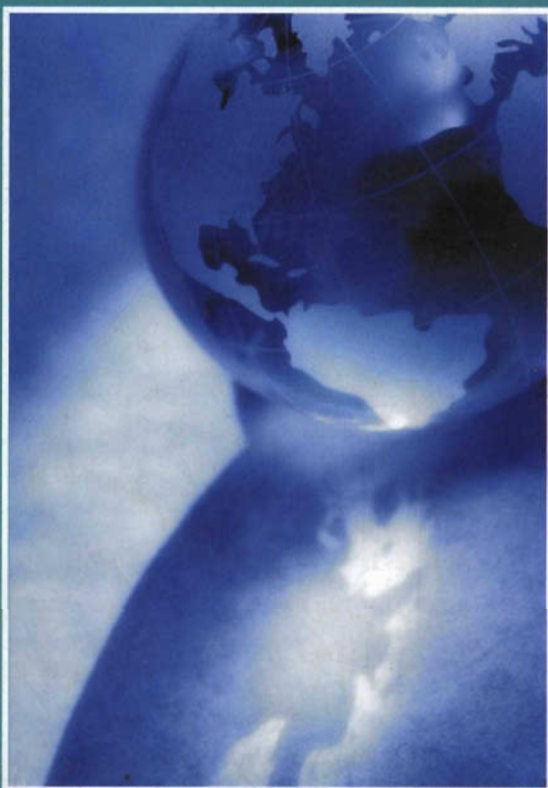




دانشگاه بین المللی
شیراز

ژئوپلتیک شیعه

و امنیت مرزهای جمهوری اسلامی ایران جلد ۱



نویسنده : دکتر عزت الله عزتی



کتابخانه و اسناد ملی
جمهوری اسلامی ایران

ژئوپلیتیک ایران و امنیت مردم ایران جمهورية اسلامی ایران

UA

۱۲/۸۲

۴۴/

۹۹

۱۳۸۸

ن ۱۰



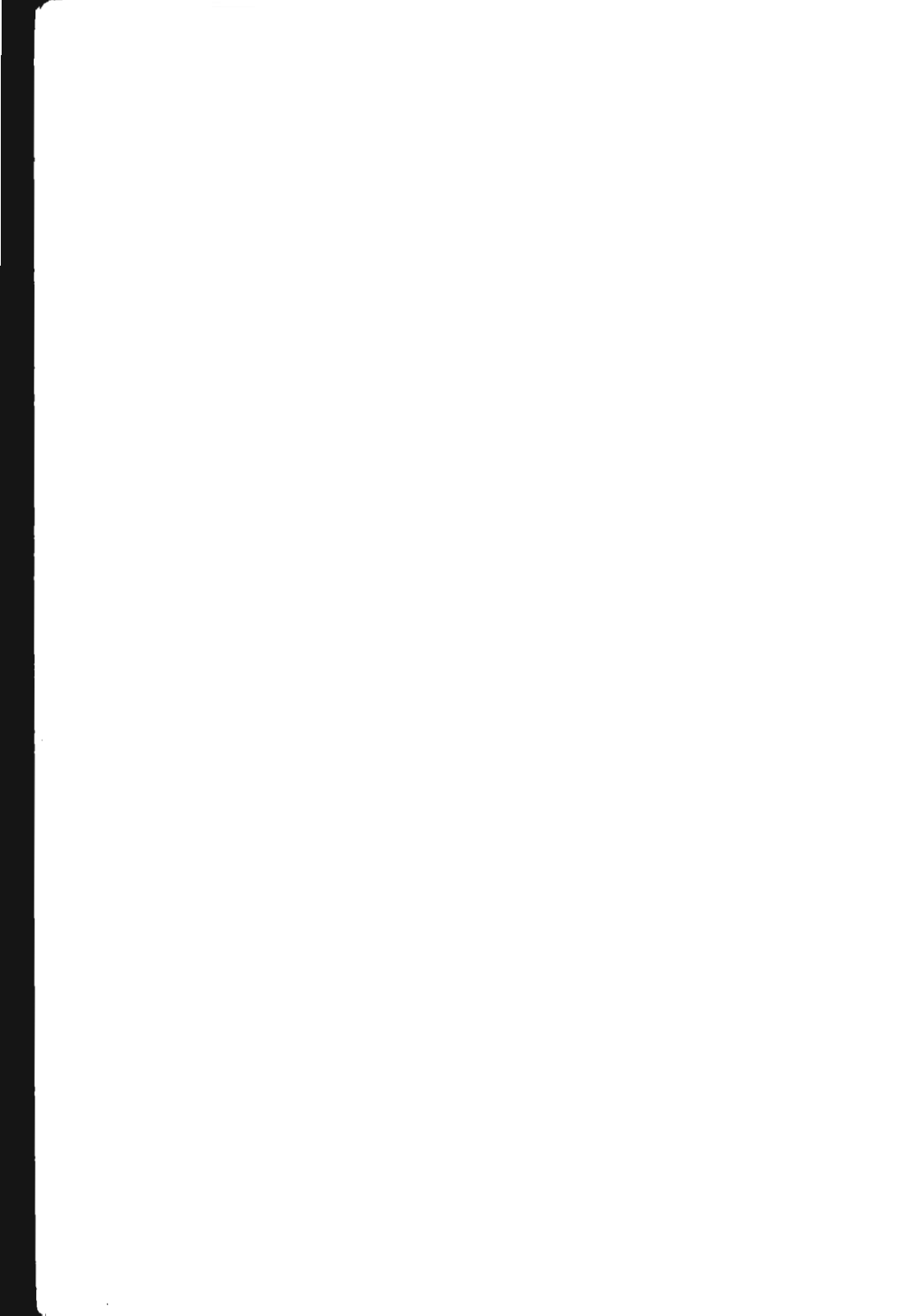
دانشگاه بین المللی
چابهار

SHIIE GEOPOLITICS AND BORDER SECURITY OF IRAN



BY
DR.EZZATOLAH EZZATI

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ژئوپلتیک شیعه و امنیت مرزهای جمهوری اسلامی ایران

دکتر عزت ... عزتی

مجموعه شهید باهنر

ژئوپلتیک شیعه و امنیت مرزهای



01BF0000000176011

سرشناسه: عزتی، عزت ا...

عنوان و پدیدآور: ژئوپلیتیک شیعه و امنیت مرزهای ایران/ عزت ا... عزتی.

مشخصات نشر: تهران، البرز فر دانش، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص

شابک: ۶-۹۸-۸۲۰۸-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیفا

موضوع: امنیت ملی- ایران

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ زع ۹/۴۸۳/۱۲۸

رده‌بندی دیویی: ۳۶۳/۲۸۵۰۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۶۱۴۶۵

UA

۱۲/۸۳

/ع۴

ژ۹

۱۳۸۸

ن۱۰

۲۲۸۶۰۲۶۰-۲۲۸۸۷۵۰۱

کانون فرهنگی انتشاراتی



ژئوپلیتیک شیعه و امنیت مرزهای ایران

✖ نویسنده: عزت ا... عزتی

✖ ناشر: البرز فر دانش

✖ چاپ: البرز

✖ صحافی: البرز

✖ نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

✖ شمارگان: ۲۰۰۰

✖ شابک: ۶-۹۸-۸۲۰۸-۹۶۴-۹۷۸

✖ قیمت: ۳۲۰۰ تومان

۱۷۶۰۱۱
۸۹، ۳، ۱۸

فصل اول

ویژگیهای ژئوپلیتیک جهان اسلام

- ۱ کلیات و مفاهیم
- ۵ ژئوپلیتیک دوران جنگ سرد
- ۱۱ جمع‌مندی نتایج جنگ سرد
- ۱۲ ژئوپلیتیک نظام نوین جهانی
- ۱۵ مفهوم امنیت ملی و تحولات آن در قرن ۲۱
- ۱۸ بررسی مفهوم جدید امنیت ملی
- ۲۳ ویژگیهای ژئوپلیتیک جهان اسلام
- ۲۵ اسلام و جایگاه شبه جزیره عربستان
- ۲۷ شرایط زمانی-تاسیسی سازمان کنفرانس اسلامی
- ۲۸ عمل و عوامل تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی
- ۲۹ اصول و اهداف سازمان کنفرانس اسلامی (سکا)
- ۳۳ روش عضویت و خروج از (سکا)
- ۳۴ تسکيلات سازمان کنفرانس اسلامی
- ۳۵ جایگاه مرکز جهان اسلام و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران
- ۳۹ تحلیل ژئوپلیتیک اسلام و عرب و تأثیری که بر روابط دو جانبه داشته است
- ۴۲ دیدگاههای جهان غرب از جهان اسلام
- ۴۸ استراتژی جهان غرب به منظور کاهش نمایشات ضد غربی در جهان اسلام
- ۵۴ اسلام گرایان و سیاست‌های آنها در قبال جهان عرب
- ۵۶ پایان جنگ سرد اول و آغاز جنگ سرد دوم
- ۵۹ تحلیل ژئوپلیتیک جهان اسلام و غرب در نظام دو قطبی
- ۶۲ دیدگاههای جهان اسلام از غرب
- ۶۷ آغاز عصر امپریالیسم و تأثیر آن بر جهان اسلام
- ۷۸ ژئوپلیتیک شیعه
- ۸۰ شیعه و شیعه‌گرایی
- ۸۱ سیر تحول ژئوپلیتیک تشیع در ایران
- ۸۲ انگیزه‌های آغاز بیدایش شیعه
- ۸۵ ژئوپلیتیک شیعه و راه‌های که می‌تواند از بروز بحران جلوگیری نماید
- ۸۸ اراده و هکار و پیشتیادهات
- ۹۳ روابط بین الملل و بحرانهای قومی
- ۹۷ جایگاه شیعه در وحدت جهان اسلام
- ۱۰۴ وحدت جهان اسلام و مؤلفی که بر سر راه وجود دارد
- ۱۰۸ جهان اسلام و چشم انداز قرن ۲۱
- ۱۱۵ استراتژی حکومت‌های اسلامی در برابر غرب

- خلاهای ژئوپلیتیک جهان اسلام..... ۱۱۹
- مرزهای اسلامی..... ۱۱۹
- نگاهی به مناطق بحران را در جهان اسلام..... ۱۲۶
- شرق جهان اسلام و مریت های ژئوپلیتیک آن..... ۱۳۵
- اسلام و حوزه جنوبی دریای مدیترانه..... ۱۳۸
- اسلام در آمریکا..... ۱۴۰

فصل دوم

تحلیل ژئوپلیتیک شیعه در پیرامون مرزهای جغرافیای ایران

- مقدمه..... ۱۴۳
- فرق شیعه..... ۱۴۵
- موقعیت استثنائی مکتب تشیع در ایران..... ۱۴۸
- سیاست خارجی دو سویه انقلاب اسلامی..... ۱۵۰
- آذریها بر سر دو راهی..... ۱۵۳
- هزاره های افغانستان..... ۱۵۵
- علویان ترکیه..... ۱۵۶
- شیعیان شبه قاره هند..... ۱۵۷
- شیعیان آسیای مرکزی..... ۱۵۹
- یارادوکس عراق..... ۱۶۱
- خلیج فارس شیعه..... ۱۶۴
- یمن شیعه..... ۱۶۵
- مشکل علویان..... ۱۶۷
- سرنوشت دروزیها..... ۱۶۸
- انتقال شیعیان لبنان..... ۱۷۰
- نتیجه..... ۱۷۳

فصل سوم

- ژئوپلیتیک مرزی و مرزهای جمهوری اسلامی ایران.....
- یک شیوه جدید برای دیدن مرزها و پیچیدگی آنها..... ۱۷۵
- اندیشه های ژئوپلیتیک در مناطق مرزی..... ۱۷۸
- یک بینش فراگیر از ژئوپلیتیک مرزی..... ۱۸۱
- نگرش تاریخی..... ۱۸۴
- پرونگرایی تاریخی..... ۱۸۷
- مطالبات مردمی..... ۱۹۱
- مطالبات متضاد..... ۱۹۳

- موعظه و تضاد منافع..... ۱۹۷
- گفتگوی سیاسی با مرزنشینان و افکار عمومی..... ۱۹۹
- قلمرو های ژئوپلیتیک مهم..... ۲۰۴
- جنبش های مرزی در تقابل با جنبشهای ملی..... ۲۰۸
- اثر جنبشهای اسلامی مناطق مرزنشین..... ۲۱۰
- بازنمایی های متفاوت از ملت در درون ایران..... ۲۱۴
- روش شناخت ژئوپلیتیک مرزی به عنوان یک بینش عملی..... ۲۱۶
- روش نقد و تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیک از مرزهای جمهوری اسلامی ایران..... ۲۲۳
- داده های مرزی..... ۲۲۳
- تداخل مجموعه ها و سطوح متفاوت تجزیه و تحلیل فضایی..... ۲۲۵
- نگاهی به گذشته، حال و آینده..... ۲۲۹
- مرزنشینان..... ۲۳۴
- حرکت بسوی قدرت محلی یا جهانی شدن..... ۲۳۷
- چشم انداز امنیتی مرز در قرن ۲۱..... ۲۴۱
- رویکردی انسان شناسانه به ژئوپلیتیک قرن ۲۱..... ۲۴۳
- زیر ساخت ها ژئوپلیتیک موثر در امنیت منطقه مرزی..... ۲۴۵
- برداشت هانی رنالمستی از امنیت ملی..... ۲۴۶
- برداشت هانی ایده الیستی از امنیت ملی..... ۲۴۷
- برداشت هانی اترناسیونالیستی از امنیت ملی..... ۲۴۸
- بررسی و ریشه یابی علل ناامنی و تهدید امنیت..... ۲۵۰

فصل چهارم

مرز افغانستان و ایران در ملاحظات ژئوپلیتیک

- راهکارهای کوتاه مدت در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، انتظامی مرز افغانستان ۲۵۶
- راهکارهای میان مدت در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، انتظامی مرز افغانستان ۲۶۲
- راهکارهای بلند مدت در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، انتظامی مرز افغانستان ۲۷۱
- منابع فارسی..... ۲۷۶
- منابع لاتین..... ۲۸۰

ویژگیهای ژئوپلتیک جهان اسلام

کلیات و مفاهیم

قبل از آنکه وارد بحث ویژگیهای ژئوپلتیک جهان اسلام بشویم لازم است نگاهی کلی به ادبیات ژئوپلتیک بیندازیم.

واژه ژئوپلتیک که اگر بخواهیم معادل فارسی آنرا بگوییم شاید واژه سیاست های جغرافیایی تا حدی (نه بطور کامل) نزدیک به مفهوم علمی آن باشد، علم قدرت و یا دانش قدرت است. بعبارتی دیگر ژئوپلتیک علمی است که نقش عوامل محیط جغرافیائی را در سرنوشت سیاسی ملل و روابط بین الملل مطالعه می کند.

از سوی (عزتی، ۱۳۷۰: ۱۳) دیگر تمامی مفاهیم دارای تاریخ هستند و اصطلاح ژئوپلتیک نیز که از این نظر استثناء نمی باشد، ابتدا در سال ۱۸۹۹ توسط دانشمند علوم سیاسی سوئد بنام "رودلف کلین" (Rudolf.kielen) به کار گرفته شد.

این واژه از تاریخ طولانی و متنوع و پر فراز نشیبی در قرن بیستم برخوردار بوده است و پس از معنی اصلی آن که ارتباط و نقش جغرافیا در سیاست است دچار تغییر و تحولات اساسی شده است.

در سالهای اولیه قرن بیستم کلین و سایر متفکرین امپریالیستی ژئوپلتیک را به عنوان آن بخش از دانش استعماری غربی نامیدند که از رابطه عوامل طبیعی با سیاست بحث می کرد، ولی ژئوپلتیک بعداً با سیاست خارجی آلمان نازی که هدفش تعقیب فضای حیاتی بیشتر برای ملت آلمان بود پیوند خورد .

از این رو از نظرگاه بسیاری نویسندگان و مفسرین بعد از جنگ جهانی دوم دور ماند، در خلال سالهای بعدی دوره جنگ سرد ژئوپلتیک برای توصیف نزاع و مجادله جهانی بین شوروی و آمریکا بر سر کنترل کشورها و منابع استراتژیک جهان به کار گرفته شد، تا آنجا که وزیر امور خارجه آمریکا (هنری کیسنجر) باعث شد اصطلاح ژئوپلتیک در دهه ۷۰ میلادی دوباره احیا شود.

او این واژه را مترادف با بازی ابر قدرتها در زمینه سیاست های موازنه قدرت که در سراسر نقشه سیاسی جهان انجام می شد بکار گرفت. (ژرژ، ۱۳۴۹، ۵)

از آنجا که ژئوپلتیک مجدداً به عنوان سازنده سیاست خارجی از سوی تحلیلگران مسائل استراتژیک، مدیریت های فرا ملی و دانشگاهها مورد علاقه و توجه قرار گرفت، سعی شد تا معنی خاصی از تحولات و تحرکات نقشه سیاسی جهان ارائه شود.

یکی از دلایلی که باعث شد ژئوپلتیک مجدداً عمومیت پیدا کند این بود که توانست با بصیرتی جامع درباره نقشه سیاسی جهان بحث کرده و تصویری کلان را ارائه داده و روش ارتباط تحولات محلی و منطقه ای با سیستم و نظام جهانی را به عنوان یک کل پیشنهاد کند.

ژئوپلتیک طیف وسیعی از وقایع برخوردها و تحولات را در درون یک چشم انداز استراتژیک بزرگ قالب گیری کرد و نقطه نظر وسیعی که مورد علاقه و مطلوب بسیاری از افراد است را ارائه داد و علاوه بر آن شیوه فضایی اندیشیدن درباره آرایش بازیگران، عناصر و موقعیت های مختلف را به طور همزمان بر روی صفحه شطرنج جهان نشان داد. (سلیمی، ۱۳۷۹، ۵)

ژئوپلتیک یک نشان مشخص چند بعدی جهانی دارد که بیشتر دیدنی و عینی است تا لفظی و شفاهی و بیشتر مستقل و عینی است تا ذهنی و تخیلی.

به علاوه ژئوپلتیک مورد علاقه محققین است زیرا بصیرتی غیر عادی را درباره جهت گیری آینده امور بین المللی و شکل آینده نقشه سیاسی جهان را ارائه می دهد.

بسیاری از تصمیم گیران و تحلیل گران بخاطر جستجوی مناظر آینده "توپ بلورین" بسوی ژئوپلتیک می آیند، مناظری که پشت فضای تیره و تاریک های آتی و فوری قرار گرفته و چشم انداز آن خطوط گسل برخوردها و همکاریهای مشخص را ارائه می دهند.

امروزه در نظام نوین جهانی تشخیص و تعیین رابطه بین جغرافیا و قدرت و نظم جهانی در دوره جنگ سرد بطور قابل ملاحظه ای با آنچه که نظریه پردازان ژئوپلتیک برای تعیین حدود یک ژئوپلتیک جدید مطرح می کردند تفاوت دارد.

برای برخی افراد پایان جنگ سرد باعث پدیدار شدن نظم جدید ژئوپلتیک تحت تاثیر مسائل و مشکلات ژئواکونومیک شده است، یعنی دنیایی که جهانی شدن، فعالیت های اقتصادی، جریانات جهانی تجارت، سرمایه گذاری، کالاها و تصاویر، اقتدار کشورها و ساختار جغرافیایی سیاره زمین را بازسازی می کنند، برای سایرین ژئوپلتیک جدید، جهانی را توصیف می کنند که دیگر به رقابت بین بلوکها بر سر کشمکش های سرزمین نمی پردازد بلکه ظهور مسائل فراملی نظیر تروریسم، گسترش سلاح های هسته ای و برخورد تمدنها در آن اولویت دارند.

برای برخی هنوز رابطه سیاست با زمین بیش از پیش مهم است، آنطور که دولتها و مردم می کوشند در رابطه با تخریب، آلودگی محیطی، تهی سازی منابع، آلودگی فراملی و گرم شدن زمین بحث کنند، برای روشنفکر متمایل به مسایل زیست محیطی و سیاست گذار محیطی، ژئوپلتیک جدید، ژئوپولی نومی نیست، بلکه سیاست های اکولوژیکی یا اکوپولتیک می باشد، بنابراین به وضوح نگرشهای رقابتی زیادی درباره ژئوپلتیک جدید وجود دارد.

ژئوپلیتیک دوران جنگ سرد

اصطلاح جنگ سرد برای اولین بار در سال ۱۹۴۷ توسط "الترلیمین" در جهان مطرح شد و بعدها معلوم گردید که عامل اساسی شروع جنگ سرد، مسئله آذربایجان ایران و غائله آذربایجان بوده است.

پس از جنگ دوم جهانی کشورهای اروپای شرقی بصورت کشورهای در حوزه نفوذ شوروی درآمدند.

رژیم استالین با دیکتاتوری دیو سالارانه خود که با جدیت به دنبال ایجاد یک منطقه امن برای جلوگیری از تهاجم احتمالی دیگر به سرزمینهایش از طرف قدرتهای غربی بود، بر شوروی حاکم شده و شوروی شاهد دو تجاوز از طرف مرزهای غربی اش به کشورش شده بود.

پس از پایان جنگ مهمترین فکر استالین تامین صلحی همراه با امنیت بود، بدین منظور وی قصد داشت بصورت عملی با ایجاد یک منطقه استوار و محکم و بزرگ تحت نفوذ شوروی در اروپای شرقی و مرکزی به هدف خود برسد.

در طول جنگ دوم جهانی آمریکا با حداقل خسارت از جنگ با توجه به موقعیت سیاسی و اقتصادی در یک موضع برتر قرار گرفت، در حالی که میدان جنگ از آمریکا دور بود با رهبری یک رئیس جمهور بی تجربه بنام هری ترومن و به دستور وی و به منظور در هم شکستن همه مقاومت ها در برابر سلطه سیاسی و

اقتصادی و تضمین سرمایه گذاریهایش در جهان، بمب های اتمی در ژاپن مورد استفاده قرار گرفت. (Hupe, 5, 1942)

رهبران امریکا همانند قدرتهای پیشین در توجیه اقدامشان اهداف و آرزوهای امریکا را همان اهداف و آرزوهای همه مردم جهان می پنداشتند در حالیکه در هر لحظه احتمال برخورد بین شوروی و امریکا در مورد آینده اروپای شرقی بصورت بی حد و حصری وجود داشت.

هر چند که این جنگ سرد بین همه قدرتها نبود، "دکترین ترومن" از تشریح وضعیت محلی جنگ غیر نظامی در یونان و منازعه بر سر تنگه داردانل برای بیان یک جنگ جهانی بین دنیای آزاد و حکومتهای استبدادی در سراسر جهان استفاده کرد.

آنچه بعدها مشخص گردید این بود که "جرج کنان" سفیر امریکا در مسکو با ارسال تلگرام بالا بلندی که به ترومن فرستاد نقش اساسی را در پیدایش و اوج گیری جنگ سرد بعهدہ داشت.

نتیجه چنین تفکری این شد که تفکر نظامی گری سرانجام جایگزین تفکر دیپلماسی و گفتمان سیاسی شد .

این نکته بسیار حائز اهمیت است که ، بطور تاریخی جنگ سرد به منافع امریکا و شوروی سابق خدمت کرد. در این وضعیت آنها به دنبال تغییر طبیعت این روابط نبودند، زیرا به هر صورت این وضعیت هدف آنها را تامین می کرد، بنابراین هدف آنها پیروزی قاطع یکی بر دیگری نبود، بلکه حفظ موازنه و تعادل بود.

با این برداشت جنگ سرد بیشتر به یک بازی هوشمندانه و یک توافق طرفینی شبیه بود تا منازعه ای که برنده یا بازنده ای داشته باشد.

در عین حال که برندگان و بازندگانی موجود بودند، آنها در درون بلوکها و نه بین ترتیبات ژئوپلتیک مربوط به دو ابر قدرت جای داشتند.

چنانچه در ارزیابی موضوعات مربوط به جنگ و کشتار و ویرانی در دوره جنگ سرد، شاهد مداخله نظامی شوروی سابق در منطقه ژئوپلتیک خودش و بر علیه قیامهای عمومی در لهستان، مجارستان، چکسلواکی و افغانستان می باشیم، امریکا نیز با کمک نیز با کمک به متحدانش به اقدامات نظامی برای سرکوب جنبش های مسلحانه حرکت های سوسیالیست چپ در جهان سوم می پرداخت، از ویتنام تا افغانستان جنگ سرد از یک جنگ غیر واقعی یا یک صلح بلند مدت دور بودند. (Gaddis.138.1987)

در دوره ریاست جمهوری "کارتر" تحلیل گران مسائل سیاسی با مشاهده شکست سیاست دولت در ایران و نقاط دیگری از جهان و همزمان با تجاوز شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ میلادی به عنوان پیامد انحراف از سیاست نظامی گری دوران جنگ سرد مطالبی ارائه نمودند، در حالیکه این بحث ساختگی و کاذب به نظر می رسید با این حال دولت کارتر در آخر دوره ریاست جمهوری اش برنامه توسعه و رشد توانائیهای دفاعی آمریکا را شروع کرد که این امر باعث خوشحالی آشکار مجتمع های صنایع نظامی آمریکا شد.

با وجود این با روی کار آمدن دولت "ریگان" بود که بازیابی حقایق جنگ سرد مورد نظر سازمانهای مسئول قرار گرفت، در نتیجه دولت ریگان سیاست نظامیگری دوره پایانی کارتر را ادامه داد، بودجه دفاعی بین سالهای ۱۹۷۹، ۱۹۸۲ میلادی دو برابر شد. (sherry.21.1991)

از سیاستمداران جدید پرورش یافته کمونیست که وارد مباحث و تفکرات جدید شد "میخائیل گورباچف" بود.

سیاست خارجی گورباچف دارای اصولی برای تحریک آگاهانه و با هدف جلوگیری از ارایه بی دردسر تصویر دشمن از شوروی به عنوان یک امپراطوری وحشتناک توسط دولت ریگان بود.

سیاست گلاسنوست یا آزادی در جامعه شوروی که در آن گورباچف بازسازی پایه های اساسی و نوسازی شوروی را بر اساس نوگرایی و اصول اخلاقی کمونیست پیش بینی کرده بود در سال ۱۹۸۶ میلادی شروع کرد.

او در پیامی با اظهار اینکه هیچ کشوری از انحصار حقیقت بهره نمی برد پایان دوره "دکترین برژنف" را به عنوان ژئوپلیتیک حاکم بر روابط شوروی با رژیم های اروپای شرقی پایان یافته اعلام کرد.

یک مفسر بذله گوی شوروی، ژئوپلیتیک جدید را دکترین "سیناترا" نامیده بود (به یاد آهنگ معروف فرانک سیناترا تحت عنوان راه من) که اساس آن بر این نکته

استوار بود که هر کشور اروپای شرقی می تواند یا باید بتواند راه خودش را برای تغییر و تحول بدون مداخله شوروی پیدا کند.

اگرچه گورباچف که خود علاقمند به تلاش برای حفظ نظام کمونیست و امپراطوری شوروی بود نهایتاً شکست خورد، اما تفکر جدید سیاسی وی در سیاست خارجی شوروی به خاتمه جنگ سرد کمک کرد.

از دیدگاه طرفداران جنگ سرد این سیاست نظامی دولت ریگان بود که نهایتاً به جنگ سرد پایان داد. زیرا آنها علاقمند بودند به عنوان "پیروز" جنگ سرد اعلام شوند، با وجود چنین برداشتی تایید پایان صلح آمیز جنگ سرد بدون حمایت گورباچف که ممکن است اندکی تفاوت داشته باشد، مشکل است (Gaddis, 138, 1987).

به راستی وحشتی که نظامی گری دولت ریگان ایجاد کرد عکس العمل های متفاوتی را بوجود آورد. البته تعدادی از روشنفکران حکومتی داخل دولت ریگان و به دنبال آن دولت "بوش" عمیقاً به گورباچف بدگمان بودند، لذا همه آنچه را که بین ابرقدرتها بیشتر معمول بود و بعنوان "افسران متجاوز" توصیف می کردند بکار بردند، با این وجود تفکر جدید گورباچف خیلی هراس انگیز نبود خصوصاً زمانی که او بر سیاست های عینی و واقعی غیر نظامیگری خود تاکید نمود، خصوصاً زمانی که او بر کاهش تسلیحات نظامی و امتناع او برای مداخله در حفظ دیکتاتوری کمونیست در اروپا شرقی در پاییز تاریخی ۱۹۸۹ میلادی منجر به فرو ریختن دیوار

برلن شد و در نهایت روند پایان جنگ سرد در اروپا آغاز گردید.

(Frants,2,1989)

عواقب ژئوپلیتیک بنیادی سیاست های جدید سرانجام باعث بروز عکس العمل در درون مجموعه صنایع نظامی شوروی در آگوست ۱۹۹۱ میلادی شد، کودتایی که موفق نشد و در نتیجه باعث فروپاشی شوروی و پیدایش نظام نوین جهانی در دهه ۱۹۹۰ گردید.

جمع بندی نتایج جنگ سرد

جنگ سرد بعنوان یک بحث ممکن است معنی و اعتبارش را به جهت یک اتفاق مهم

در سال ۱۹۸۹ از دست داده باشد، ولی در بحران خلیج فارس روشن شد که

اندیشمندان دولتی و تجمع های صنایع نظامی پشتیبان آنها در تلاش هستند تا یک

مجموعه از دشمنان جدید در ساختار جهانی خلق کنند.

ماهیت تبدیل یافته منطق علمی ژئوپلتیک در سال ۹۱-۱۹۹۰ در بحران خلیج فارس

توسط بوش رئیس جمهور آمریکا و "مارگرت تاچر" نخست وزیر انگلیس با نگاهی

بسیار نزدیک مورد استفاده قرار گرفت و در آن، ماهیت و شکل مکانهای خارجی

و دشمنان خارجی به صورت ثابت نشان داده شده است.

در سال ۱۹۴۷ میلادی که جرج کنان تصریح کرد (نمی تواند تقاضایی برای

رویکردهای فکری وجود داشته باشد) احتمال آغاز یک گفتگو بین شوروی و

آمریکا قبلا وجود نداشت زیرا هویت شوروی سابق از نظر تاریخی و جغرافیایی

تاکنون مهم و در واقع تغییر ناپذیر بنظر می رسید.

استهزاء آن عمل ژئوپلتیک محل اعتراض است که برای توفیق آنها واقعا نیازمند

ابطال دانش جغرافیای اصیل درباره مکانهای گوناگون پیچیده مثل موجودات

اجتماعی است، توصیف شوروی سابق یا عراق امروز به عنوان یک قدرت شرقی یک کار انتزاعی جغرافیائی است.

تکه های مهم پیوسته اجتماعی ناهمگن ، گوناگون و پیچیده به یک بازیگر بیش از حد قاطع و قالبی واقعیت بخشیده است. به عنوان یک نتیجه آمریکا در موقعیت استهزاء جغرافیائی به طور همزمان مقابل شوروی سابق قرار گرفته بود. بازسازی سیاسی و اقتصادی جهان معاصر هم یک پیامد و هم یک مولد حساسیت تغییر جغرافیایی بوده است .

تراکم فضائی زمانی آشکار شده ارتباطات الکترونیکی و جهانی شدن سرمایه ، ایدئولوژیها و فرهنگ ، سرنوشت مکانها را بهم نزدیکتر ساخته و اتفاق نظر سیاسی بین مکانهای جغرافیایی را باز کرده است.

ژئوپلیتیک نظام نوین جهانی

جنگ سرد که بعنوان یک رابطه رقابتی و تعارض آمیز بین دو ابر قدرت تعریف می شد با فروپاشی یکی از ابر قدرتها در زیر فشارهای ناشی از تضادهای درونی خاتمه یافت. (Adomeit,20,1957)

همانطور که قبلا هم در این مورد بحث شد ، جنگ سرد هیچگاه یک رابطه تعارض آینده ساز نبوده است، ولی در واقع نظام و سیستمی از کنترل ژئوپلیتیک برخوردار

از مجموعه ای پیچیده و دقیق از نهادهای دولتی، نیروهای نظامی، منابع اقتصادی، ائتلافهای سیاسی، ارزشهای فرهنگی و روشنفکران سیاستمدار در طرفین می باشد. علیرغم فروپاشی شوروی سابق، ایدئولوژی نهادها و روشنفکران غربی متحد با یکدیگر در جایگاه خود باقی ماندند.

با فروپاشی آشکار شوروی یک بحران جدید در زمینه واژگان و معانی دنیای سیاست به وجود آمد، چرا که فنون راجع به ژئوپلیتیک جنگ سرد که از سال ۱۹۴۷ به طراحی استراتژی جهانی برای روشنفکران و تخصیص ژئوپلیتیک پرداخته بود دیگر کاربردی نداشته و قابل قبول نبود.

پایان جنگ سرد برای نهادها و روشنفکران متخصص در زمینه امنیت ملی یک حالت سردرگمی خصوصا در رابطه با ژئوپلیتیک سیاسی را به همراه آورد، حالتی که در آن راه حل های سنتی مربوط به دوران جنگ سرد کارایی چندانی نداشت و راه حل های جدید نیز هنوز ابداع نشده، صادر نگردیده و به تایید نرسیده است.

در نتیجه جهانی شدن اقتصاد آمریکا و بازسازی نظامی دولت ریگان در دهه ۱۹۸۰ آمریکا در اوایل دهه ۱۹۹۰ با کسر بودجه و کسر موازنه تجاری روبرو گردید، آمریکا بیشترین کسری موازنه تجاری را با دولت ژاپن داشت، بطوریکه حداقل در چند زمینه این ابرقدرت ژئواکونومیک با حجم عظیمی از محصولات تجاری مازاد و دشمن جدید برای آمریکا بشمار می رفت.

در واقع ژاپن یک کشور شرقی مرموز و دارای منابع غنی انسانی بود که باعث ضعف آشکار یک کشور غربی از نقطه نظر اقتصادی شد، به جای آن که همان

نظریه جنگ سرد در مورد ژاپن نیز مورد استفاده قرار گیرد، متفکران و محققان ژئواکونومیک استدلال خود را بر مبنای نظریه اصلاح طلبی ژاپن قرار دادند، نظریه ای که نشان می دهد ژاپن چگونه از سایر کشورهای غربی متمایز می باشد.

برخی از روشنفکران اصلاح طلب از استعمار اقتصادی آمریکا توسط ژاپن سخن راندند (Frants.16.1989) البته عده ای دیگر به انتشار نظریات جرج کنان مبنی بر درخواست برای جلوگیری از نفوذ ژاپن پرداختند، از سوی دیگر تحولات حوزه خلیج فارس و از جمله حمله عراق به کویت نیز بهانه دیگری بدست پنتاگون داد تا جنگ دیگری را باصطلاح بر علیه کشورهای یاغی راه اندازند ولی هدف نهائی آنها همانطوریکه ذکر شد جلوگیری از توسعه اقتصادی کشورهایی از جمله ژاپن است که نتوانند اهداف ژئواکونومیک آمریکا را دچار تهدید نمایند.

از نظر مراکز صنعتی نظامی غرب، جنگ خلیج فارس فرصت مناسبی بود برای مشروعیت مجدد بخشیدن به وجود چنین مراکزی و تعریف مجدد دوران پس از جنگ سرد در جهان و جایی که کشورهای خطر آفرین همانند کشورهاییکه مدام از زبان "جرج دبلیو بوش" مطرح بود و تخلقات هسته ای که باعث به خطر افتادن امنیت در دنیای غرب می شوند.

بوش از جنگ خلیج فارس بهره جسته و موقعیت فراوانی را در جهت بازاریابی برای سیستمهای مانند سیستم های موشک های پاتریوت ضد بالستیک به دست آورد.

البته بعدها مشخص شد که موشک های پاتریوت ضد بالستیک به دست آورد. البته بعدها مشخص شد که موشک های پاتریوت قابلیت انهدام موشکهای (اسکاد) عراق را نداشتند و تنها ویرانی قابل توجهی را در سطح زمین به بار می آوردند. به نظر برخی از محاطه کاران جدید تمایل فزاینده طرفداری از چندگانگی فرهنگی ، غرب را در معرض خطر تبدیل به وضعیتی مشابه بالکان قرار می دهد. عقیده مذکور افسانه های استثناءگرایی غرب و خواسته های مجدد آن در رابطه با اصول آزادی و تساوی را به مبارزه می طلبد، محافظه کاران جدید به جای آن که چندگانگی فرهنگی را به عنوان تلاشی در جهت تحقق دموکراسی و تساوی تلقی نمایند، آنرا تهدیدی برای از بین بردن غرب، نهی نمودن آن از نظریات خود در رابطه با این بخش از جهان در نظر می گیرند. برخی از روشنفکران محافظه کار جدید مانند "ساموئل هانتینگتون" در دفاع از امتیازات سنتی خود به نام دفاع از غرب، "نظم نوین جهانی" بعد از جنگ سرد را به عنوان یک جنگ فرهنگی بین گروههای تمدنی مختلف تلقی می نمایند.

مفهوم امنیت ملی و تحولات آن در قرن ۲۱

فروریزی دیوار برلن که باید آنرا پایان قرن بیستم از دیدگاه ژئوپلیتیک دانست خود عامل مهمی در ایجاد دگرگونیهای ساختاری در جهان گردید. (برژینسکی، ۱۳۶۹، ۱۲)

از سال ۱۹۸۹ تغییرات فراگیری در صحنه بین الملل رخ داده است، در خلال این مدت جهان شاهد پایان جنگ سرد، انحلال ماهیت دو قطبی، سقوط کمونیسم و تغییر بازیگران اصلی روابط بین الملل بوده است.

ولی بطور خلاصه میتوان گفت که از دیدگاه مفهومی بنظر میرسد که این دگرگونی سه مرحله داشته است که عبارتند از:

۱- کاهش حاکمیت ملی.

۲- افزایش وابستگی متقابل جهانی.

۳- بالا گرفتن کشمکش های بی نظم و هرج و مرج گونه.

مرحله یکم: یعنی کاهش حاکمیت ملی، حاوی عناصری است که گاهی از دید مفسران جنگ سرد بدور می ماند، این مرحله ناظر بر کاهش کنترل معنی دار حکومت ها بر آنچه در درون مرزهایشان می گذرد، است.

چیزی که در حال وقوع است نابودی دولت ملی و یا حتی کمرنگ شدن آن نیست، بلکه سایر نیروها مشغول غصب بسیاری از نقش های سنتی حکومت هستند. (Job.17-18.1999)

مرزهای سیاسی دولت ها دیگر به عنوان مرزهای ملی جداکننده ملت ها بطور معنی دار عمل نمی کند، زیرا عقاید، فن آوری، مردم، کالاها و خدمات بیش از هر زمان دیگری آزادانه در حال عبور از مرزها می باشد، حفظ راه و روش زندگی خاص

ملی یا نظام حکومتی متمایز، به طور فزاینده ای مشکل تر میشود زیرا یکسان سازی ارزش ها، ایدئولوژی ها و سلیقه ها در سطح جهانی در حال افزایش است. بطور کلی اگر بخواهیم پیامدهای این مرحله یکم را بصورت خلاصه تشریح نمائیم باید بگوئیم که ظهور بازیگران غیر دولتی، نفوذپذیری مرزهای ملی، تجزیه ملتها، خوداتکائی کمتر در سطح ملی، گسترش تکنولوژی و پخش قدرت از ویژگیهای بارز این مرحله خواهد بود.

مرحله دوم: یعنی افزایش وابستگی متقابل جهانی، تا حد زیادی به عنوان پاسخی نسبت به کاهش حاکمیت ملی طبیعی به نظر می رسد، گرچه امکان دارد استدلال شود که این برهان را از طرف دیگر نیز میتوان ارائه داد اما این استدلال قانع کننده به نظر نمی رسد که بگوئیم در جهان امروز در صورتی که دولتها مشکلات و نارسایی هایی در اداره امور خود نداشته باشند.

بسیار بعید است که وابستگی متقابل را بطور داوطلبانه بین خود بپذیرند، بتدریج که قدرت بیشتر پراکنده می شود، در خصوص سلسله مراتب نفوذ بین الملل ابهاماتی ظاهر میشود و وابستگی متقابل، خود می تواند موجب نوعی احساس امنیت در این محیط نامطمئن جهانی شود. (Nye.191-192.1989)

این وابستگی متقابل منطقه ای، امتیازات محسوس و عملی دارد که از همکاری بین ملت های متصل به هم از لحاظ جغرافیائی، نشات گرفته است، این وابستگی متقابل با وابستگی متقابل ساختگی دوران جنگ سرد بکلی متفاوت است.

در این مرحله نیز اگر بخواهیم پیامدها را بطور خلاصه بررسی نمائیم بدین سان است که حرکت از نظام دو قطبی به چند منظومه ای، افزایش موج منطقه گرایی، یکسان شدن سلیقه ها و فن آوری، استاندارد شدن سیستم های تسلیحاتی، افزایش مهاجرات و بالاخره گسترش دموکراسی و سرمایه داری خواهد بود.

مرحله سوم: در این مرحله گسترش کشمکش های پراکنده و نامنظم صورت میگیرد که بنظر میرسد حاصل فقدان ساختار های موثر برای رویارویی با عواقب کاهش حاکمیت و افزایش وابستگی متقابل در نظام بین الملل است.

در این مرحله به تدریج به موازات اینکه حکومت های ملی از سلطه و کنترل خود چشم می پوشند و حوزه های نفوذ بین الملل را از هم گسیخته می بینند و نیز به موازات اینکه نظام وابستگی متقابل چند سطحی بدون یک قدرت مسلط ظهور می نماید، احتمال کشمکش های غیر متعارف و کم شدت بیشتر می شود.

بررسی مفهوم جدید امنیت ملی

واژه امنیت ملی تنها در قرن بیستم و بویژه بعد از جنگ جهانی دوم متداول شد به همین علت است که هنوز نشانه هایی جنگ سرد به شدت بر محورهای اصلی این مفهوم مسلط می باشد. (ریگان، ۱۳۶۹، ۲)

امنیت یک مفهوم چند وجهی است و به همین جهت درباره معنای آن اختلاف نظر زیادی وجود دارد در فرهنگ های لغت درباره مفهوم کلی امنیت بر روی احساس آزادی از ترس یا "احساس ایمنی" که ناظر بر امنیت مادی و روانی است تاکید دارند.

بطور کلی به نظر می رسد امنیت یک کالای جهانی است که همه اعضای جامعه سعی می کنند آن را به دست بیاورند، ولی موقعی که امنیت بصورت نکته اصلی یا مورد تاکید همه در می آید، مشکلاتی بروز می کند و این تاکید موجد مسائل زیر می شود:

۱- هراس و تاکید بی حاصل بر تهدیدات بالقوه نسبت به امنیت.

۲- کشیدن و منحرف کردن منابع از سایر ارزش های جامعه مانند رفاه اقتصادی که خود میتواند بسیار موثر باشند.

"بری بوزان" تشریح میکند که امنیت ملی از لحاظ مفهومی ضعیف و از نظر راه مبهم، ولی از نظر سیاسی مفهومی قدرتمند است، (Buyan.4-10.1989) چون مفهوم نامشخص امنیت ملی را برای طرح راهبردهای بسط قدرت توسط نخبگان سیاسی و نظامی باز می گردد.

گروهی دیگر عقیده دارند که دامنه مفهوم امنیت ملی، نیاز به گسترش دارد تا بتواند از عهده رویارویی با انواع چالش های جهان امروز برآید، امروزه دیگر مفهوم امنیت ملی دایره اش از مرزهای سیاسی کشور تجاوز نموده و به مرزهای منطقه

ای و جهانی رسیده است، این نکته بسیار مهمی است که رهبران کشورها باید آنرا درک کنند.

قرن ۲۱ را باید قرن پیوند های استراتژیک همه جانبه سیاسی، نظامی، فرهنگی، اجتماعی و بالاخره محیطی دانست.

اگر ما نتوانیم در چنین مقیاسی در جهت تامین امنیت ملی باشیم خواه ناخواه منافع ملی خود را هم به خطر انداخته ایم. درست است که امنیت ملی دارای سطوح ملی، منطقه ای و جهانی است ولی الگوهای انتخابی کشورها برای تامین امنیت باید جهانی باشد نه ملی و منطقه ای. در ملاحظات امنیت جهانی خود بخود ملاحظات منطقه ای و ملی رعایت خواهد شد ولی عکس آن ممکن نیست، چرا امروزه بیش از هر دوره ای پیشگویی و پیش بینی آینده مشکل تر شده است؟

برای آنکه ما باید همه وجوه ملی، منطقه ای و جهانی را لحاظ کنیم تا بتوانیم به یک تحلیل استراتژیک درست دست یابیم و چون الگوهای قرن ۲۱ از هر جهت با الگوهای قرن ۲۰ متفاوت است بنابراین دستیابی به چنین تحلیلی نیز مشکل خواهد بود.

تعریفی که برای امنیت ملی پیشنهاد میشود این است که امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی است و اصولاً جزء مسئولیت حکومت های ملی است تا از تهدیدات مستقیم ناشی از خارج ممانعت بعمل آورند.

نکته محوری این تعریف بیشتر کلمه تعقیب ایمنی است تا کسب آن، زیرا برداشت مطالعه حاضر از امنیت ملی فرض نمی کند که اکثر دولت ها می توانند به این هدف

دست یابند یا اینکه مفهوم مزبور فقط موقعی معنی دارد که هدف مطروحه قابل حصول باشد.

در مقام بررسی بعد نظامی امنیت ملی، تاکید بر مساله حفاظت مستقیم فیزیکی از قلمرو دولت و ساکنان آن فراتر رفته است، دستیابی به قدرت زیاد از طریق افزایش تعداد نفرات و قدرت آتش تسلیحات در چند قدرت عمده جهان جای خود را به حفظ توانایی های کوچکتر، انعطاف پذیرتر و برخوردار از بهره دهی نظامی سریع تر داده است.

با پایان جنگ سرد و ساختار بلوک بندی دو قطبی آن استراتژی سلاح های سنتی بیش از استراتژی سلاح های هسته ای اهمیت یافته است.

اگر چه نیروهای مسلح در خلال این دوره همچنان باقی خواهند ماند اما کمتر حالت نهادهای جنگ ساز را خواهند داشت و در عرض با قبول یک نقش تشریفاتی، نمایی از بالاترین درجات خشونت را به نمایش خواهند گذاشت. بعد اقتصادی امنیت ملی چنان تغییراتی یافته است که جای بعد نظامی را گرفته و به تدریج به عنوان نقطه مرکزی از دیدگاه تحلیل گران استراتژیک درآمده است. (Cohen, 20, 1973)

حتی برخی عقیده دارند که در حال حاضر امنیت اقتصادی تنها بعد حیاتی امنیت است، این در حالی است که زمانی قدرت اقتصادی فقط به عنوان مبنایی برای تقویت قدرت نظامی محسوب می شد، یکی از تعاریف پذیرفته شده امنیت اقتصادی این است "مقدار تولید کالاها و خدمات توسط یک کشور، تحت شرایط آزاد و

عادی بازار، قابل عرضه در بازارهای بین الملل بوده و همزمان درآمد واقعی شهروندان را نیز افزایش دهد".

در اینجا ملاحظه میشود که چنانچه کشور، بتواند با نگرش به امکانات ژئواکونومیک جهان اسلام و موقعیت ژئوپلیتیک خود به یک امنیت اقتصادی در درجه یکم در مقیاس منطقه ای و سپس جهانی دست یابد، هیچگاه لزومی به نگرش های نظامی نخواهد داشت و چه بسا که از دید نظامی هم بعنوان یک قدرت به حساب آید.

سرانجام در تحلیل بعد سیاسی، فرهنگی امنیت ملی جالب توجه است که این زمینه اغلب نادیده گرفته شده و یا زیر عنوان ابعاد دیگر قرار می گیرد. هدف دیدگاه ملی نسبت به امنیت سیاسی، فرهنگی حفظ حکومت و ایدئولوژی آن و نیز هویت خاص جامعه است، همانگونه که حفظ ارزش های جا افتاده اجتماعی با حفظ ارزش های سیاسی سنتی همراه است، ملاحظات فرهنگی نیز با ملاحظات سیاسی تلفیق گشته اند.

دیدگاه جهانی در خصوص امنیت سیاسی، فرهنگی به ریشه های متفاوت از بین رفتن این کنترل و هویت توجه دارد که گسترش بین الملل دموکراسی و سرمایه داری باعث یکسان سازی ارزش های سیاسی و اجتماعی شده است.

بنظر میرسد اختلافاتی پیرامون مساله اولویت هویت سیاسی در مقابل هویت فرهنگی در کشورها مطرح شود، یعنی این سوال مطرح گردد که چه چیزی آنقدر

جوهری و اصلی است که باید حفظ شود؟ با توجه به فشارهای متحول کننده در جهت همگرایی و واگرایی اثرات چارچوب جدید امنیتی در دوران پس از جنگ سرد بسیار بی ثبات کننده و نامطلوب به نظر میرسد.

ویژگیهای ژئوپلیتیک جهان اسلام

دین اسلام در قرن هفتم میلادی با ظهور پیامبر بزرگ اسلام در شبه جزیره عربستان و در حقیقت در سرزمینی که تا آن زمان بستر حوادث و درگیریهای بزرگی بود به وجود آمد، این تفکر الهی بسرعت گسترش یافت و قلمرو عظیمی را از اقیانوس اطلس تا کرانه های غربی اقیانوس آرام دربرگرفت.

در حال حاضر مجموعه عظیم جغرافیایی جهان اسلام، سرزمینی را به طول یازده هزار کیلومتر و به عرض بیش از پنج هزار کیلومتر با ترکیبی بسیار متنوع از نظر انسانی و طبیعی شامل می شود.

در تقسیم بندی جغرافیایی جهان اسلام نظریه های مختلفی ابداع شده است، برخی منابع جهان اسلام را به دو بخش مرکزی و پیرامون آن تقسیم کرده اند (لاکست، ۱۳۷۶: ۵).

برخی دیگر آنرا به سه بخش مرکزی، غربی و شرقی تقسیم نموده اند، اکنون با توجه به تحولاتی که در شوروی سابق انجام پذیرفته است و جدایی بخش های

بزرگی از آن بویژه آسیای مرکزی و قفقاز که اکثریت جمعیت آنها را مسلمانان تشکیل می‌دهند، به نظر می‌رسد که بازنگری در قلمرو جغرافیایی جهان اسلام اجتناب ناپذیر باشد، از این رو اگر ما بخواهیم به یک تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیک دست بزنیم باید این تغییر مرزهای جهان اسلام را در نظر بگیریم.

با توجه به این موارد به نظر می‌رسد که در حال حاضر جهان اسلام از دیدگاه جغرافیای سیاسی به چهار بخش کاملاً متفاوت قابل تفکیک و بررسی است که عبارتند از:

۱- مرکز جهان اسلام که در حقیقت گهواره جهان اسلام و منطبق با بخش جنوب غرب آسیا یا خاورمیانه است.

۲- شمال جهان اسلام که شامل آسیای مرکزی و قفقاز است.

۳- غرب جهان اسلام که شامل کشورهای شمال، شمال شرق و بخش‌های دیگر آفریقا است.

۴- شرق جهان اسلام که از مرزهای شرقی ایران آغاز شده و تا کرانه‌های

غربی اقیانوس آرام گسترش می‌یابد.

با یک نگاه تحلیلی در خواهیم یافت که جغرافیای سیاسی هر یک از چهار بخش از دیدگاه تاریخی و گرایشها و نهضت‌های اسلامی، کاملاً با یکدیگر متفاوتند، اگر ما به عمق این واقعیت‌ها وارد نشویم، بررسی و شناخت جهان اسلام بمنظور رسیدن به اهداف عالیه اسلامی که همان وحدت و هم‌آهنگی است کاری

مشکل خواهد بود و امکان رسیدن به راهکارهای مطلوب تقریباً غیر ممکن خواهد شد.

بخصوص آنکه در این جهان مادی، رقیبای سرسختی وجود دارند که می خواهند از هر شکاف عقیدتی یا هر گونه اختلاف سلیقه در جهان اسلام بزرگترین بهره را برده و از این طریق هر چه سریع تر به اهداف ملی خود دست یابند. (قلی زاده، ۱۳۸۳، ۵)

با توجه به این بحث کوتاه در این کتاب از همین رهیافت بهره جسته و توزیع جغرافیای کشورهای اسلامی را در این چهار قلمرو جغرافیایی بررسی و مطالعه می کنیم.

از آنجا که بحث و بررسی جغرافیای همه کشورهای واقع در این مناطق ممکن است باعث عدم توجه کافی به اصول و مبانی شود، در هر منطقه تنها به کشورهای خاصی که ویژگیهای خاص خود را دارند به مطالعه می پردازیم.

اسلام و جایگاه شبه جزیره عربستان

مرکز جهان اسلام در حقیقت شبه جزیره بزرگی است که دریا‌های سیاه، مدیترانه، احمر، عرب، عمان و خلیج فارس آن را احاطه کرده اند.

از آنجا که تحولات بزرگ سیاسی، مذهبی در جهان اسلام از این منطقه آغاز شده است. از ابتدای پیدایش قدرتهای جهانی و شکل گیری سیستم های بین

الملل، به این منطقه توجه ویژه ای شده است، بخصوص حوزه خلیج فارس که در حقیقت حکم قلب منطقه را دارد.

این توجه روز به روز ابعاد گسترده تری به خود گرفته است، تا جایی که بر گستره آبهای خلیج فارس و دریای عمان به عنوان محور استراتژیهای جهانی در قرن بیست و یکم شده است.

از این رو تحولاتی که در این حوزه انجام میگردد تا حد زیادی می تواند به حل و فصل مناقشه های منطقه ای که تاثیر شگرفی بر وحدت و یکپارچگی یا ایجاد تنش و واگرایی در این منطقه انجام گرفته است، شاید بتوان گفت که اولین و بزرگترین مجمع که در جهت وحدت جهان اسلام عمل می کند، حج و مراسم آن باشد و سایر مجامع بعد از حج در اولویت قرار دارند.

بعد از حج اولین تشکیلاتی که می تواند در جهت وحدت جهان اسلام عمل کند سازمان کنفرانس اسلامی است، در مقابل تشکیلاتی به نام شورای همکاری خلیج فارس هم به وجود آمده است که متأسفانه در جهت عدم وحدت کشورهای اسلامی و منطقه نقش دارد، از این رو ابتدا به بحث درباره سازمان کنفرانس اسلامی خواهیم پرداخت سپس به دیگر مباحث ژئوپلیتیک جهان اسلام می پردازیم. (گزیده مقالات، اندیشه سیاسی امام خمینی، ۱۳۷۸)

شرایط زمانی تاسیس سازمان کنفرانس اسلامی

در نیمه دوم قرن بیستم پس از بروز یک سلسه رویدادهای سیاسی در جهان اسلام سران کشورهای اسلامی به ضرورت ایجاد سازمانی پی بردند تا بیش از شصت کشور اسلامی را از تفرقه و اختلاف به وحدت و همبستگی برساند، سرانجام با پیشگامی سران کشورهای ایران، عربستان و مراکش در ۱۹۶۹ میلادی کنفرانسی از وزرای خارجه کشورهای عرب در قاهره تشکیل شد و راهکارهای موجود را برای ایجاد سازمانی با معیارهای اسلامی بررسی کردند. در پی این اجلاس وزرای خارجه کشورهای مراکش و عربستان در هفته اول سپتامبر ۱۹۶۹ در جده با یکدیگر ملاقات کردند و تصمیم گرفتند که یک کمیته مقدماتی در سطح وزرای امور خارجه تشکیل دهند، وظیفه این کمیته ارائه طرح ها و بررسی آنها به منظور برپائی کنفرانس سران کشورهای اسلامی بود. اعضای این کمیته مقدماتی نمایندگان دولتهای ایران، سومالی، مالزی، نیجر و مراکش بودند و اولین کنفرانس سران اسلامی از ۲۲ تا ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۹ در شهر رباط پایتخت مراکش تشکیل شد. (وزارت امور خارجه، بایگانی اداره مجامع اسلامی، منطقه ای.)

علل و عوامل تاسیس سازمان کنفرانس اسلامی

در دهه ۱۹۶۰ مسلمانان شاهد رویدادهای تلخی بودند که می توانست موجب ایجاد تنش هایی در میان مسلمانان یا تحریکاتی در پایتخت های اسلامی شود، یکی از این رویدادها، درگیری چهار کشور مصر، سوریه، اردن و لبنان در جنگ شش روزه با اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ بود، که به شکست اعراب انجامید و در نتیجه رژیم صهیونیستی توانست صحرای سینا از مصر، ارتفاعات جولان از سوریه، کرانه غربی رودخانه اردن و بخش شرقی بیت المقدس از اردن را اشغال کند.

حادثه ناگوار دیگری که در این دهه رخ داد، مساله آتش سوزی "مسجد الاقصی" در ۱۸ اوت ۱۹۶۹ (۳۰ مرداد ماه ۱۳۴۸) بود که صهیونیستها آن را به یک جهانگرد استرالیایی که دچار بیماری روانی بود نسبت دادند، در واکنش به این حادثه میلیونها مسلمان در سرزمینهای اشغالی و کشورهای اسلامی، آتش سوزی مسجد الاقصی را کار رژیم صهیونیستی می دانستند و آن را آغاز توطئه ای حساب شده از سوی آن رژیم علیه مقدسات جهان اسلام قلمداد کردند، کشور ایران نیز اعلامیه ای را در این خصوص صادر کرد که در بخشهای آن آمده است ("مسجد الاقصی" قبله اول مسلمانان که نبی اکرم (ص) پیشوای مسلمانان جهان به طرف آن نماز گزارد و به عبادت پرداخت، اکنون دچار آتش سوزی شده است طبیعی است قلوب مسلمانان جهان جریحه دار باشد و همه

مسلمانان به اتفاق در این سانحه عزادارند و به یقین به جبران آن اقدام خواهند کرد"

این رویدادها به این هدف جامه عمل پوشانید که کشورهای اسلامی دور هم جمع شوند و در مقابله با این تحریکات حساب شده راهکار واحدی در پیش گیرند.

اصول و اهداف سازمان کنفرانس اسلامی(سکا)

منشور سکا به عنوان سند اصلی و معتبر این سازمان است که با موافقت اکثریت دولتهای عضو ، در اجلاس سوم امور خارجه تصویب شد و از تاریخ برگزاری این اجلاس در جده یعنی ۱۴ تا ۱۸ محرم ۱۳۹۲ ق.ه برابر با ۲۹ فوریه تا ۱۴ مارس ۱۹۷۲ به مرحله اجرا درآمد.

منشور سازمان کنفرانس کنفرانس اسلامی با درج سلسله اهدافی برای اعضای این سازمان ، دولتهای عضو را ملزم به رعایت آن کرده است. این اهداف عبارتند از:

- ۱-افزایش همبستگی اسلامی میان کشورهای عضو.
- ۲- حمایت از همکاری میان کشورهای عضو در زمینه های اقتصادی ، اجتماعی، فرهنگی ، علمی و دیگر زمینه های حیاتی و مشاوره با کشورهای عضو سازمانهای بین المللی.
- ۳- تلاش برای از بین بردن تبعیض نژادی و استعمار با اشکال گوناگون آن.

۴- اتخاذ اقدامات لازم برای حمایت از صلح و آرامش بین الملل که بر اساس عدل استوار باشد.

۵- ایجاد هماهنگی در فعالیت های سازمان در جهت حفظ آرامش و صلح در اماکن مقدسه و آزاد کردن آنها و حمایت از مبارزه ملت فلسطین و کمک به آنان برای باز پس گرفتن حقوق و آزادی سرزمینهای خود.

۶- حمایت از مبارزه کلیه ملت های اسلامی به خاطر حفظ حیثیت و استقلال و حقوق ملی خویش.

۷- فراهم کردن اوضاع مناسب برای افزایش تفاهم میان کشورهای عضو و کشورهای دیگر.

مسلم است که اهداف یاد شده بدون به کارگیری اصول مبتنی بر ارزشهای اسلامی ناممکن است، بنابراین کشورهای عضو مقرر می دارند و متعهد می شوند که برای تحقق اهداف منشور ، اصول زیر را بکار گیرند.

۱- احترام به اصل آزادی، تعیین سرنوشت مردم و عدم دخالت در امور داخلی کشورهای عضو.

۲- احترام به حاکمیت ، استقلال ، وحدت و تمامیت سرزمینهای هر یک از کشورهای عضو.

۳- مساوات کامل میان کشورهای عضو.

۴- حل هرگونه اختلاف و منازعه دو کشور اسلامی از راههای مسالمت آمیز، نظیر مذاکره، میانجیگری موافقت یا داوری.

۵-امتناع کشورهای عضو از زور یا تهدید علیه وحدت و حاکمیت ارضی یا استقلال سیاسی یکدیگر.

از آغاز تاسیس کنفرانس اسلامی در ۱۹۶۹ تا ۲۰۰۱ مجموعاً ۵۵ کشور اسلامی به عضویت این سازمان درآمده اند که عبارتند از:

آذربایجان، آلبانی، اردن هاشمی، افغانستان الجزایر، امارات عربی متحده، اندونزی، اوگاندا، ایران، بحرین، برونئی، بنگلادش، بنین، بورکینافاسو، بوسنی و هرزگوین، پاکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ترکیه، تونس، جیبوتی، چاد، زنگبار، سنگال، سودان، سوریه، سومالی، سیرالئون، عراق، عربستان، عمان، فلسطین، قرقیزستان، قطر، کامرون، کومور، کویت، گابن، گامبیا، گینه، گینه بیسائو، لبنان، لیبی، مالزی، مالی، مالدیو، مراکش، مصر، موریتانی، نیجر، نیجریه و یمن.

این اجلاس از ۲۳ تا ۲۵ مارس ۱۹۷۰ در عربستان برگزار شد، در این نشست نمایندگان کشورهای ذیل شرکت داشتند. (عزت‌ی. ۱۳۷۸. ۴۱)

افغانستان، الجزایر، گینه، اندونزی، ایران، عربستان سعودی، اردن، کویت، لبنان، پاکستان، نیجر، سنگال، سومالی، تونس، امارات عربی متحده و جمهوری عربی یمن.

گرچه این کشورها، منشور سازمان کنفرانس اسلامی را که در سومین اجلاس وزرای خارجه در جده که در مورخه ۱۹۷۲ به تصویب رسیده بود امضا کردند (ماده ۴ م همار منشور سکا) این گروه از کشورها قبل از تصویب منشور

سکا به عضویت سازمان کنفرانس اسلامی درآمده بودند و جزو کشورهای پیشگام در عضویت سکا محسوب می شدند.

بر اساس ماده هشت منشور سازمان کنفرانس اسلامی، تنها کشورهای اسلامی حق درخواست عضویت در سکا را به دبیرخانه سکا دارند.

در تفسیر کلمه "منشور اسلامی" دو نظر وجود دارد.

۱- کشور اسلامی به کشوری اطلاق میشود که دولت آن اسلامی و دین رسمی آن اسلام باشد همانند ایران و کویت.

۲- کشورهای اسلامی کشوری هستند که اکثریت مردم آن مسلمان باشند، این گروه از کشورها را می توان به صورت ذیل تقسیم بندی نمود:

الف) کشورهای مسلمان نشینی که حکومت آنها را غیر مسلمانان در اختیار دارند، نظیر کشور نیجریه که رئیس جمهور آن مسیحی است اما اکثریت مردم آن مسلمان هستند.

ب) کشورهای مسلمان نشینی که دین رسمی معینی ندارند، نظیر ترکیه، بنابراین هر دو تفسیر درباره کشورهای اسلامی عضو سکا مصداق دارد.

روش عضویت و خروج از "سکا"

نحو عضویت بدین صورت است که کشور داوطلب تمایل و آمادگی خود را برای اجرای منشور این سازمان تسلیم دبیرخانه میکند، آنگاه این درخواست در اولین جلسه کنفرانس وزرای امور خارجه مطرح می شود و پس از موافقت دو سوم اعضاء آن کشور به عضویت پذیرفته میشود (ماده هشت منشور سکا) نحوه خروج از سازمان کنفرانس اسلامی نیز بدین شکل است که هر یک از کشورهای عضو می توانند با تسلیم یادداشت کتبی به دبیر کل و ابلاغ آن به همه کشورهای عضو از عضویت این کنفرانس خارج شوند.

درباره اعضای ناظر و میهمان، در منشور سکا اشارهای نشده است، سابقه پذیرش عضو ناظر به اجلاس هشتم وزرای امور خارجه برمی گردد، در آن اجلاس موضوع عضویت جبهه آزادیبخش "مورو" از فیلیپین به عنوان ناظر مطرح شد اما کشورهای اسلامی درباره پذیرش عضو ناظر به اکثریت آراء دست نیافته و موضوع همچنان مسکوت ماند، سرانجام دبیرخانه سکا پیش نویسی را در این زمینه تهیه و به اجلاس وزرای امور خارجه ارسال کرد و قرار شد که پیش نویس مزبور به منظور تصویب نهایی به اجلاس بیست و دوم وزرای امور خارجه تسلیم شود.

درباره حضور اعضای میهمان در اجلاس سکا باید گفت که سازمانها، نهادها و حتی شخصیت های بین المللی درخواست خود را مبنی بر حضور در اجلاس

سران یا وزرای امور خارجه سکا به ریاست اجلاس ارائه می دهند، آنگاه پس از اعلام موافقت رئیس اجلاس، اقدامات اجرایی لازم انجام می شود.

تشکیلات سازمان کنفرانس اسلامی

بر اساس منشور سازمان کنفرانس اسلامی این سازمان دارای سه رکن است که عبارتند از:

۱- کنفرانس سران کشورهای اسلامی (روسای جمهور و پادشاهان)

۲- کنفرانس وزیران امور خارجه

۳- دبیرخانه

کنفرانس سران کشورهای اسلامی عالی ترین رکن سازمان به شمار میاید و به عنوان یک نهاد مقتدر و مافوق تلقی می شود. کنفرانس سران دولت های اسلامی وظیفه هماهنگ کردن سیاست های دولت های عضو از زمینه های مورد علاقه را بر عهده دارند.

اجلاس سران، سیاست سازمان را طبق منافع و مصالح جهان اسلام هماهنگ می کند به عبارت دیگر کنفرانس سران خط مشی و جهت گیریهای اساسی کنفرانس را تعیین می کند.

این کنفرانس با تصویب قطعنامه ای در زمینه های گوناگون مصوبات دولت های عضو سازمان را در پایان هر نشست جمع بندی می کند، کنفرانس

صلاحیت دارد که درباره هر مساله یا موضوعی که در چارچوب منشور سکا قرار گیرد بحث نماید.

بر اساس مفاد منشور، این کنفرانس هر زمان که مصلحت امت اسلامی اقتضاء نماید تشکیل می شود، در کنفرانس سران، درباره مسائل مهم جهان اسلام مذاکره و گفتگو می شود، طبق مصوبه اجلاس سوم سران در طائف قرار شد تا کنفرانس سران دولتهای اسلامی هر سه سال یکبار تشکیل شود. تاریخ برگزاری اجلاس سران نشان می دهد که این قاعده همیشه و به طور منظم اجرا نشده است.

جایگاه مرکز جهان اسلام و تاثیر آن بر امنیت ملی ایران

همانطوریکه بحث شد مرکز جهان اسلام در واقع گهواره جهان اسلام است، قرار گرفتن این مرکز در قلمرو جغرافیائی هلال خصیب از یک سو و وجود ویژگیهای ژئواکونومیک منحصر بفرد از سوی دیگر موجب گردید که این قلمرو حساس و این قطب جهان اسلام بیش از پانزده قرن، مرکز کشمکش، تقابل و بطور کلی منطقه ای بحران زا و ناامن باشد. (عزتی، ۲۰۰۸، ۶)

برای ورود به بحث باید این نکته را متذکر شویم که در بین ادیان الهی تنها دینی که مرکز و قطب دین با مرکز جغرافیایی آن، بر هم منطبق بوده است اسلام میباشد، این مزیت ژئوپلتیک هم دارای محاسنی است و هم محدودیتهای

را برای جهان اسلام بطور اعم و برای ساکنین این منطقه بطور اخص فراهم ساخته است.

از مقدرات و امتیازات ژئوپلیتیک آن که توانسته است در مقیاس استراتژیک تا امروز عمل نماید و مسلماً در قرن بیست و یکم نقش آفرینی بیشتری خواهد داشت این است که همه ادیان الهی در این منطقه دارای وابستگی های دینی می باشند، از سوی دیگر تقسیم بندیهای سیاسی فضایی این منطقه بنحوی است که هیچ از کشورهای واقع در این منطقه از مرزهای باثباتی برخوردار نیستند در نتیجه در معادلات ژئوپلیتیک به این منطقه از مرزهای باثباتی برخوردار نیستند در نتیجه در معادلات ژئوپلیتیک به این منطقه کمربندی شکننده نام نهاده اند. (عزتی، ۱۳۷۰: ۱۲۰)

این اصطلاح را معمولاً به مناطقی از کره زمین میگویند که ویژگیهای تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و ژئوپلیتیک آن بنحوی است که شرایط ایجاد بحران در آنها بسیار مناسب است، بهمین علت بحران به سرعت گسترش پیدا میکند و بسرعت هم مرتفع می شود بدون اینکه تحولات عمده ای از لحاظ سیاسی در آنها صورت پذیرد.

برای مثال میتوان گفت بیش از ۲۰۰۰ سال است که کشورهای که در این منطقه جغرافیائی قرار دارند در هر عصر و دوره ای بنحوی بستر بروز حوادث بوده اند، بنابراین ملاحظه میشود که قلمرو مرکز جهان اسلام حتی شش قرن قبل از پیدایش اسلام هم بدلایلی که ذکر شد بحران زا و پر آشوب بوده است

منتهی بعد از قرن هفتم میلادی ژئوپلیتیک اسلام هم به نارسائیهای ژئوپلیتیک آن افزوده گردید بنحوی که هیچ قلمرویی در جهان به اندازه این منطقه سرزمینهایش دست به دست نشده است و این جابجایی در مرزهای سیاسی هم اکنون نیز در مسئله اعراب و اسرائیل در شرف انجام است.

پیدایش نفت در اوائل قرن بیستم مزید بر علت گردید و این زمانی بود که استراتژی ژئوپلیتیک انگلستان بر این نکته تاکید داشت که اساس امپراطوریهای موجود در جهان بجز بریتانیا بایستی تجزیه گردند و بیش از همه روی امپراطوری عثمانی که در واقع در همین منطقه رهبری جهان اسلام را هم بعده داشت تاکید گردید.

بنابراین یکی از مهمترین علل دوردست جنگ جهانی اول را بایستی در اهداف استراتژی بریتانیا جستجو کرد که سرانجام هم با بهترین نحوی به اهداف خود رسید و امپراطوری عثمانی تجزیه گردید و سرزمینهایش بین دو کشور انگلستان و فرانسه تقسیم گردید و اینجا بود که مرزهای لرزان مرکز جهان اسلام به دلخواه قدرت جهانی آن روز ترسیم گردید و تا همین امروز هم از آن تقسیم بندی سیاسی فضا حداکثر بهره را می برد با این تفاوت که حالا تعداد قدرتها افزایش پیدا کرده و دیگر با هم دشمنی هم ندارند بلکه بر سر تقسیم منافع با یکدیگر رقابت دارند .

چندی پیش در واشنگتن در رابطه با ژئوپلیتیک انرژی همایشی برگزار گردید (Geopolitics of energy 27st century April 1966) که در آن

همایش با صراحت اعلام گردید که در سال ۲۰۲۵ تنها دو کشور در جهان به انرژی دسترسی خواهند داشت و آن دو کشور ایران و عراق هستند، جالب است که این دو کشور همراه با عربستان سعودی در واقع تشکیل یک مثلث تحت هیچ شرایطی حالت وحدت و همسوئی را با یکدیگر نداشته باشند.

اینهم باز سناریویی است که بستر اجرائی آن جهان اسلام و مرکز آن است بنابراین یکبار دیگر باید با این نکته توجه داشت که استراتژی جهانی دشمن و رسیدن به اهداف قدرتهای جهانی، ارتباط مستقیم با کنترل انرژی و کنترل انرژی رابطه مستقیمی با مرکز جهان اسلام و مرکز جهان اسلام ارتباط تنگاتنگی با دو کشور ایران و عراق دارد.

بی دلیل نیست که روسای جمهور آمریکا بر تهدیدات خود در مورد این دو کشور افزوده است و ما باید در آینده نه چندان دور شاهد واکنش هایی از سوی این کشور در رابطه با کشورهای کلیدی مرکز جهان اسلام باشیم. (هانتیگتون، ۱۳۷۴، ۵)

کشور عربستان سعودی بدلیل ویژگیهای ژئواستراتژیک خود که از یک طرف در سواحل شرقی دریای احمر قرار دارد از سوی دیگر در سواحل جنوبی خلیج فارس میتواند در دستورات امنیتی حوزه دریای سرخ و خلیج فارس نقش اساسی داشته باشد.

وجود دولت اشغالگر فلسطین در قلب جهان اسلام یکی دیگر از خلاء های ژئوپلیتیک جهان اسلام است که عربستان در خنثی نمودن پیامدهای

سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی اجتماعی این پدیده می تواند نقش اساسی داشته باشد.

اصولا بدایلی که برخی از آنها در این پروژه بحث شد مرکز جهان اسلام در تقسیمات ژئوپلتیک هم به عنوان کمربند شکننده از آن نام میبرند و این آماده بودن بستر بحران در این منطقه خود میتواند تبعات امنیتی برای ایران داشته باشد.

تحلیل ژئوپلتیک اسلام و غرب و تاثیری که بر روابط دو جانبه داشته است اصولا وقتی ما به تاریخ گذشته یعنی بعد از قرن هفتم میلادی دقت کنیم می بینیم که تحولات سیاسی جهان آن روز به نحوی موجب تیرگی بین صاحبان مسیحیت و جهان اسلام شده است، به عبارت دیگر پدیده های سیاسی، اهداف سیاسی بنا به شرایط آن زمان بهترین بستر را برای پخش پدیده های سیاسی، اجتماعی، نظامی امنیتی و ...، بستر مذهبی تشخیص داده بودند و این انتخاب نتیجه اش فراهم کردن زمینه هائی بود که آن زمینه ها خود موجب درگیری های نظامی در بعد وسیع و طولانی و فراهم نمودن زمینه های فکری نادرست از یکدیگر در اجتماعات این دو تفکر دینی بود.

جالب است با همه پیشرفت هائی که در علم، تکنولوژی، ارتباطات و روابط بین الملل صورت گرفته است، این ادراکات نادرست از دو جهان مسیحیت و اسلام هنوز در اشکال مدرن تری وجود دارند و مدام همه همدیگر را به ان ویژگیها

متهم می سازند، این در حالیست که اهداف نهائی آنها باز هم جنبه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اجتماعی دارد.

یکی از مشکلات موجود این است که هیچیک از این جهان ایدئولوژیک دینی تعریف درستی از یکدیگر ندارند، یعنی وقتی، حتی به طبقات تحصیل کرده جهان اسلام برخورد می کنیم نمی توانند تعریف درستی از غرب و یا جهان غرب و یا حتی تعریف صحیحی از جهان اسلام ارائه دهند، کما اینکه همین روزها مدام در کشور ایران صحبت از مبارزه با فرهنگ منحط غربی است ولی نمی دانیم آیا این غرب همان کشورهای استعمارگر سابق است یا غرب جغرافیائی است و یا غربی که در ذهن ما است.

لذا تا زمانی که، تعریف درستی از غرب ارائه ندهیم نمی توانیم رفتارهای خود را به منظور حفظ منافع ملی کشور و تامین امنیت همه جانبه تعریف کنیم.

تعریف درستی که از دیدگاه ژئوپلتیک می تواند قابل درک باشد این است که غرب به مجموعه کشورهایی گفته میشود که دارای توزیع یکسان و پیوسته ای در جهان نیستند ولی وجوه مشترک آنها در دستیابی به تکنولوژی، تجارت آزاد، رقابت و از همه مهمتر بستری است برای صدور تکنولوژی و آن هم در سطوح بالای آن و برخورداری از یک اقتصاد غیر سمبلیک، وقتی این تعریف را ما بخواهیم عینیت ببخشیم می بینیم کشورهای مسلمان مانند مالزی و تا حدی سنگاپور و کشورهای آسیائی و شرقی مانند کره جنوبی، تایوان، هنگ

کنگ، ژاپن و استرالیا در آن جای می گیرند، اینجاست که دید ما از غرب و فرهنگ غربی مسلما باید تغییر نماید.

مسائلی از این قبیل بسیارند و قابل بحث و یا دیدی که کشورهای پیشرفته از جهان اسلام دارند دیدی است که تاریخ بدانها آموخته و با مسائل روز و اهداف استراتژیک آنها در هم آمیخته شده است و بشکلی در ذهن حتی حکام آنها جای گرفته که جهان اسلام جهانی متجاوز، پرخاشگر، ستیزه جو و بطور کلی جنگ طلب و ناآرام است، حتی برخی از نویسندگان آنها، موضوع را با دستورات دینی اسلام تطبیق داده و به آن جنبه رسمی می دهند که از موضوع قبلی هم پیچیده تر می شود.

در حالی که چنین نیست بلکه این احساس و زمینه ریشه در تاریخ-مسیحیت و اسلام و مشکلات آن زمان داشته است و به هیچ وجه سندیت ندارد. لذا هم در اینجا لازم است که قدری وارد این بحث شده و اسلام و غرب را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم شاید بتوانیم زمینه ای مثبت در دو جهان ایجاد نماییم که بر روی روابط بین الملل تاثیر بگذارد.

دیدگاه‌های جهان غرب از جهان اسلام

همانطوری که اشاره شد جهان مسیحیت و اسلام همیشه در چالش بوده اند با نسبت های متفاوت، ولی پس از جنگ سرد در مورد جهت گیری آینده، امور بین الملل، رابطه میان اسلام و غرب بحث اصلی را به خود اختصاص داده است. این در حالی است که خود موضوع امری کهنه و بسیار قدیمی است که از برداشت های بسیار قوی و دامنه دار تجربیات تاریخی هر دو طرف نشأت می گیرد، جهان غرب و عمدتاً اروپائیان از ابتدای پیدایش اسلام با آن مواجه بوده اند و اگر شرایط سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک اروپا را در قرن هفتم بررسی نمائیم بخوبی درک خواهد شد که شرایط اجتماعی آنها بنحوی بود که کلیسا در کلیه شئونات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی آنها دخالت مستقیم داشت و این در حالی بود که دنیای کلیسا خود دچار معضلات بسیار بود در نتیجه بهترین ابزار برای تجسم یک دشمن آن هم دشمن دینی جهان اسلام آن روز بوده است. (واترن، ۲، ۱۳۷۹)

پس از جنگ سرد در مورد جهت گیری آینده امور بین الملل، رابطه میان اسلام و غرب بحث اصلی را به خود اختصاص داده است، این در حالی است که خود موضوع امری کهنه و بسیار قدیمی است که از برداشت های بسیار قوی و دامنه دار تجربیات تاریخی هر دو طرف نشأت می گیرد، جهان غرب و عمدتاً اروپائیان از ابتدای پیدایش اسلام با آن مواجه بوده اند و از دوران قرون وسطی جوامع اسلامی موضوع بررسیهای مکتبی و دیپلماتیک آنان بوده است.

از نظر تاریخی جهان غرب مطالب زیادی در مورد اسلام می دانسته و چنین می پنداشته است که می داند این دانسته های غرب از اسلام به مراتب بیشتر از دانسته های جهان اسلام از غرب است، این عدم توازن دانش و اطلاع از منابع، طی دوره طولانی مواجهه دولت های اروپائی و امپراطوری عثمانی آشکارا یکی از خصوصیات روابط این دو تا پایان جنگ جهانی دوم و بعد از آن بوده است. (قادری، ۲۵، ۱۳۷۰)

اکنون ممکن است وضعیت برعکس شده و با انتشار فزاینده رسانه های غربی، آگاهی مسلمین از غرب افزایش یافته باشد، امروزه یک شهروند متوسط مراکشی یا ترک یا مثلاً خاورمیانه در مورد جامعه آمریکا یا فرانسه و سیاست این دو بی خبر نیست، لکن تعداد کمی از آمریکائیان به همان میزان از تحولات رباط یا آنکارا یا تهران مطلع هستند، افکار عمومی غربی تنها پس از یک بحران که منافع غرب را متاثر می ساخت بطور جدی به تحولات دنیای اسلام معطوف گشت.

جنگ خلیج فارس نمونه بارز این امر بود، حداقل برای اروپائیان شورش در الجزایر نمونه دیگری بود، هر چند تعامل آمریکا با جهان اسلام به صورت جدی هنوز تا اوایل قرن نوزدهم آغاز نشده بود، تصاویر ذهنیت هائی که اروپائیان از اسلام داشتند عیناً به آن طرف اقیانوس اطلس هم متصل گردید.

بررسی تاریخی روابط میان اسلام و دولتهای غربی مسلماً فراتر از اهداف این تحقیق و در هر صورت با تخصص کامل توسط بسیاری از دانش پژوهان انجام

شده است اما به هر حال برخی موضوعات اساسی شایسته بررسی است، زیرا با برداشت های معاصر بی ارتباط نمی باشد.

تلقى غربی ها از اسلام همیشه با واژه خارجی همراه بوده است، امروز هم مانند قرن پانزدهم اولین فرهنگ خارجی که در غرب آسیا و جنوب اروپا و شمال افریقا قرار گرفته است دقیقا همین فرهنگ اسلامی است، تعامل اروپا با همسایگان آسیائی و مدیترانه ای خود عاملی غالب در تکامل احساس این کار، نسبت به موقعیت ژئوپلیتیک و نقش جهانی خود بوده است، در واقع تمایز میان اروپا و سرزمینهای شرق به عنوان پایه ای برای تحلیل سیاسی و استراتژیک بوده است. (قوام، ۱۳۷۶، ۱۲)

در حقیقت قبل از ورود اسلام به صحنه جهان فرهنگ، یونان با ویژگیهایش اولین بستر جغرافیایی جهان آن روز بوده است که می توانست مبنای ارزیابی ژئوپلیتیک قرار گیرد، میان اروپا و آسیا همواره یک احساس تمایز قومی از جهت جغرافیایی و فرهنگی وجود داشته است به ویژه که اروپا در این رابطه قویترین رقیب استراتژیک خود را ایران آسیائی اعلام کرد، اعتلای امپراطوری بیزانس و جدایی میان شرق و غرب از درون امپراطوری روم و مسیحیت مفهوم مرزهای تمدنی را تعریف کرد، لذا به هنگام فتوحات بزرگ اسلامی در قرن هفتم و هشتم میلادی اندیشه رقابت فرهنگی و استراتژیک میان اروپا و آسیا در تفکر اروپائی ریشه دوانیده بود در چنین مرزبندیهای، سرزمین های مجاور اروپا و مدیترانه به عنوان حایلی دفاعی در کشمکش میان تمدنها تلقی می شد. جهان معاصر

غربی بر آن است که دنیای اسلام را با خاورمیانه یا آنچه که اروپائیان قرون هیجدهم و نوزدهم شرق می نامیدند یکی انگارد، اما عقب نشینی ترکیه عثمانی از اروپا به شرق عمدتاً آغاز برهه ای بود که نفوذ "خانواده هانسبورگ" در بالکان خاتمه می یافت.

قسمت عمده آنچه اروپائیان جهان اسلام تصور می کردند یعنی سرزمینهای تحت سیطره عثمانی حتی اگر عمدتاً مسیحی بودند در محدوده قلمرو جغرافیائی اروپا قرار داشت، با بیداری مجدد هویت مسلمانان در بالکان در نتیجه جنگ بوسنی و ظهور مجدد فعالیت های مذهبی که تحت نظامهای کمونیست سرکوب شده بود اروپائیان دوباره با یک میراث ناخوشایند تاریخی مواجه شدند آنطور که حداقل یک ناظر خاطر نشان ساخته است، تحولات بعد از جنگ سرد در این منطقه ممکن است به ارزیابی مجدد و بازنگری در تعریف "اروپا" و "خاورمیانه" بیانجامد که یک نقطه مهم تعامل میان اروپا و جهان اسلام یا طیفی از عواقب بالقوه مثبت و منفی بازسازی شده است. (Lins, 279, 1967)

سلسله فتوحات سریع مسلمانان در اروپای جنوبی و وقفه در ارتباطات آزاد نه تنها میان شمال و جنوب بلکه حتی میان شرق و غرب موجب احساس عدم امنیت در اروپائیان شده است و در توسعه اروپا در قرون وسطی نقش مهمی بازی کرد، تاثیر حرکت های سیاسی اسلامی در سرتاسر شمال آفریقا، سوریه و لبنان و اهمیت روزافزون اسلام در بالکان حاکی از آن است که توان اسلام به عنوان یک نیروی وحدت بخش در منطقه مدیترانه پایان ناپذیر است.

بسیاری از اروپائیان همگی از ساختگی و تصنعی بودن دولت های ایجاد شده بعد از استعمار زدائی کاملاً مطلع هستند و وحدت یک آرمان را در حرکات کشورهای اسلامی در جنوب و شرق به وضوح مشاهده می کنند، درحالیکه اعراب با شک و تردید به حرکت هائی مانند اتحادیه مغرب عربی برای امنیت و همکاری منطقه ای از جمله کنفرانس امنیت و همکاری برای مدیترانه و گروه مشورتی "۵+۵" نیاز به گفتگوی مدیترانه ای از طریق توافق در معیارهای اساسا غربی، احترام به حقوق بشرخداشته ناپذیر مرزها و غیره را منعکس می سازد.

حال باید این مسئله را بررسی کرد که چرا همیشه مرزهای اسلام و مسیحیت در اروپا ناامن بوده است. نزدیک به یکهزار سال است که تهدید اسلام از شبه جزیره (ایبری) تا اطیش و بالکان مهمترین مسئله استراتژیک برای اروپائیان بوده است .

با نگاهی به گذشته خواهیم فهمید که برآورد حد واقعی و توان این تهدید که در عبارات استراتژیک جهان و محلی احساس می شد، قدری مشکل است. شکست مورها (مسلمانان اسپانیا) در پواتیه در سال ۷۳۲ میلادی و ترکها در سال ۱۵۷۱ میلادی و مجددا در سال ۱۶۸۳ میلادی، برهه های حساس و مهم در درگیری میان اسلام و مسیحیت برای کنترل قلمرو اروپا بوده است، پیروزی اروپائیان عمدتا به دلیل برتری آنها در موجودیت مشترک، توجه به مفاهیم ژئوپلیتیک

،نوآوری میان نظامی و سازمان سیاسی که احتمالا به نفع اروپا عمل کرده می باشد که این برتری به صورتی ممتد همچنان باقی ماند.

"ادوارد گیبون در کتاب خود تحت عنوان "سقوط و شکست امپراطوری روم" چنین تصور می کند که اگر "شارل مارتل" در "نور" یا پواتیه شکست خورده بود امروز در دانشگاه آکسفورد قرآن تدریس می شد (Fuller, 64, 1987)

فرآیند توسعه در اروپا و گسترش آن از قرن پانزدهم مستقیما به درگیری با جهان اسلام وابسته بوده است برای خاتمه دادن به اشغال مسلمانان از اسپانیا تا روسیه و برقراری مجدد حکومت مسیحی در مناطقی که تمدنها مهم اسلامی ریشه دوانیده بود از اسپانیایی های فاتح، نمی شد انتظار داشت که در تنگه جبل الطارق متوقف شوند یا روسها به تاتارها اجازه دهند که در صلح و صفا زندگی کرده و مجددا تجدید سازماندهی نمایند، این صد حمله غرب که از قرن پانزدهم شروع شد و با توسعه طلبی ترکها به قلمرو اروپا در بالکان و حتی به حوزه دانوب همزمان بود. (Keanane, 98, 1972)

اما فتح و کشف دماغه امیدنیک و استفاده اروپائیان از آن برای رفتن به سمت شرق، موفقیت بزرگی برای آنان محسوب می شد، این عمل دقیقا به معنای عدم کنترل محموله های تجارتی اروپائیان توسط مسلمان عثمانی بود بتدریج یک ناامنی آمیخته با ترس برای تجارت دریائی اروپائیان از سوی کشورهای شمال افریقا و جزیره نشینان مدیترانه بوجود آمد که بیشتر با اوئل قرن نوزدهم مربوط می شود و حضور قدرت دریائی و دیپلماتیک آمریکا را در مدیترانه

توجیه کرد. جنگ جهانی دوم که آغاز شد دلایلش را باید در استراتژی آلمان جستجو کرد که سه هدف اصلی را تعقیب می کرد که عبارت بودند از:

۱- آلمانی کردن دریای بالتیک

۲- دستیابی به نفت منطقه قفقاز و گندم اکراین.

۳- از کار انداختن قلب کمونیسم که به اعتقاد هیتلر با اشغال لنین گراد صورت می گرفت، ولی اشتباهات هیتلر در طی دوران جنگ سرد سرانجام موجب شکست آلمان شد و جهان از حالت یک قطبی به صورت دو قطبی درآمد. در فاصله سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ وقایعی در خاورمیانه و از جمله در ایران رخ داد که باید آن را آغاز جنگ سرد دانست.

استراتژی جهان غرب بمنظور کاهش تمایلات ضد غربی در جهان اسلام

در این مرحله مورد که چگونه می توان با تمیلات ضد غربی متعصبانه و عملاً منفی میان اسلام کنار آمد هیچ پاسخ صریحی وجود ندارد، اما دو کار باید انجام شود (عزتی، ۱۳۸۷، ۳)

۱- تا سر حد امکان باید رفتارها و سیاستهای انعطاف ناپذیر جنبش های اسلامی را تغییر داد، جنبش های اسلام گرا در حال تغییر و تحولند و هر یک از آنها نمایند. طیف وسیعی از عقاید، تاکیک ها، رهبری و اهداف مختلف هستند، این که غرب و دولت های اسلامی بتوانند میان این جنبش ها نوعی تمایز قایل گردیده برخورد مناسبی با آن ها داشته باشند بسیار مهم است.

۲- عوامل افراطی در هر دو طرف به حاشیه رانده شوند به گونه ای که نتوانند به استفاده از خشونت دامن بزنند، چرا که اعمال خشونت علیه آنها موجب میشود که این عوامل به جای تضعیف هر چه بیشتر تقویت شوند.

این چالش ها ، چالش ساده ای نیست ، به طور کلی تنها روش برخورد موفقیت آمیز با این دو مفصل از طریق سیاست وارد کردن اسلام در نظام سیاسی میسر است نه با حذف آن، چرا که سیاست های حذفی اصلاً موفق نبوده است، سرکوب موجب می شود که جنبش های اسلام گرا از محبوبیت بیشتری برخوردار گردید به سوی اقدام خشونت آمیز سوق داده شوند که تجربه مصر و الجزایر مصداق بارز این مساله است.

سیاست مشارکت مخالفین در قدرت بر این اعتقاد استوار است که اگر اسلام گرایان وارد روند سیاسی شوند موارد متعدد زیر حادث می شود.

الف- این جنبش ها برای اعلان مواضع خود در مورد بسیاری از معضلات مجبور خواهند شد از شعارهای سطحی دست کشیده ، خط مشی خود را به گونه ای اتخاذ کنند که در عوض تضاد همگان قرار داده شود.

ب- آنچه که تنها یک جنبش تلقی می شده اکنون با شرکت در حکومت مجبور است به لحاظ سیاسی پاسخگو بوده از فرصت طلبی صرف دست بردارد.

پ- سیاستمداران اسلام گرا مجبور می شوند با دیگران ارتباط برقرار کنند، دیگرانی که اصولشان لزوماً مورد قبول اسلام گرایان نیست و آنها به ناچار اصول انتزاعی خود را در راستای واقعیت اصلاح می کنند.

ت- سیاستمداران اسلام گرا مجبور خواهند شد در خصوص مسائل مهم علناً موضع گیری کنند و در انتخابات بعدی بر اساس همین موضع گیری ها مورد ارزیابی قرار می گیرند، از سوی دیگر آنها با مشکل پاسخگوئی مواجه گردیده نشان خواهند داد که هیچ پاسخ جادویی ندارند.

ث- احزاب اسلام گرا خیلی زود در روند عادی نظام سیاسی حل خواهند شد، بدین معنا که دیگر تافته جدا بافته نخواهند بود، بلکه شبیه دیگر احزاب سیاسی گردیده همچون آنها برخی نقاط قوت، ضعف، خطاها، ناتوانی ها، حتی فساد مالی خواهند داشت، این روند عملاً در پاکستان و ترکیه رخ داد احزاب اسلام گرا در این کشورها حالتی عادی داشته، غالباً بخش غیر جذابی از طیف سیاسی نیستند. (فرهنگ، ۲۵، ۱۳۸۰)

این استراتژی که با هدف تغییر، مصالحه و آموزش اسلام گرا طراحی شده این احتمال را رد نمی کند که برخی سیاستمداران کارآزموده اسلام گرا ممکن است بتوانند خود را در صحنه سیاسی مطرح کنند، حضور آنان بدون تردید موجب بروز بحث های گسترده ای در سطح ملی خواهد شد آن دسته از سیاست ها و سیاستمدارانی که چیزی در چنته دارند همچنان در صحنه باقی می مانند ولی سیاست های غیر عملی و سیاستمدارانی که چیزی برای گفتن ندارند دیگر

مجالى براى ماندن نخواهند داشت، اردن در اين زمينه يکى از محدود کشورهاى عربى است که در چندسال گذشته برخورد عاقلانه اى با مساله ي جنبش هاى اسلام گرا داشته است اسلام گرايانى که در روند سياسى اين کشور شرکت کردند در اولين انتخابات پيروزى قاطعى داشتند ولى به مرور زمان نشان دادند که حرف زيادى براى گفتن ندارند و در نتيجه جنبش آنان به مرور تضعيف شد اسلام گرايان هميشه حاميانى خواهند داشت اما ديگر آن جاذبه جادوئى خود را از دست داده اند. (ژرژ، ۱۰، ۱۳۵۱).

اغلب چنين گفته مى شود که اسلام گرايان مادامى که بر مسند قدرت نيستند همچون ديگران از دموکراسى حمايت مى کنند تا به محض رسيدن به قدرت آن را نادیده بگيرند، فرمولى که تحت عنوان يک نفر يک راي يک باره معروف است اين معضل بالقوه پاسخ هاى گوناگونى دارد که عبارتند از:

۱- اين معضل به هيچ وجه خاص اسلام گرايان نيست، بسيارى از احزاب سياسى در جهان عرب و ديگر نقاط دنيا به نوعى با انتخابات يا از طريق کودتا به قدرت رسيده مدعى شده اند که انتخابات برگزار خواهند کرد اما بعدها از برگزارى انتخابات و يا خروج مصالحت آميز از قدرت خوددارى کرده اند، اين معضل نه مشکل خاص اسلام گرايان است که فى نفسه يک فرهنگ سياسى است، عدم آشنائى با روند دموکراتيک و نداشتن تجربه ي لازم در جايى که سياست يک بازى برد و باخت است همچنان به عنوان يک معضل اساسى باقى مى ماند، دموکراسى در جهان اسلام يک کالاي شکننده

است که بسیاری از رقبا می توانند گاه و بیگاه آن را به طور کامل از بین ببرند.

۲- به برخی احزاب تندرو از قبیل اسلام گرا باید اجازه داد به تدریج وارد این روند شوند زیرا اگر آن ها یک شبه از حالت ممنوعیت زیرزمینی و از طریق یک رای گیری اعتراض آمیز قوی به پیروزی قاطع در انتخابات دست یابند در این صورت تقریباً تمامی قدرت را در دست می گیرند و به جای مشارکت "فرمانبرانه" در حکومت تسلط بر آن را تجربه می کنند، این تجربه ای بود که الجزایری ها در انتخابات اواخر ۱۹۹۱ با آن مواجه شدند، البته شرکت دادن احزاب افراطی در قدرت باید تدریجی باشد.

برای مثال، دادن بعضی از شهرداری ها به آنها و یا سهم اندکی در قوه مقننه همچنین کارهای آنها باید قابل کنترل باشد یعنی رئیس جمهور، ارتش، دادگاه و یا برخی سازو کارهای دیگر باید بر کارهایشان اشراف داشته باشند تا از قبضه شدن تمامی قدرت توسط آنان جلوگیری کرده مجبور به کار در چارچوب نظام موجود باشند.

۳- کشورهایی که قصد دارند انتخابات آزاد برگزار نمایند باید از قبل در مورد ماهیت ملی این انتخابات توافق حاصل کنند به عبارت دیگر قواعد بازی را تعیین کنند، مسائلی نظیر تعهد به برگزاری انتخابات بعدی در زمان تعیین شد، حمایت از حقوق اقلیت ها و حفظ آزادی بیان به طور اساسی، شناسائی حاکمیت قانون و شفافیت در تصمیم گیری درون حزبی، اگرچه هیچ گونه

تضمینی برای احترام و پای بندی به توافق صورت گرفته بر سر چنین اصولی در آینده وجود ندارد.

با این حال پای بندی به این قوانین به عمل آمده با استناد و به همین مدرک می توان به طور جدی مشروعیت رژیم که در صورت عدم پای بندی بعدی نسبت به توافق به عمل آمده با استناد و بهمین مدرک می توان به طور جدی مشروعیت آن را به چالش طلبید، بدین ترتیب نقص اصولی که ماهیت ملی دارند مخالفت جامعه بین المللی را موجب گردیده خطر تحریم های دیپلماتیک و اقتصادی را به دنبال دارد همان گونه که در سال ۱۹۹۳ در هائیتی و گواتمالا اتفاق افتاد، به عنوان نمونه در مصر گروه های غیر نظامی هم اکنون سرگرم بنا نهادن سازمان هایی با ماهیت ملی هستند تا به لحاظ سیاسی انتقال امور را در روند دموکراسی ترغیب نمایند.

بنابراین روش ها و شریطی که اسلام گرایان از طریق آن به قدرت می رسند عوامل اصلی تعیین کننده ی ماهیت رژیم نوپای اسلام گرا ها محسوب می شوند، چه کسی، کجا، چه وقت و چگونه رسیدن به قدرت از طریق یک انقلاب اجتماعی همانند آنچه در ایران رخ داد نشانگر شرایط خاصی است که اسلام گرایان تحت آن می توانند به قدرت برسند. (Doyle, 12, 1988).

سیاست مشارکت اسلام گرایان در قدرت خالی از خطر هم نیست، حتی اگر اسلام گرایان از طریق صندوق های رای هم به قدرت برسند باز هم جامعه ی

جهانی و اغلب مسلمانان ولو به مدت پنج تا ده سال حاضر نیستند شاهد حکومت های کاملاً اسلام گرا باشند.

در مجموع با وارد کردن اسلام گرایان در امور سیاسی احتمالاً بهتر می توان جنبش های اسلامی را کنترل کرد تا با سیاست حذف آنان از صحنه سیاسی، سیاست گزاران غربی اغلب بر این امر صحه می گذارند که سیاست وارد کردن اسلام گرایان در امور سیاسی در درازمدت می تواند موفقیت آمیز باشد اما دولت ها معمولاً علاقمندند که مسائل را به نحوی در کوتاه مدت حل و فصل کنند، هیچکس حاضر نیست که خود آغازگر این تجربه باشد، بنابراین اغلب چنین به نظر می رسد که سیاست سرکوب نیروهای اسلام گرا در کوتاه مدت جذاب تر و مطمئن تر است با این امید که این جنبش ها در نهایت تضعیف شوند ، اما موارد چندانی برای اثبات درست بودن این امیدها وجود ندارد.

اسلام گرایان و سیاست های آنها در قبال جهان غرب

سوال اصلی غرب این است ، هنگامی که دولت های اسلام گرا به قدرت می رسند به طور کلی و به ویژه در قبال غرب چه سیاست هایی اتخاذ خواهند کرد؟ همچنان که پیش تر بحث شد، هیئت دولت هائی اسلام گرا پس از رسیدن به قدرت تا حد زیادی به به چگونگی به قدرت رسیدن آنها بستگی دارد، با رای یا گلوله و یا با تظاهرات خیابانی ، آیا قدرت آنها مطلق است یا در چارچوب قانون اساسی نهادینه شده است؟ اسلام گرایانی که به قدرت می رسند چه ماهیتی

دارند؟ رهبران اصلی چه کسانی هستند و ویژگی های شخصیتی آنها کدام است؟ آیا آنها نظریه پردازانی تندرو هستند یا سیاست مدارانی واقع بین؟ آیا دولت جدید باثبات است یا در معرض حملات داخلی و خارجی قرار دارد؟ شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قبل از به قدرت رسیدن اسلام گرایان تا چه حد نابسامان بوده است؟ درباره چه کشوری بحث می کنیم، میراث های فرهنگی، تاریخی و ژئوپلتیک آن کدام است.

پاسخ به این سوالات عمیقا ماهیت رژیم های اسلام گرا را تحت تاثیر قرار می دهد، چرا که حتی به لحاظ ایدئولوژیک نیز بحث های فراوانی وجود دارد، بسیاری از این مسائل مستقیما تاثیری بر مناسبات با غرب ندارند مسائل سیاست خارجی دست کم با امور زیر به طور اجتناب ناپذیری در ارتباط است:

۱- موضع گیری در قبال اسرائیل.

۲- سیاست نفت.

۳- همکاریهای بین المللی در زمینه امور مربوط به شورای امنیت سازمان ملل.

۴- تولید و تکثیر جنگ افزارهای کشتار جمعی.

۵- مسائل امنیت منطقه ای.

۶- بازار آزاد و تجارت بین الملل.

۷- حقوق بشر.

۸- سیاست های توزیع مجدد داخلی.

پایان جنگ سرد اول و آغاز جنگ سرد دوم

جنگ سرد اول از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۹ به طول انجامید سرانجام پایان پذیرفت و یکی از پیامدهای مهم آن تغییر در مرزهای شمالی مرکز جهان اسلام بود که این تحول خود تبعات دیگری را به دنبال داشت، توجه مجدد به روابط میان اسلام و دنیای غرب پس از پایان رقابت غرب و شرق و فروپاشی شوروی سابق برای بسیاری از ناظران امکان یک جنگ سرد جدید را در طول مرزهای دینی مطرح نموده است. (عزتی، ۱۳۸۶، ۵)

امکان وجود یک جنگ سرد نوین مستلزم بررسی دقیق و نقادانه است اما استفاده از این نوع تشبیه عجیب است، خصوصاً اگر بدانیم که ناظران اسپانیائی معاصر رقابت ممتد میان غرب (اسپانیا) و اسلام (سلسله مورها و سپس امپراطوری عثمانی) را به عنوان یک جنگ سرد، حتی بدون توجه به نتیجه آن، میان فرهنگ ها، برداشت ها و تسهیلات تلقی کردند.

از سوی دیگر این اصطلاح به رقابت وسیع تر میان جهان اسلام و جهان غرب هم اطلاق می شود. گرچه مدت زمان زیادی بین دو تمدن (شمال و جنوب) و یا بین اسلام و مسیحیت سابقه همکاری و تفاهم متقابل وجود داشته است، و این نظریه تا حدی آغاز جنگ سرد را تضعیف می کند. (Hlyot. 3.1973).

ولی نباید از نظر دور داشت که مدلهای روابط بین الملل همه در این زمینه موثر بوده است، البته در این تحولات دگرگونیهای ژئوپلیتیک همه جا حضور و یا عدم

حضور ترکیه عثمانی را مشاهده می کنیم مثلاً حمایت بریتانیا، فرانسه و آمریکا از استقلال یونان در اوایل قرن نوزدهم بر پایه ترکیبی قدرتمند استوار بود.

عشق به میراث یونان و آرزوی رهایی از مشکلات بالکان در برداشتن خرقه "جهل عثمانی" اختناق و ظلم آن بود که وحدت یونان را تثبیت نمود.

نقش محوری کلیسای ارتدکس در هدایت، ملت های بالکان و حرکت های ملی گرائی آن، اهمیت خاصی به درگیریهای مذهبی به عنوان یک جنبه از ملی گرائی در این منطقه بخشیده است، که انعکاس آن را اکنون در جریانهای یوگسلاوی سابق، آلبانی و بلغارستان می توان مشاهده کرد.

برخورد فعلی میان اسلام و ملی گرائی نوین یک جنبه ای از تعامل بریتانیا، فرانسه با سرزمین های عربی امپراطوری عثمانی در جریان جنگ جهانی اول و قبل از آن است. در واقع این امر در ترکیه به صورت زمینهای برای شعار "آتاترکیسم" بعد از عثمانی ظاهر شد.

علیرغم توجه دنیای جدید غرب به هویت مذهبی، تجربه غربی نسبت به ملی گرائی غیر مذهبی عربی در دوران استعمار زدائی و پس از آن ثابت می کند که این ملی گرائی نیز برای غرب مانند امور دیگر ناخوشایند بوده است.

بار دیگر تصویر مبارزه علیه سلطه مسلمانان در مفاهیم عرضه شده توسط یونانیان، بلغارها، صربها و روسها پس از جنگ سرد به هنگامی که به تشریح مشکلات امنیتی خود می پردازد ظاهر می شود در بحث ها و مناظره های منطقه ای طلوع یک عامل اسلامی جدید در امنیت بالکان و اروپا به صورتی

برجسته شکل گرفته است که بر موقعیت حساس این کشورها در طول خطوط گسل استراتژیک و تمدنی به عنوان حایلی در برابر عدم ثبات اسلامی تاکید می کند (patzika.67.1993) قدرت و شدت این تشکل و موجی که می تواند در سراسر اروپا به راه اندازد شایان بررسی کامل می باشد. مطمئناً برداشت اروپا از سیاست ترکیه و نقش آن، حاکی از محاسباتی راجع به موانع و حایل ها در برابر بی ثباتی خاورمیانه است. در جهان اسلام از جمله در ترکیه این برداشت که بی تفاوتی غرب در بوسنی عمدتاً ناشی از ناراحتی اروپائیان از حضور یک کشور اسلامی در بالکان است فراگیر شده بود.

در متن جهت گیریهای سیاسی و امنیتی که در بالکان در حال حضور است به محور اسلامی بالقوه متشکل از ترکیه، بوسنی و آلبانی نتیجه کافی مبذول شده است، میراث اسلام در اروپا احتمالاً در اختلاف های میان واشگتن و متحدین اروپائی آن حول سیاست بحران یوگسلاوی خصوصاً بوسنی، موثر بوده است. (jones, 15, 1987).

ظهور یک دولت تحت سیطره مسلمانان در اروپا چندان مطلب قابل توجه نگران کننده ای برای سیاست امریکا محسوب نمی شده است اگرچه این کشور از دخالت ایرانیان ترس هائی دارد اما چنین چشم اندازی در اروپا منشأ نگرانی عمده ای است که آن را پنهان نمی کند.

فرانسه و روسیه از همین جهت در خط مقدم جبهه نگرانی قرار دارند اما در کشورهای دیگر نیز این امر محسوس است، از این گذشته نگرانیهای مذکور نسبت به بوسنی، در بحرانهای سیاسی و اقتصادی و در طول مرزهای مسلمان نشین اروپا، از جمله الجزایر و مصر افزایش می یابد، قابل ذکر است که تغییر مرزهای جهان اسلام در مرکز قبل از هر چیز بر روی مرزهای ۲۲۸۰ کیلومتری ایران با شوروی سابق تاثیر گذاشته است زیرا وجود کشورهای مستقل مشترک المنافع آسیای مرکزی و قفقاز با داشتن ایدئولوژی اسلامی در واقع خاور نزدیک بزرگی را نوید می دهد که در آینده چالش های جدی در آن به وجود خواهد آمد و روسیه ناچار است از اهداف استراتژیک غرب صنعتی و در راس آن آمریکا تبعیت کامل نماید، زیرا بخش عمده ای از این اهداف در جهت کنترل مرکز جهان اسلام و در راس آن، کشور ایران است. (عزتی، ۱۳۶۸، ۲۵).

نگارنده معتقد است که کشور چین نیز به ناچار به این اتحاد کنترل مسلمانان ملحق خواهد شد.

تحلیل ژئوپلیتیک جهان اسلام و غرب در نظام دو قطبی

پس از آنکه جهان بعد از جنگ دوم جهانی بین دو بلوک کمونیسم و جهان آزاد تقسیم گردید مبنای همه تفکرات استراتژیک بر روی قلمروهای ژئواستراتژیک متمرکز شده بود.

لذا روابط جهان اسلام و غرب هم پس از جنگ جهانی دوم تا حد زیادی تحت تاثیر رقابت ژئواستراتژیک و ایدئولوژیک با بلوک شرق بود، نگرانی غرب در مورد عدم ثبات در مناطق اسلامی به صورت جدائی ناپذیر با این مسئله مرتبط بود که چگونه رژیم های خاورمیانه، سیاست توسعه یا مخالفت از مهار شوروی سابق را انتخاب می کنند؟ حتی مسئله به اصطلاح مجادله در اعراب و اسرائیل نیز با عنایت به ارزش استراتژیک آن رژیم در مدیترانه شرقی و امکان بالا گرفتن جنگ میان ابرقدرتها در نتیجه بحرانهای منطقه ای بررسی شد تا آنجا که رابطه با جهان اسلام در جای خود مورد بررسی قرار می گرفت و تمرکز اصلی بیشتر بر ملی گرائی اعراب بود تا اسلام و همه چیز حول محور نفت دور می زد.

برخی از غربیان از وقایع اخیر در جهان اسلام تصورات خاصی داشتند زیرا نخست اینکه رشته این وقایع در برگیرنده انقلاب مصر، ملی کردن کانال سوئز، دخالت نظامی انگلیس و فرانسه و به دنبال آن، خروج و عقب نشینی آنها و استعمار فشار شوروی سابق بوده است که منجر به نگرانی آشکار غرب در مورد پیامدهای درازمدت ژئوپلیتیک ملی گرائی عربی شد، دوم اینکه تحریم نفتی ۱۹۷۳ میلادی اعراب از بحرانهای عرضه نفت در سالهای ۷۴-۱۹۷۳ میلادی ۸۲-۱۹۸۱ میلادی نسبت به آسیب پذیری ساختار غرب از "سلاح نفت" توقف عرضه آن در نتیجه عدم ثبات منطقه ای و اقدام شوروی، دل نگرانی هائی را برانگیخت. در هر دو مورد، عامل اسلامی عملاً جایگاهی نداشت.

سهم غالب از آن مسلمانان فقیر و متعصبی نبود که خواستار سقوط غرب باشند در عوض شیوخ نفتی ثروتمندی صحنه را می گرداندند تا کشورهای صنعتی و بخش های بسیاری از اقتصاد جهان سوم را قربانی باج خواهی خود کرده و دلارهای نفتی آنان را به نحوی نامتوازن و بی ثبات کننده دریافت می کردند. (عزتی، ۱۳۸۶، ۵)

در پرتو این برداشت ها، مشکلات مالی که اخیراً رژیم سعودی با آن مواجه است همگی متغیر بوده بر ساختار های همه جانبه این کشور تاثیر خواهد گذاشت.

پس از تهاجم شوروی به افغانستان ناظران غربی مایل بودند بر تفکر ملی گرایی مقاومت نیروهای مردمی تاکید کنند تا اواخر جنگ، همین روند ادامه داشت و از آن به بعد جنبه های جهادی درگیری به صورتی آشکار در غرب شناخته شدند، نقش آشکار جنگجویان کهنه کار افغانی در محافل بنیادگرایی طرفدار خشونت در شمال افریقا و دیگر نقاط، این امر را در ذهن القاء می کند که سلاحها و پشتیبانی که در طول دهه ۱۹۸۰ میلادی به این نهضت داده بستر یک خیر بدون شر بود. (ماز، ۱۳۷۹، ۸)

علیرغم همگرایی گاه به گاه منافع ژئوپلیتیک میان اسلام افراطی و غرب در مسائل بین المللی، بسیاری تجربه افغانستان را به عنوان شاهدهی بر آشتی ناپذیری این دو تفسیر کردند.

سومین تفسیر از تجربیات اخیر انقلاب اسلامی ایران ناشی می شود که به همراه بحران گروگان گیری و جنگ سرد، بین تهران و واشگتن صورت گرفت. با این وجود این در محافل متخصصان مسائل ژئوپلیتیک اسلام، این عقیده وجود دارد که اسلام از دیدگاه ژئوپلیتیک از یکپارچگی برخوردار نیست و بنابر این سیاستهای اسلامی به تعداد کشورها متفاوت می باشد.

با این حال پیش آمدهائی غربیان را متوجه ساخته است که بر خلاف ذهنیت آنها جهان اسلام در پاره ای از مسائل متحد می شود و بهترین نمونه چنین پیشامدی مسئله سلمان رشدی است. از طرف دیگر برای امریکائیان تصور داشتند رابطه با یک رژیم اسلامی که آمریکا در آن نقش ابرقدرتی خود را حفظ نکند نسبتاً مشکل است، با این حال حوادثی که این روزها در گوشه و کنار جهان غرب و جهان اسلام در جریان است. (کاظمی، ۲۵، ۱۳۸۰)

چنین می نماید که رابطه اسلام و غرب به یک لحظه سرنوشت ساز رسیده است.

دیدگاههای جهان اسلام از غرب

با توجه به بحث هائی که در گذشته شد. برای جهان اسلام چنین تصور شده است که علت اساسی عقب ماندگی آنها در وجوه مختلفه جهان غرب است.

این در حالی است که قبل از آنکه جهان غرب به الفبای تمدن بشری و دستاوردهای آن در مقیاس نسبتاً قابل قبول دست یافته باشد جهان اسلام در

زمینه های مختلف پیشرفت های چشمگیری داشته است، بنابراین باید جهان اسلام جوابی برای این سوال مهم پیدا کند که چطور شد تمدن اسلامی سیر قهقرائی را طی کرد و دیگر جوامع پیش افتادند، بنابراین دو موضوع اساسی در مشخص ترین حالت خود، چگونگی برداشت مسلمانان را از رابطه با غرب می نمایاند، یکی وارونه شدن برتری درازمدت تمدن اسلامی، دیگری احساس گسترده در میان مسلمانان مبنی بر اینکه از سوی غرب تحت محاصره و سلطه قرار گرفته و از موضعی ضعیف و آسیب پذیر عمل می کنند، (Gottman, 23, 1993) این دو مفهوم ممکن است بسیاری از غربیان را متعجب سازد زیرا آنان بر عکس اسلام را به عنوان تفکری مبارزه جو، متکی به نفس و در حالت تهاجمی می نگرند. در صورتی که این ذهنیت را در دنیای مسلمان لمس نکنیم، یک پویایی مهم و حیاتی را میان دو منطقه نادیده گرفته ایم. مسلمانان از تمدن برتر هزار ساله فرهنگی، فکری، علمی، فنی و نظامی خود که طی تجدید حیات اروپا خاتمه یافت، به خوبی آگاهند، پس از آن دوره افول مسلمانان و اوج اروپائیان فرا رسید که تاکنون نیز ادامه پیدا کرده است و طی آن اروپائیان به تحمیل قدرت استعماری و امپریالیست خود به دنیای مسلمانان مبادرت کردند.

ضایعه این شکست با احساس سرخوردگی و در هم شکستن یک تمدن منسجم اسلامی تشدید می شود، دنیای اسلامی طی دو قرن گذشته جای خود

را به نفوذ غرب وانهاده است، این رخنه شیرازه تمدن اسلامی را از هم گسسته و به طرق گوناگون آن را مجبور به تطابق با تمدن و قدرت غرب نموده است. اما دنیای اسلام هنوز خود را کاملاً با این جا به جایی عمیق در روابط قدرت تطبیق نداده است، امروزه احساس نگرانی و عدم امنیت در روح جوامع اسلامی غلیان دارد اگرچه ممکن است آن را به وضوح در کلمات خود بر زبان جاری نسازند.

بعد سیاسی اسلام خود بخشی از عکس العمل نسبت به این سقوط و افول می باشد از این جهت کشورهای اسلامی برای تشخیص و تصحیح علل ضعف خود و بازیابی ریشه های ایمان اسلامی جهت بازسازی عظمت و شکوه قبلی تمدن اسلامی نوین در جوامع اسلامی تلاش می کنند. (Atkeson, 91, 1976)

مسلمانان که نسبت به عظمت از دست رفته و سقوط قدرت و انحطاط شوکت خود احساس درد می کنند، به همان میزان نیز آتش خشم و نگرانی نسبت به تمدن غربی که نهایتاً سلطه مسلمانان را در هم شکست در وجودشان زبانه می کشد، از دیدگاه مسلمانان تاریخ از جمله تجزیه دنیای نو، زمینه های متعددی را برای شکایت و تظلم علیه غرب فراهم می کند، غربیان به دو دلیل باید این تظلمات را درک کنند.

اول آنکه تاریخ گویای این حقیقت است که به دلایل مختلف بر مسلمانان ظلم رفته و حق مسلم آنها ضایع شده است، دوم آنکه قرائت مسلمانان از تاریخ

زمینه های روان شناختی، فرهنگی و تاریخی دنیای معاصر را در متن قرار می دهد.

اگرچه مسلمانان ممکن است عملاً توجه به این رویدادهای تاریخی را در معادلات روزانه خود با غرب لحاظ نکنند ولی چنین مواردی از تفکر جمعی آنان هیچگاه مخفی نمی ماند، لذا این برداشت های تاریخی که برای مدتهای مدید راکد و متوقف مانده بود، ممکن است ناگهان فوران کرده به صورت پاسخ های به ظاهر "غیر منطقی" به اقدامات غربی ها در خاورمیانه یا دیگر مناطق مسلمان نشین بروز کند و اسباب نگرانی و ترس را فراهم آورد.

در بازبینی تفسیر مسلمین از تاریخ این نکته مهم را باید به خاطر داشت که تاریخ بر حسب اصطلاحات و نگرش فرهنگی به مراتب فراتر از یک ثبت ساده وقایع است از آنجا که همه ملتهای معاصر میراث فرهنگی و سیاسی خود را مورد بررسی مجدد قرار می دهند، جنبه های گزینشی از گذشته اهمیتتی جدید می یابند، رجوع به گذشته موجب کشف دیدگاههای تازه ای می گردد که در زمان وقوع حوادث مورد نظر نبوده است، به عبارت دیگر تاریخ از دید معاصرین به طور مداوم بر اساس نیازها و برداشت هایشان بازنویسی می شود. (cline, 5, 1980).

بنابراین امروز نیز فعالان اسلام گرا در میان گذشته های اسلام به دنبال مواد و گندمهای خام تاریخی می گردند تا در آسیابهای مفهومی و ایدئولوژیک سیاست معاصر خود آنها را به آرد دلخواه تبدیل کنند. بر چنین مسلمانان از

سرزمینهای مقدس شرق مدیترانه طی جنگهای صلیبی تنها پدیده ای موقت بود که حدود یک قرن طول کشید، سیسیل نیز نهایتاً به دوران طولانی اشغال و حکومت توسط مسلمانان خاتمه داد، اما شکست و اخراج مسلمانان از اسپانیا امری دائمی بود، صحنه اصلی تقابل سیاسی نظامی اسلام و مسیحیت با رقابت میان امپراطوری ترک عثمانی و دولتهای غربی ادامه یافت. این تقابل عثمانیها، شامل اسپانیای مجدداً مسیحی شده و همچنین انگلستان و سرزمینهای مدیترانه آنها می شد، امپراطوری ترک عثمانی که از قرن ۱۲ تا ۲۰ میلادی ادامه داشت در سرزمینهای پهناوری از جبل الطارق تا بالکان و از شمال تا دروازه های وین و از جنوب تا یمن در دریای سرخ و در طول سواحل افریقای شمالی به علاوه بخشی از خلیج فارس، آخرین و بزرگترین امپراطوری مسلمان بود، اما این امپراطوری نیز تدریجاً با ضعف و عقب نشینی مواجه شد که بیشتر به دست قدرتهای اروپائی، از جمله روسیه، اطریش و دولتهای کوچک تابع آنها هدایت می شد.

قسمت هایی از بالکان که یکی پس از دیگری از استانبول استقلال یافتند عبارتند از: مجارستان، صربستان، رومانی، یونان، آلبانی، بلغارستان، شاهزاده نشین های کوچکتر که همگی مسیحی بودند به استثنای آلبانی و قسمت هایی از بوسنی و سرزمین های پراکنده که تحت حکومت مسلمانان اداره می شد. (colins, 11, 1977).

لکن اگر همانند بسیاری از تحلیل گران، تصور کنیم که این مدت تقریباً هزار ساله، یک دوران سراسر درگیری و رقابت بین مسلمانان و مسیحیان بود، مسلماً اشتباه کرده ایم؛ زیرا امپراطوری عثمانی در حقیقت بخشی از نظام دولتهای اروپایی بود، فرانسه در مقطعی از زمان به کمک عثمانی علیه هابسبورگ شوریدند، دیگر دولتهای اروپائی همچون انگلستان در برابر دست اندازی روسیه به این امپراطوری کمک می کردند، خود عثمانیها برای انتخاب والیلن و مقامات نواحی بالکان مرتباً از جامعه مسیحی استمداد می جستند، در حقیقت سپاهیان خوب امپراطوری از میان مسیحیان بودند که بعداً به اسلام گرویدند و این نیروهای ورزیده را تشکیل دادند.

مسیحیان و مسلمانان با یکدیگر به خوبی آشنایی و مراوده داشته و غالباً در کنار یکدیگر زندگی مسالمت آمیز داشته اند و هر کدام توسط قوانین مذهبی و اجتماعی خود به صورت خود مختار اداره می شدند و جالب است که در نوشته های آن روز سلطان عثمانی را که بعنوان "مرد مریض اروپا" لقب داده بودند از حیث ژئوپلیتیک اروپائی می دانستند و معتقد بودند که تحت نفوذ اروپائیان صفاتی را در خود ایجاد کرده است.

آغاز عصر امپریالیسم و تاثیر آن بر جهان اسلام

پایان جنگ جهانی اول را باید مقدمه فروپاشی امپراطوری عثمانی دانست و در واقع فروریزی مرکز قدرت امپریالیسم با تجزیه قلمرو دوازده بیلیون کیلومتر

مربعی امپراطوری عثمانی گسترش یافت و این موضوع در واقع آخرین واژگونی معادله قدرت قرون وسطی بود که بر محور ایدئولوژیک دینی تکیه داشت.

جالب است همانطوریکه فتح قسطنطنیه توسط عثمانیها به قرون وسطی پایان داد و مقدمه ای برای واژگونی قدرت دینی کلیسا گردید. شکست امپراطوری عثمانی و تجزیه زمینهایش هم موجب فروریزی هرم قدرت اسلام که در مقر امپراطوری عثمانی نمود پیدا می کرد گردید، لذا امپریالیسم به سرعت بر تمامی سرزمینهای اسلامی چه در قلمرو عثمانی و چه در خارج از قلمرو امپراطوری عثمانی یعنی از اندونزی گرفته تا جبل الطارق و آسیای میانه و از جنوب تا آفریقای جنوبی صحرا تحت مالکیت استعماری مجموعه ای از قدرت های اروپائی قرار گرفت، به این ترتیب همه مسلمانان قویا به مسئله استعمار حساس هستند، (colins, 2, 1999) به ویژه از آنجا که استعمار از سوی همسایگان نزدیک و آشنای اروپائی بر آنها تسلط یافت، زیرا نظام جهانی قدرت به سمت وضعیت جدید و نمایش عصر استعمار چرخیده بود، یکی از نظریه پردازان ضایعات تحمیلی استعمار بر جهان سوم را به طور خلاصه چنین بیان می کند.

۱- مهاجرت به شهرها و شهر مثنینی پیش از صنعتی شدن .

۲- آموزش نظری و زبانی بدون تربیت.

۳- جدایی مذهب از سیاست.

۴- تنگ نظری رژیم کاپیتالیست و بدون نظم سرمایه داری.

و از همه این موارد مهم تر خسارتهای فرهنگی که هر روز در چهره جدیدی ظاهر می شود و علاقمندان بیشتری را به خود جذب می کند، در برخی موارد مانند سیطره فرانسه بر سوریه و سیطره انگلیس بر اردن و عراق، قیمومیت تنها به مدت چند دهه از پایان جنگ اول جهانی برقرار ماند، لکن در الجزایر دوران استعمار تحت حاکمیت مستقیم فرانسه ۱۳۲ سال طول کشید که ضربه محکمی بر جامعه این کشور وارد کرد و آن را کاملاً ضمیمه خود نموده بود. مسلمانان و هندوهای هند به مدت صدها سال تحت حاکمیت بریتانیا قرار داشتند حکومت روسیه بر مناطق مسلمانان نشین آسیای مرکزی و قفقاز حداقل بیش از ۱۵۰ سال طول کشید و تنها با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ خاتمه یافت. حضور غرب به رخنه اقتصادی کهنه تری که خود از عواقب یک وابستگی فزاینده مالی محسوب می شد مسبوق بود، تنها در هنگام گذر به مرحله نظامی بود که این رخنه شکل یک سلطه را پیدا کرد، کنترل زمینها در خدمت مهار تجارت، اختصاص مزارع به محصولات صادراتی و جادهها، بنادر و خطوط راه آهن به تسهیل چپاول ثروتهای معدنی و کشاورزی قرار گرفت، این یک حقیقت آشکار است که هر روز و هر زمان که منطق اقتصادی محلی بر هم زده شود مفهومش این است که تخریب جامعه آغاز شده است، بنابراین به دنبال این تحولات ساختار اجتماعی خود به خود دگرگون می شد، منتهی در جهت منفی غیر تولیدی، تنها پس از آنکه ساختارهای اقتصادی و اجتماعی به کلی ویران شد، گروهی برای مقاومت جدی، تضعیف می گردید، رخنه خارجی تدریجاً حیطه

فرهنگی را تصرف کرده و قابلیت سلطه خود را به کمال توسعه می داد، استعمار از آنچه ممکن است دوگانگی نامید شروع می شد، چه در اقتصاد بومی و چه دوگانگی در دولت در ارتش در سازمانهای اداری، عدالت، آموزش، مطبوعات و خیلی از پدیدههای دیگر، همه و همه به عنوان یک تفکر استعماری است، زیرا دوگانگی، مسئولیت را فدا می کند. (درایسدل، ۲۰، ۱۳۷۴).

این تفکر خصوصا بر توسعه و نوسازی اندیشه اسلامی و روندهای فرهنگی تاثیر گذاشت و نتیجه آن عملکردی است که ما امروزه در الجزایر و دیگر کشورها با آن مواجه هستیم، زیرا فرهنگ ملی زیر پا گذاشته شده است و حالا که زمینه برای بازیابی خویشتن فراهم آمده، چون زمان از دست رفته است وضعیت بحرانی به خود گرفته است. حتی مسئله ای به سادگی "سنجش زمان" مثل تقویم می تواند موجب هیجان اجتماعی شده و برخورد فرهنگی ایجاد نماید. جامعه اسلامی هنگام تاسیس اولین دولت اسلامی همانند یهودیان و مسیحیان، تقویم مختص به خود را تدوین کردند.

امروزه زمان غربی و تقویم مسیحی بر جوامع مسلمان تحمیل شده است و در این خصوص یک جامعه شناس مراکشی می گوید: "ما تنها در زمانی که توسط غرب تعریف شده است وجود داریم" در زمان غربی تبعید شده ایم، وحشتناک ترین استعمار آن است که خود زمان شما تحمیل می کند، یکی از مظاهر مبارزه طبقاتی در مراکش انتخاب تقویم است" (عزتی، ۲۲۰، ۱۳۷۸).

البته ناظران غربی ممکن است بر قسمت اعظم چنین استدلالی نقدهای تحلیلی بنویسند و بگویند که هر تحول فنی و اجتماعی همانطور که در زمان خود در اروپای غربی عمل کرده است، موجب جا به جایی نیز می شود، دوماینکه هیچ تضمینی نمی تواند وجود داشته باشد که نظم مستند و معتبر محلی نتواند موثرتر عمل کرده باشد و مسایل ریشه دار عمیقی چون دولت و جامعه را حل کند، اما تفاوتی مهم در برداشت وجود دارد.

هنگامی که تغییرهای عظیم اجتماعی و فرهنگی از خارج توسط یک فرهنگ و نیروی بیگانه تحمیل شود و نخبگان مستند و مرتبط با قدرت استعماری قبلی به عنوان منبع اصلی دولت شکست خورده پس از استعمار، تلقی شوند، به این ترتیب مولفه های طبقاتی نیز به طور غیر قابل اجتماعی وارد صحنه می شوند، در عالم سیاست برداشتها اهمیتی فوق العاده دارند و اسلام گرایان با تمسک به این ریشه های نارضایتی اجتماعی و فرهنگی عمل می کنند. (بهزادی، ۱۸، ۱۳۸۰).

تهاجم های فرهنگی در پاره ای مواقع از دیگر عوامل تقابل اجتماعی برنده تر و کارآمدتر هستند.

دو رویداد مهم در قرن بیستم صورت گرفت که به اعتقاد خیلی از کارشناسان ژئوپلیتیک تاثیر زیادی بر روند تحولات به نفع جهان غرب نمود، یکی روی کار آمدن آتاترک که مهمترین تولید آن این بود که رهبریت جهان اسلام در آن هضم شد و منتفی گردید و از آن زمان به بعد یک خلا ژئوپلیتیک بسیار پراهمیت در

جهان اسلام ایجاد می شد آن عدم رهبریت بود به ویژه در میان اهل سنت، گرچه دانشگاه الازهر تلاش کرد که این مرکزیت را به خود انتقال دهد ولی تا امروز دستورات و فتواهای این مرکز دینی از مرزهای سیاسی مصر خارج نشده و کاربردی خارج از مرزهای مصر نداشته است، پدیده دوم که موجب خلا ژئوپلیتیک در جهان اسلام گردیده تاسیس دولت غاصب صهیونیست و تعیین اهداف استراتژیک این دولت در قلب جهان اسلام گردیده تاسیس دولت غاصب صهیونیست و تعیین اهداف استراتژیک این دولت در قلب جهان اسلام بود که هنوز تبعات و پیامدهای آن در منطقه وجود دارد و هر روز ابعاد گسترده تر و جدید تری پیدا می کند، در نتیجه این پدیده های آن در منطقه وجود دارد و هر روز ابعاد گسترده تر و جدیدتری پیدا می کند، در نتیجه این پدیده ها و دیگر تحولات ناشی از آن موجب دخالت دولت های غربی در حساس ترین قلمرو جهان اسلام شده است، در چنین پیش زمینه سنتی، دخالت بی امان سیاسی و نظامی غرب در خاورمیانه موجب تداوم نگرانی و وحشت در مسلمانان می شود. وجود نفت مطمئناً خطرهای سیاسی را در منطقه افزایش داده است، به ویژه اینکه تا چند دهه گذشته کنترل میادین نفتی توسط شرکت های خارجی تنها هنجار قابل قبول تلقی می شد، در سال ۱۹۵۳ میلادی هنگامی که مالکیت و کنترل غرب حداقل بر شرکت های نفتی منطقه ای غیر قابل مذاکره بود، سازمان اطلاعاتی بریتانیا و سازمان اطلاعاتی آمریکا در هدایت عملیات برکناری نخست وزیر ایران و بازگرداندن شاه ایران بر سر قدرت نقش موثری داشتند، شاید این

عملیات به دلیل آثار زیان بار آن در درازمدت یکی از سرنوشت سازترین و بدترین دخالت های سیاسی غرب در ایران باشد، دخالت های دیگر غربیان که پیامدهای تلخ آن هنوز بر جای مانده است فهرست وار ذکر می شود.

- حمله بریتانیا، فرانسه و رژیم صهیونیستی به مصر در سال ۱۹۵۶ میلادی

که این حمله از نتیجه ملی کردن کانال سوئز توسط مصر صورت گرفت.

- اعزام نیروی دریائی امریکا به لبنان در سال ۱۹۵۸ میلادی به منظور حفظ

ثبات آن دولت طرفدار غرب، علیه مبارزات پان عربیسم که عمدتا از مصر

ریشه می گرفت.

- پشتیبانی فوری نظامی، اطلاعاتی آمریکا در سال ۱۹۶۷ میلادی طی جنگ

شش روزه اعراب و اسرائیل.

- پشتیبانی مخفیانه آمریکا از کردهای عراقی علیه رژیم صدام حسین در

۱۹۷۴، زمانی که صدام حسین سیاست نزدیک شدن به اتحاد شوروی سابق

و خصومت فعال علیه شاه ایران را دنبال می کرد.

- اعزام نیروی دریائی آمریکا به لبنان در سال ۱۹۸۲ برای مقابله با نیروی

سوری مستقر در آنجا که پس از تهاجم اسرائیل و رسیدن آنها به بیروت

برای بیرون راندن و پاکسازی سازمان آزادی بخش فلسطین به لبنان رفته

بود.

- حملات وسیع هوایی آمریکا علیه اهداف لیبیائی در طرابلس در سال ۱۹۸۵ به عنوان پاسخی به بمب گذاری در آلمان که آمریکائی ها آن را به لیبی نسبت دادند.
- عملیات تغییر پرچم در طول جنگ ایران و عراق توسط آمریکا در سال ۱۹۸۶ به عنوان پوششی برای کشتیرانی نفتی کویت در داخل و خارج خلیج فارس که متضمن درگیریهای مسلحانه متعددی با ایران بود. از جمله اصابت و هدف قرار دادن یک هواپیمای مسافری ایران که بعدا اعلام کردند شلیک به آن در اثر اشتباه بوده است.
- اعزام سپاهیان در قالب متفقین به عربستان سعودی در سال ۹۱-۱۹۹۰ برای آزادی کویت از دست عراق که به این بهانه ارتش عراق را به کمک متحدین خود کوبیده و مردم عراق را در معرض یک تحریم مجازات کننده قرار دادند.
- دخالت نیروهای آمریکا در راس یک نیروی تمام عیار سازمان ملل در سومالی در سال ۹۳-۱۹۹۲، این دخالت که در ابتدای ماموریت شکل انسان دوستانه داشت بعدا مبدل به یک کشمکش نظامی وسیع علیه رهبران سیاسی برگزیده ای در سومالی و نهایتا دخالت در یک جنگ داخلی شد که بسیاری از سوماتالیائیها آمریکا را در آن مسئول می دانستند، زیرا طی سالهای قبل، همین کشور دیکتاتور نظامی "زیادباره" را حمایت کرده بود.

- مبادرت آمریکا به حملات هوایی و موشکی گاه به گاه علیه عراق در سال ۱۹۹۳ که طی آن تلفات غیر نظامی به آن وارد شد و همچنین حمایت از رهبران گروههای مخالفت تبعیدی دولت عراق، غرب و به ویژه واشنگتن علاوه بر دخالت نظامی، فعالانه رژیم های خاصی را در خاورمیانه حمایت می کرد، که این عمل در متن سیاست های غرب و آمریکا در کشورهای عربی قرار دارد، مثلاً در زمان ناصر، لبنان و اردن را علیه مصر، ایران و کویت را علیه عراق، عربستان سعودی را علیه مصر و عراق، یمن شمالی را علیه یمن جنوبی، مصر را علیه لیبی و مراکش را علیه الجزایر و البته اسرائیل را علیه کلیه کشورهای منطقه عربی حمایت می کردند، این نوع حمایت ها غالباً نگاهداشتن رژیم های دولت بر سر کار بود، در نتیجه امریکا با بازیهای سیاسی بین کشورهای عربی آشکارا و پنهان و به طور فعال دخالت می کرد.

هر چند بسیاری از این سیاست ها به نظر ناظران غربی موجه باشد باید تاثیر ناگهانی آن را در دنیای اسلام مورد بررسی قرار داد، این سیاست ها یک ترس و بیم گسترده در بین مردمی که در سرزمینهای خود ارباب و حاکم بر سرنوشت خویش نیستند ایجاد کرده است، به ویژه هنگامی که قدرت آمریکا برای مخالفت با آن کشورها و رهبرانی به کار گرفته می شود که حامی سیاست های پان عربیسم هستند.

صاحب نظران منطقه خاورمیانه را به عنوان منطقه ای از جهان می دانند که هنوز همچون بیماری بی حال و بی رمق تحت کنترل امپریالیست نوین قرار دارد، حتی مسلمانانی که اصولاً با بسیاری از جنبه های زندگی و فرهنگ غربی خو گرفته اند هنگامی که غرب دوباره در یک حادثه دیگر دخالت می کند به ناگهان با عصبانیت عکس العمل نشان می دهند زیرا اطمینان بیشتری حاصل خواهند کرد که اشتباهی غرب برای تحمیل اهداف استراتژیک خود حدی ندارد، اگر مردمان خاورمیانه دخالت های خارجی را توطئه قلمداد می کنند به این علت است که آنان در حقیقت طی دورانی طولانی توسط قدرتهای امپریالیستی قربانی توطئه بوده اند. (روشندل، ۲۰، ۱۳۷۴).

امروزه مسلمان در همه جا مورد تهاجم قرار گرفته اند، از حیدرآباد و تجزیه آنها در هند تا رانده شدگان فلسطینی و اعمالی که با مسلمانان در بوسنی شد از سومالی و آسیای میانه تا ظلم هائی که بر مردم کشمیر می شود، همه و همه یک واقعیت است، مسلمانان در دنیایی از بازی نامتوازن قدرت میان شمال و جنوب معتقدند که تحت محاصره قرار گرفته و به عناوین مختلف در گوشه و کنار غرب به طرز اهانت آمیزی مورد سوءظن قرار دارند و به طور تحقیر آمیزی در فرودگاههای بین المللی با آنها رفتار می شود.

در رسانه های بین المللی غرب، هدایت ترور مستقیماً از جهان اسلام به غرب تبلیغ می شود، اما در معنای تروریست عملی می شود، طی قرن گذشته بیشتر

مسلمانها به دست غربیان کشته شده اند تا غربیان به دست مسلمانها، در نتیجه بسیاری از مسلمانها مایلند نتیجه گیریهای کلی تری به عمل آورند.

غالب مسلمانها اطمینان دارند که سیاست های غرب برای تضعیف قدرت اسلامی درهرجا که خواسته است مطرح باشد آگاهانه وارد عمل شده اند، ترس و واهمه حاصل از این تجربه تاریخی این برداشت را در میان مسلمانان تقویت می کند که همان جنگ قدیمی علیه اسلام پس از هزار سال هنوز بدون وقفه ادامه دارد جز آنکه ابزار و روشهای آن ظریف تر و زیرکانه تر شده است، چرا که غرب از کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی آنقدر مشعوف شد و لذت برد که آن را کتاب نمونه بین المللی معرفی کرد. و در همه رسانه ها از آن یاد نمود مسلمانان فکر می کنند که رهبران غربی مدام در فکر این هستند به نحوی رهبران کشورهای اسلامی را به روی آنتن ها برده و با مطرح کردن موضوعاتی که بسیار ساده است آن را در پیچ و خم مشکلات بین الملل وارونه جلوه دهند و بهره برداریهای لازم را از آن ببرند.

نمونه اش مسئله تروریسم است که این روزها ورد زبان قدرتهای بزرگ گردیده است و هر نوع حرکت آزادیخواهی و احقاق حق را با واژه تروریسم و ترور می خواهند وارونه جلوه دهند، متأسفانه روند تحولات کنونی بیانگر این است که جهان صنعتی یکپارچه تصمیم گرفته است که واژه تروریسم را با جهان اسلام ارتباط مستقیم دهد البته این تصمیم دارای اهداف استراتژیک می

باشد که اگر جهان اسلام و درراس آن مرکز جهان اسلام نتواند به صورت یک واحد متشکل هدفمند حرکت نماید هزینه سنگینی را باید متحمل گردد.

امید است مطالب این کتاب برای تصمیم گیران حکومتی ایران بتواند راهگشائی باشد در جهت پیشبرد اهداف اسلامی که مسلما تفکر و ایدئولوژی شیعه در این راستا هم می تواند نقشی اساسی داشته باشد.

ژئوپلیتیک شیعه

در عصر جدید موقعیت تشیع در ایران نسبت به دیگر مناطق شیعی خاورمیانه یک استثنا است، دلیل آن این است که در قرن شانزدهم میلادی سلسه ی از صوفیان ترک آسیای میانه قدرت را در امپراطوری وسیع ایران آن زمان تصاحب کردند و این موضوع با ترکیبی جدید در اروپا و جهان مسیحیت نیز شروع نمود و در حقیقت عامل اجرای هر دو آنها را باید در استراتژی ژئوپلیتیک بریتانیای کبیر جستجو کرد که در اینجا موردی ندارد که مورد بحث قرار گیرد، همان نقشی که کالون ولوتر در تجزیه جهان کاتولیک ایفا نمودند، شاه جدید صفوی نیز با شیوه ای دیگر مذهب شیعه امامیه را در تمام امپراطوری اجباری نمود و همین زمان بود که ژئوپلیتیک اسلام به ژئوپلیتیک اسلامها تبدیل شد که هنوز هم ادامه دارد .

درست است که این دو پدیده در میان مسیحیت آن روز موجب گردید که امپراطوری بریتانیا بتواند با وحدت مذهبی وحدت سیاسی را در قلمرو

مستعمرات سابق خود بوجود آورد، بهمین نحو نیز شیعه امامیه توانست در مقابل امپراطوری عثمانی که خود را جانشین و خلیفه و رهبر مسلمانان میدانست ایستادگی نماید و در پرتو مذهب وحدت سیاسی را برای خود حفظ نماید.

مذهب تشیع مذهب خاصی است که در میان غرب کمتر شناخته شده است، در میان جهان اسلام بجز ایران جوامعی شیعی چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اجتماعی در اقلیت و در حال بیداری هستند و بطور مدام در طی ۴،۵ قرن گذشته درحاشیه بودند، تشیع یک مذهب مهدویت گراست، مذهب شیعه با پیام معنوی اش که بر بازگشت امام غائب متمرکز است، قائل به عدم تکامل تاریخ تا ظهور و بازگشت اوست و به نوعی به قضاوت اخروی شبیه آنچه در مسیحیت آمده اعتقاد دارد.

موضوعات و دیدگاه شیعه از جهان مدت های طولانی در مطالعات شرق شناسی مورد بی مهری قرار گرفته بود، مطالعاتی که نسبت به سوالات ژئوپلیتیک کمتر حساس بوده اند، شناخت حقیقتی تشیع باید امکان بررسی دقیق تحول کنونی مذهب را به وجود آورد، تشیع با امیدهایی که ایجاد می کند و با انتظار جمعی برای اعاده حقیقت قرآنی و عمل به آن مذهبی است که در مورد امور سیاسی همچون اداره سازمان و تحول جامعه دارای برنامه است.

در سالهای نخست اسلام سخنی از شیعه و یا سنی به میان نبود این دو دیدگاههای بودند که بنحوی تعریف نشده با وجود این با استواری به پیش می رفتند، سرانجام بدون سازش و مصالحه از هم جدا شدند .

با چنین مفهومی از تشیع در ذهن ،مقصد اصلی ما دنبال کردن و بررسی نمودن زمینه زمینه این چنین حمایتی از خلیفه چهارم و تحقیق و پژوهش در موجبات پیدایش آن در جامعه عربی است که در اسلام ظهور کرد،در هر یک از مطالعاتی که درباره تشیع صورت گرفته و می باشد، بنابراین ملازمت تاریخی نقطه شروع باید ماهیت و ترکیب جامعه اسلامی که در مدینه تحت رهبری پیامبر پدیدار شد،باشد، این جامعه در هیچیک از زمینه های فرهنگی نهادهای سیاسی و اجتماعی ممکن نبوده است،اتحاد مردم مختلف یا گردهمایی از مردم در یک نظام جدید بهیچوجه محو کامل و یا حتی تغییر در ارزشها و سنت های ریشه دارشان را موجب نمی گردد.

طبیعی بود که ارزشها،عقیده ها و تمایلات معینی از اجزاء مولفه هایی است که باید در جنبه های مشخص از دستور جدید مذهبی منعکس گردد،نتیجه آنکه بجای روش همگن نسبت به همه نظریات بخصوص آنهایی که جنبه اساسی ندارند باید انتظار داشت که درایت، تنوع روشها و دیدگاهها را بیابیم،با قبول این اصل که پیامبر به جانبه داری از علی(ع) نتیجه طبیعی نگرشهای موجود در میان قبایل عرب بود.

این تصور را باید در نظر داشت که اعراب با زمینه های فرهنگی و اصالت های گوناگونی که داشتند اسلام را حداقل در مرحله نخست طبق بنیش های اخلاقی و اجتماعی خودشان درک می کردند زمانیکه پیامبر رحلت کرد مسئله جانشینی او بعنوان ترکیبی از رهبر سیاسی و مذهبی جلوه کرد، اکثریت مسلمین که با آمادگی ابوبکر را بعنوان جانشین پذیرفتند بیشتر بر جنبه سیاسی، اجتماعی در روش متداول جانشینی تاکید نمودند، آنگونه رهبری و ریاست قبیله ای که به وسیله خلیفه اول تفسیر گردید، افراد دیگری نیز بودند بخصوص از تیره اعراب جنوبی که احساس می کردند گزینش منطقی و طبیعی جانشینی از آن ها شیعیان خواهد بود از نظر آنان تمام مسئله جانشینی و رهبری جامعه مسلمانان یک مسئله بسیار مهم مذهبی بود؛ علاوه بر مصالح سیاسی، ملاحظات ریشه دار مذهبی اصحاب معینی نیز می بایست به حساب آید اینان رهبری جامعه را بالاتر از هر مقام مذهبی میدانستند. (استونیه، ۶، ۱۳۴۹).

سیر تحول ژئوپلیتیک تشیع در ایران

تشیع در ایران چند مرحله را گذارند، بطوریکه هر یک از آنها فراتر از مرحله قبل می باشد:

مرحله یکم: در میان موالی ایران در عراق.

مرحله دوم: نفوذ تشیع در بعضی از مناطق مرکزی ایران همچون قم.

مرحله سوم: توسعه گرایشات شیعی با روی کار آمدن "بنی عباس"

مرحله چهارم: فتح طبرستان به دست "علویان"

مرحله پنجم: برپایی حکومت "آل بویه"

مرحله ششم: پس از حملات مغولها.

مرحله هفتم: روی کار آمدن دولت صفویه

اگر چنین سیری را در نظر بگیریم و قبول کنیم که زمان این مراحل مجموعاً دو قرن بوده است نمی توان عوامل نفوذ تشیع را در یک یا دو عامل خلاصه کرد.

این به آن دلیل است که در هر دوره وضعیت خاصی از لحاظ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی حاکم بوده است و طبعاً عکس العمل مردم نیز در قبال مذاهب و فرق مختلف متفاوت صورت گرفته است.

از این رو می بایست حداقل هر مرحله را بطور نسبی جدای از مراحل دیگر در نظر آورد در این ساده انگاری است کسی نفوذ تشیع را با اشاره به یک وجه قضیه که آنهم معلوم نیست صحت دارد یا نه توجیه کند، بنابراین هیچ تردیدی نیست که بنیان و اساس شیعه در میان عربها در خود عراق بود و بعد از آن "موالی" در آن شرکت کرده اند.

انگیزه های آغاز پیدایش شیعه

در پیدایش مذهب شیعه انگیزه های بسیاری دخالت داشته ولی از میان آنها چهار انگیزه اساسی نقش داشته اند که عبارتند از:

۱- انگیزه های ملی.

۲- انگیزه های طبقاتی.

۳- انگیزه‌های فرهنگی.

۴- انگیزه‌های سیاسی.

• انگیزه‌های ملی

عملکرد و ستم حکام عرب به عامه ملت ایران عمده‌ترین منشا انگیزه‌های ملی در پیدایش شیعه بود، مانند اخذ مالیاتهای سنگین و بدون حساب، اخذ جزیه به هر بهانه، تحقیر ملل غیر عرب به نام موالی، اعمال حاکمیت عربی با خصایص بدوی همراه با قساوت و رفتار وحشیانه، ایجاد خفقان و سرکوبی هرگونه جنبش فکری و اجتماعی که طبعا پس از طی دوره‌ی منجر به همبستگی عامه طبقات ملت بر ضد تسلط تازیان بر ایران شد.

موضوع پس از کشته شدن عمر به دست فیروز ابولولو بسیار پیچیده تر شد و هر گاه ایرانیان به طور مشروط از قیام فرزندان علی حمایت می کردند، واکنش های ملی زیر شعائر مذهب شیعه قیام سیاه جامگان به سرداری ابومسلم خراسانی و برانداختن بنی امیه بود که همه طبقات ملت در آن شرکت داشتند، لذا از این تاریخ به بعد قیامهای ایرانیان هدفش گسترش اسلام از طریق فرهنگ ایرانی بود.

• انگیزه‌های طبقاتی

انگیزه‌های ملی در بالیدن مذهب شیعه منافع و استقلال عمل خواهی، طبقه ممتاز و انگیزه‌های طبقاتی منافع و محتوای جنبش های مردم زحمتکش شهرها و روستاها بود.

نخستین گرایشهای طبقاتی شیعی در میان اعراب ناراضی و محروم پدید آمد یعنی از زمان عمر که در توزیع درآمدها، اموال غارتی تفاوت قائل شد. ناراضیان که از طبقه پائین بودند به عنوان طرفداری از خلافت علی ابن ابیطالب یا خلیفه حاکم بنای مخالفت گذاشتند تا این که در زمان عثمان سر به شورش برداشته آن خلیفه را کشتند و علی را خلیفه کردند.

• انگیزه های فرهنگی

ریشه های دین و ائین های هر ملت را باید در درون فرهنگ و باورهای نیاکان آن ملت جستجو کرد، ایرانیان که از اعراب شکست خورده و پذیرای دین اسلام شده بودند برای رسیدن به استقلال و تجدید عظمت پیشین راهی نداشتند جز اینکه با روش سیاسی خاصی دین اسلام را در فرهنگ ایران وارد و تبدیل به دین ملی و خاص ایرانی کنند تا بتوانند با استقلال فرهنگ دینی از اعراب جدا شده و استقلال سیاسی و ملی به دست آورند، البته مسائل فرهنگی یک ملت نیز در مجموع قابل توجه بود و طبیعی است که به هر حال ملتی که قرنهای با فرهنگ خاصی خو گرفته تا مدتها نتواند از آن دل بکند، مدت دوام آن، بستگی به نقش فرهنگ جدید بر جامعه و برخورد آن با فرهنگ پیشین دارد این برخورد از طرف اسلام محکم بود در عین حال حال برگزاری بعضی از جشن های باستانی ایران نشانگر بقاء آثار فرهنگی گذاشته محسوب می شد.

• انگیزه های سیاسی

شیعه و فرق عمده آن علاوه بر اثنی عشری، زیدیه، غلاه، قرامطه، اسماعیلیه که هر یک به نوبه خود تا حمله هنگام حمله مغول منشأ عظیم و شگرف در اقطار عالم اسلامی و خاصه در ایران بودند همگی ریشه سیاسی واحدی داشتند و با عقیده و جهان بینی فرهنگی واحد هدف یگانه را دنبال می کردند، انتخاب شیعه در حقیقت ابزار و وسیله ای شده بود برای جنگ میان دو فرهنگ ایرانی و عرب، از این رو در هر زمان هر خلیفه هر عامل و حاکم عرب هرگونه جنبش ایرانیان و موالی را در لباس شیعه زیر هر عنوان به خاک و خون می کشد، طرفداری ایرانیان از علویان فقط بخاطر عدالت خواهی دین، مذهبی و جانبداری از حضرت علی(ع) نبود، بلکه آنان از این سیاست سه هدف داشتند: نخست آنکه زیر پوشش هواخواهی از علی(ع) تکفیر نشوند. دوم آنکه با طرفداری از آن حضرت، مخالفان خلفای جابر را از آنان دور کنند و به خود جلب نمایند. سوم آنکه با عنوان کردن عدالت اجتماعی، توده های مردم را با هم متحد ساخته و اسباب استقلال ایران را فراهم آورند.

ژئوپلیتیک شیعه و راه های که بتوانند از بروز بحران جلوگیری نمایند

با نگرش به گسترش مذهب شیعه در ایران و توزیع جغرافیای آن به زودی در خواهیم یافت که یک تعارض کامل و حساب شده در توزیع جغرافیایی اسلام در محدوده مرزهای سیاسی کشور ایران و تحولات سیاسی امپراطوریهایی بویژه

امپراطوری عثمانی و بریتانیا به چشم میخورد، تحلیل جغرافیائی مرزهای سیاسی ایران بنحوی است که اولین وجوه مشترک آنها در این مرزها این است که عموماً آسیب پذیر، تحمیلی و لرزان میباشند و مابین سه ویژگی اساسی را در کلیه مرزهای سیاسی خود با همسایگان با جزئی اختلافی می بینیم ولی آنچه جالب توجه است و ما در این پژوهش بدان توجه ویژه داریم آن است که در سرتاسر مرزهای سیاسی ایران بجز بخش بسیار کوچکی در مرزهای شمالی ایران آنها در مجاورت دریای خزر و به ویژه در بخشی از مازندران تفکر دینی مرزنشینان تا حدود یکصد کیلومتر با بخش های مرکزی آران کاملاً متفاوت است و هر چه از شرق بخش غربی ایران به سمت غرب همین منطقه حرکت میکنیم تنوع مذهب و قومیت بیشتر میشود تا جائیکه در مرزهای غربی ایران با عراق و ترکیه این تنوع عقیدتی دینی و تعارض هایش با تفکر مذهبی بخش داخلی ایران بیشتر میگردد .

جالب تر اینکه هر اندازه مرز از آسیب پذیری بیشتری بویژه از لحاظ نظامی، امنیتی دارد ما به تنوع مذهبی بیشتری برخورد میکنیم این توزیع جغرافیایی بسیار متنوع پدیده ای نیست که در اثر تصادف و یا حوادث تاریخی بوجود آمده باشد بلکه از طریق قدرتهای سیاسی حاکم در ادوار مختلفه به نسبت اهداف سیاسی، نظامی، امنیتی آنها طراحی و اجرا شده است با سناریوهائی از پیش تدوین شده که هم اکنون نیز با شیوه های دیگری در حال اجراست. (اطاعت، ۱۳۸۵، ۸).

این توزیع نامتعادل جغرافیائی مذاهب و شاخه های اسلام در مرزهای کشور از یک سو و تنوع قومی و انسانی از سوی دیگر زمینه و بستر ژئوپلیتیک مناسبی را جهت پخش تئوریهای گوناگون به منظور ایجاد بحران در این مناطق فراهم ساخته است و متأسفانه در هر دوره سیستم های سیاسی متداول در کشورهای خاورمیانه سنتی بطور اعم و کشور ایران بطور باخص با تفکرات و برنامه ریزیهای که عموماً هم در قالب قانون و در جهت حفظ منافع ملی و امنیت ملی به اجرا درآمده است در هر دوره ای زمینه های نامناسب تری برای ایجاد بحران و بهره برداریهای سیاسی، اقتصادی، نظامی امنیتی و اجتماعی برای قدرتهای فرامنطقه ای و در موارد استثنائی برای قدرت های منطقه ای فراهم آورده است و هیچگاه سردمداران و سیاست گذاران ایران یا نخواسته اند یا نتوانسته اند که این خلاهای ژئوپلیتیک را به نحوی برطرف سازند که برای همیشه امکان بهره برداری مخاطره انگیز را برای کشور از بین ببرند و سعی کرده اند با تجویز راه هائی موقتی آنهم در زمان بحران تا حدی از بروز بحران و خشونت بکاهند و تا امروز این معضل ژئوپلیتیک کماکان باقی و نه تنها تضعیف نگردیده است بلکه با ویژگیهای زمان و اهداف استراتژیک قدرتهای بزرگ هم خود را هماهنگ و تطبیق داده است .

به نظر می رسد که اگر ما در کوتاه مدت نتوانیم به یک راه کار اساسی دست یابیم باید منتظر حوادث پیش بینی نشده بسیار ناراحت کننده ای باشیم، این تحقیق بر آن است که با شناخت و تجارب عملی که در زیر ساخت های

نظامی، امنیتی و فرهنگی اجتماعی مرزنشینان کشور دارد به راه کارهائی عملی بدون هزینه و با در نظر گرفتن حفظ حیات ملی و منافع ملی و علت وجودی فعلی کشور دست یابد و با ارائه و پیشنهادات آنها دست اندرکاران تدوین استراتژی ملی ایران را در جهت این اهداف ژئوپلیتیک اسلام یاری نماید.

ارائه راه کارها و پیشنهادات

۱- توجه به وضعیت اقتصادی شیعه در حواشی داخلی مرزهای سیاسی مجاور اهل تسنن.

۲- توجه به اعیاد و جشن های مذهبی که بیشتر دارای وجوه مشترک با اهل تسنن است.

۳- گسترش و تبلیغ در جهت اهدافی از اسلام که کاملاً دارای وجوه مشترکی با کلیه شعب اسلام دارد بویژه در رابطه با شاخه های اسلام در همسایگان مرزی و مرزنشینان کشور.

۴- برداشتن موانع و فیلترهای اجتماعی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی بر سر راه شاخه های اسلامی به نحوی که بتوانند در کلیه سلسله مراتب سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی امنیتی کشور با مشارکت فعال داشته باشند.

۵- توزیع جغرافیائی صنایع کشور بنحوی که از توزیع جغرافیائی مذاهب پیروی نماید بلکه از مفهوم کامل اقتصاد جغرافیائی تبعیت نماید، وقتی ما

صحبت از اقتصاد و یا اقتصاد سیاسی و یا اقتصاد جغرافیائی مینمائیم
بهترین مفهومی که برای دستیابی به اهداف اساسی اقتصاد ملی است، نه
فقط رعایت اصول و مفاهیم اقتصاد جغرافیائی است ولی متأسفانه در کشور
ما در مقیاس ملی، منطقه ای و جهانی بطور کامل از اقتصاد سیاسی بهره
میگیریم و این پیامدهای بسیار ناگواری در درازمدت برای کشور ها خواهد
داشت اگر ما می بینیم که برخی از قدرتهای جهانی بویژه قدرتهای غربی در
پاره ای از موارد به اقتصاد سیاسی آنهم در مورد کالاهائی خاص توجه
میکنند هدف آنها دستیابی به اهدافی استراتژیک است کما اینکه اکنون این
ملاحظات را در مورد برخی از تولیدات صنعتی در مورد دو کشور آمریکا
و چین می بینیم ولی در مقیاس ملی این تفکر بهیچوجه اجرا نمی شود
اگر، نگاهی به توزیع جغرافیایی صنایع کشور بیندازیم به سادگی در خواهیم
یافت که بطور کامل از اقتصاد سیاسی و اهداف سیاسی تبعیت نموده است
در حالیکه باید سیاست، امنیت، نظامی گیری و دیگر فعالیت های اجتماعی
توجیه کنند اهداف اقتصادی باشند نه بر عکس، امروزه بعد از فروپاشی
شوروی در ۱۹۹۱ میلادی، شاهد این واقعیت هستیم که زمامداران روسیه
به دست اندرکاران تدوین دکترین نظامی و امنیت ملی کشور تاکید میکنند
که هر دکترینی باید توجیه کنند، اقتصاد ملی باشد به چیز دیگر، در امریکا نیز
پروژه پرهزینه S.D.I که ۱۶ کشور در آن مشارکت دارند باید توجیه
اقتصادی داشته باشد، اینها واقعیت های قرن بیست و یکم است، بی جهت

نیست که قرن بیست و یکم را قرن ژئواکونومی نامیده اند در حالیکه قرن بیستم تفکرات ژئواستراتژیک حاکم بر آن بوده است.

۶- تجدید نظر در کتب آموزشی در کلیه سطوح بویژه مسائلی که ریشه در تجزیه ژئوپلتیک اسلام به ژئوپلتیک اسلام ها دارد، اگر ما بخواهیم از مفهوم ژئوپلتیک به معنای این دوره که آنرا پست مدرن نامیده اند حداکثر بهره را ببریم باید توجه داشته باشیم زمانی این مفهوم ژئوپلتیک تولید قدرت میکند که عوامل انسانی آن بویژه عقیدتی و دینی آن از وحدت و یکپارچگی برخوردار باشد ما هیچگاه نخواهیم توانست از ژئوپلتیک شیعه بهره برداری نمائیم مگر آنکه قبل از آن به مفاهیم اساسی و چارچوبهای ثابت ژئوپلتیک اسلام توجه کامل مبذول داریم بعبارت دیگر تا ما اصول کلی استراتژیک را در هر موضوعی رعایت ننمائیم هیچگاه نخواهیم توانست تاکتیک های قابل اعتماد و عملی را اتخاذ کنیم این مسئله بسیار مهمی است و نباید از نظر دور داشته باشیم، برخی تصور میکنند که میشود ژئوپلتیک شیعه را بدون در نظر گرفتن مفاهیم اساسی ژئوپلتیک اسلام در نظر گرفت و برایش راه هائی را اتخاذ کنیم این یک تفکر کاملاً باطل است کما اینکه همین تفکرات باعث شده است که اسلام تا امروز نتواند جایگاه ویژه ژئوپلتیک خود را در جهان معاصر پیدا نماید.

۷- رعایت اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک قومیت ها، اصولا در ادبیات سیاسی، کثرت گرای سیاسی، خود مختاری، خودگردانی و فدرالیسم از مشخصه های توسعه یافتگی سیاسی و توزیع قدرت محسوب می شود.

بسیاری از نظریه پردازان سیاسی، چهار شاخص فوق را عواملی برای سهم کردن گروه های اجتماعی از جمله گروه های قومی در قدرت، جلب مشارکت سیاسی آنها و نهایتا مهار بحرانهای قومی می دانند. در کثرت گرایی قومی شرط اول درگیری وجود دو یا چند گروه قومی در جوار یکدیگر و در درون یک محدوده جغرافیائی واحد است در حال حاضر ۱۸۰ کشور از حدود ۲۰۰ کشور موجود در میان به لحاظ قومی ناهمگون و تنها ۲۰ کشور همگون هستند، بعبارت دیگر اکثر کشورهای جهان دارای این شرط هستند و بالقوه مهای درگیری قومی هستند.

شرط دوم درگیری، ناظر بر پافشاری هر یک از گروه های قومی بر عناصر فرهنگی نیروهای خود قوم محوری به عنوان یک جریان برتر در فرآیند ملت سازی است.

برخی از بحران های قومی در بستری از دخالت ها و زمینه چینیهای کشورهای همسایه و قدرت های محلی و منطقه ای شکل می گیرند، این کشورها با تحریک و تشویق گروه های قومی دیگر کشورها تامین منافع آتی خود را در تضعیف ساخت حکومتی دولت های رقیب و بروز تنش های قومی جستجو می نمایند.

برای پاسخ به اینکه چرا چنین سیاستی از سوی این قدرتهای منطقه ای و همسایگان تعقیب می شود، می توان به دلایلی استناد جست که بطور خلاصه عبارتند از:

۱- ویژگی، ماهیت و ساختار تجاوز طلبانه و نژادپرستانه رژیم های سیاسی حاکم بر این کشورها.

۲- کسب افزایش نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در کشور بحران زده.

۳- حمایت از هم نژادان و خویشاوندان قومی برون مرزی.

۴- تجزیه الحاق مناطقی از کشور مورد نظر.

۵- رقابت منطقه ای بهره گیری از نقاط ضعف رقیب و کاهش توانائیهای سیاسی، اقتصادی و نظامی از طریق ایجاد درگیریهای داخلی و ضربه زدن به حیات سیاسی کشور.

۶- نقش نیابتی کشورهای همسایه و قدرتهای منطقه ای به عنوان متحد و یا ابزار تحریک و تشویق ابرقدرتها و قدرتهای جهانی.

۷- انتقال بحران به خارج از مرزها و منطقه ای نمودن ابعاد بحران.

۸- انحراف افکار عمومی نسبت به مشکلات، تنگناها و بحرانهای داخلی.

۹- بهره گیری از ستیزه های قومی به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی در معادلات سیاسی با کشورهای رقیب.

روابط بین الملل و بحرانهای قومی

از دیدگاه روابط بین الملل در تحلیل چالش های قومی در سطح ملی، علل زمینه های داخلی بحران در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، روانی و اقتصادی مورد توجه قرار می گیرد. در سطوح منطقه ای، کنش و واکنش بازیگران منطقه ای و کشورهای همسایه و نقش آنها در تشدید و یا تخفیف چالش های قومی مدنظر می باشد.

در سطح بین المللی تاثیر ساخت نظام بین الملل، سیاست قدرتهای جهانی و سازمانهای بین المللی بر این فرایند محور اصلی توجهات خواهد بود.

در شرایط کنونی فرایند گذار در ساختار نظام بین الملل، دو عامل عمده را نباید از نظر دور داشت که عبارتند از:

اول، نقش ناکامی های نظام بین الملل در مهار کردن تحریکات سیاسی قومی.

دوم، ابهام در مدیریت بحران است.

تعدادی از پژوهشگران داخلی و خارجی ساز کار سلطه استعماری را موجب بروز ستیزه های قومی می دانند استعمارگران با افشاندن بذر تفرقه و جدایی میان ملل و اقوام مختلف با مرزبندیهای ساختگی و مناقشه برانگیزه از گذشته تاکنون آتش درگیریهای قومی را افروخته و مشتعل ساخته اند در واقع این متخصصین برای منازعات قومی ریشه استعماری قائل هستند، برخی دیگر از پژوهشگران فراتر از بسترهای مناقشه برانگیز به جای مانده از گذشته به نقش توطئه گرانه قدرتهای استعماری پای می فشارند، اینان با دستمایه قرار دادن نظر به توطئه به تحلیل اکثر

تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و از جمله ستیزه های قومی مبادرت می ورزند.

حمایت و یا عدم حمایت بین الملل از تحریکات قومی و یا دولتهای مستقر، نقش به سزائی در کاهش و یا افزایش منازعات قومی ایفا می نمایند، برخی از کارشناسان به ویژه در کشورهای در حال توسعه کارکردهای جامعه بین المللی را مشوق و محرک هویت خواهی های قومی، ارزیابی می کنند.

این متخصصین، اقدامات بازدارنده و محدودیت های اعمال شده از سوی جامعه بین الملل نسبت به حاکمیت انحصاری دولتها را فرصتی مناسب برای تحریکات و افزون خواهی های بیشتر قومی می دانند.

بحران های قومی را باید در شناخت بسترهای مناسب که موجب بروز بحران میشوند مورد شناسائی قرار داد و این عوامل را در سه سطح میتوان به شرح زیر مطالعه کرد.

۱- زمینه های سیاسی بروز بحران های قومی.

۲- موقعیت های جغرافیایی مناسب.

۳- نقش ابر قدرتها و قدرتهای بزرگ.

الف: زمینه های سیاسی بروز بحران های قومی

در این رابطه میتوان به طور مشخص به کاهش قدرت حکومت مرکزی اشاره داشت که این عامل ارتباط معناداری با بروز بحرانهای قومی و منطقه ای و یا

در سطوح پائین تری با تنش ها و ناآرامی های محلی دارد. این ارتباط معنادار به صورت واسطه معکوس متجلی شده است.

بدین صورت که در اوج قدرت سیاسی دولتها با مناقشات قومی مهمی مواجه هستیم ولی از هنگامی که قدرت دولت به سرایشی سقوت می افتد، بر وحدت و شدت درگیریهای قومی محلی در ارتباط با دولت مرکزی افزوده می شود.

ب: موقعیت جغرافیایی مناسب

در این رابطه ما نمی خواهیم از تفکر جبرگرایانه ای سود ببریم ولی آنچه مسلم است بسترهای جغرافیایی مناسب شرایط مطلوبی را برای بروز بحران ها با اهداف گوناگون بهتر فراهم می سازند تا بسترهای جغرافیایی نامناسب، امروزه هم در بحث تفکر "ژئوپولی نومی" قبل از هر چیز به بسترهای مناسب ژئوپلتیک که در حقیقت نتیجه همان موقعیت های جغرافیایی مناسب است اشاره میکند، موقعیت جغرافیایی به عنوان یکی از عوامل ثابت ژئوپلتیک در کنار وسعت خاک و وضعیت توپوگرافی در ارتباط با بحرانهای قومی، نقش ایجادي، بازدارندگی، ترغیبی و تحدیدی ایفا می نماید. مسلما برای قومیت ها، موقعیت های مناسب جغرافیایی امکان طرح درخواستهای هویتی، قومی را افزون تر می نماید، این موقعیت مناسب از منظر قومیت ها در ویژگیهای زیر متبلور می شود.

۱- استقرار در حاشیه مرزها، بعد مسافت مانع دسترسی سریع و کم هزینه

قوای نظامی دولت مرکزی به این مناطق می شود در مقابل امکان مانور

نیروهای گریز از مرکز را تقویت می نماید.

۲- وجود جمعیتی از هم تباران خونی و فرهنگی در آنسوی مرز پشتوانه مناسبی را برای اقوام دو سوی مرز بهره گیری از امکانات فرامرزی و در صورت لزوم پناه گرفتن نزد یکدیگر فراهم می آورد.

۳- موقعیت مناسب توپوگرافیک امکان عملیات غیر منظم را برای نیروها فراهم می سازد و نیروهای منظم نظامی در این مناطق از کارایی کمتری برخوردارند، در نتیجه همین امکانات موجب سرسختی و انعطاف پذیری قومیت ها را فراهم می سازد زیرا واحدهای نظامی منظم قبل از هر چیز باید از یک خط لجستیکی پایدار قابل اعتمادی برخوردار باشند و چنین ویژگیهایی در مناطق متنوع جغرافیایی کمتر وجود دارد، لذا آسیب پذیر واحدهای نظامی منظم را خودبخود بیشتر می نماید.

پ- نقش ابرقدرتها و قدرت های بزرگ

بزرگ نمایی و یا کوچک نمایی نقش قدرت های بزرگ جهانی ما را از نقش واقعی این نیروها در بروز بحرانهای قومی باز میدارد، اگر بگوئیم قدرتهای جهانی در زمینه سازی ستیزه های قومی بی تاثیرند و تنها نقش تماشاچی بی طرف را ایفا می کنند امری غیر حقیقی و خیال پردازانه و در عین حال چشم بستن بر نمونها و نمونه های عینی و متواتر، بزرگ نمایی بیش از حد نقش ابرقدرتها نیز ما را به امان توطئه می اندازد .

حال این سوال پیش می‌آید که کدامیک از برداشتها به واقعیت نزدیک می‌نماید؟ قبل از پاسخ به این سوال اول باید بپذیریم که سیاست خارجی کشورها از طریق فرم‌های اخلاقی پی‌گیری نگردیده و نمی‌گردد و همه کشورها بسته به توان و قدرت اقتصادی و نظامی خویش به دنبال کسب نفوذ در خارج از مرزهای جغرافیایی خویش اند، در قدیم این نفوذ سیاسی، اقتصادی که در جهت غارت و چپاول عریان و به بردگی کشیدن ملل آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین صورت می‌گرفت از طریق قایق‌های توپدار و ابزارهای نظامی حاصل می‌شد که در چارچوب استعمار کهن قابل توجیه بود. در حالیکه امروزه ابزار سلطه‌گری بطور کلی دگرگون شده و به صورت نرم‌افزاری درآمده است که بسیار هم فریبنده می‌باشد و بیشتر به صورت ابزارهای غیر نظامی درآمده است.

جایگاه شیعه در وحدت جهان اسلام

از آنجائیکه ایدئولوژیک شیعه در شکل سیاسی با سازماندهی منظم در قرن شانزدهم میلادی برای اولین بار پس از ظهور اسلام در کشور ایران ساماندهی گردیده است.

لذا هم اکنون نیز اگر رهبران ایران بخواهند در مقیاس استراتژیک به شناخت و گسترش این تفکر اسلامی اقدام نمایند باید قبل از هر چیز به تفکر وحدت اسلامی

مجهز شوند و سپس در جهت فراهم ساختن زمینه های مناسب جهت اهداف ملی، اسلامی برآیند.

لذا در این کتاب سعی خواهیم کرد به عوامل مثبت و منفی در جهت وحدت اسلامی اشاراتی داشته باشیم.

وحدت میان دولتهای اسلامی معمولاً توسط عوامل منفی یا نارضایتی های مشترک خصوصاً بر علیه دشمنان مشترک به حداکثر رسیده است، در عین حال عوامل مثبتی چون تمایل شدید به پیروی از ارزش های مشترک می تواند موثر باشد، اسلام گرایان معمولاً از ارزشهای مشترک سخن می گویند ولی هنوز یک مجموعه مشترک روشن یا قاطعی از برنامه های مثبت اکثریت جهان اسلام که در مورد آنها اتفاق نظر داشته باشند ارائه نکرده اند، دستور العمل اسلام گرا بیشتر به شناسائی امور نامشروع و نادرست تاکید می کند، درحالیکه ضمن این عمل باید به همان نسبت به اهداف مثبت نیز توجه نماید.

حال این بحث پیش می آید که برای رسیدن به چنین وحدت و هم آهنگی درجهان اسلام آیا پیش نیازهایی لازم است؟ جواب صد البته مثبت است اما پیش نیازهای یک جبهه متحد اسلامی علیه غرب چیست؟ اگرچه دامنه اعتراضات گسترده است اما همانطور که درمباحث قبل هم به آن اشاره شد در اصل تنها سه مقوله از عوامل تسریع کننده دراینامر وجود دارد که شایان توجه می باشند این عوامل عبارتند از (fuller.114.1998)

۱- نارضایتی عمیق داخلی در کلیه کشورهای اسلامی .

۲- وقایع مهم بین المللی که مسلمانان در آن قربانی اعمال غرب تلقی می شده اند.

۳- به قدرت رسیدن جنبش های رادیکال اسلامی.

نارضایتی داخلی در جهان اسلام نه تنها پیش نیاز بسیار با اهمیتی برای رشد بین المللی نیروهای اسلام گرای رادیکال به شمار می آید، بلکه اگر نارضایتی عمومی از شرایط محلی به یک سطح قابل قبول برسد، آنگاه بعید است که مسایل بین الملل در داخل به تقویت جنبش های اصلی اسلامی رادیکال در سراسر مرزهای بین المللی بپردازند، متأسفانه نارضایتی داخلی در بسیاری از کشورهای مسلمان شایع شده است. مشکلات عمیق اقتصادی، بیکاری، فقدان فرصت، نرخهای رو به رشد جمعیت که دولت را در ارائه خدمات اجتماعی و ساختار روبنائی ناتوان می سازد، بخش دولتی ناکارآمد و ضعف مدیریت در آنها، فساد، دولتهای فقیر و فقدان دولت نماینده همگی از جمله مانع های کلیدی هستند.

اکثر رژیم های منطقه از بحران ناشی از مشروعیت رنج می بردند، زیرا اکثر این رژیمها انتخاب شده نیستند و اغلب از یک زمینه کوچک برای مشروعیت لازم در زمان بحران برخوردارند.

نارضایتی داخلی تا زمانی که شرایط نامساعد داخلی در سطح بسیار بالایی قرار بگیرد اغلب به رشد رادیکالیسم تفسیر می گردد و سیاست های غربی که در جهت کاهش رادیکالیسم در دنیای اسلام طرح ریزی شده، آنچنان موثر واقع

نخواهد شد، متأسفانه حداقل به مدت یک دهه، جنبش های اسلامی تقریباً تنها وسیله سیاسی آلترناتیو برای اعتراض به رژیم ها و سیاست های ناموفق فاسد و غیر نماینده بوده اند، در حال حاضر تعداد محدودی از این جنبش ها فعال هستند که بخشی از آنها به علت سیاست های دولت عملاً برای تضعیف، خنثی سازی و یا حتی از میان بردن کلیه این مخالفت ها طرح ریزی شده اند، به طور خلاصه اکنون جنبش های اسلامی تنها عامل موفق در مقابل رژیم های ناموفق به شمار می آیند.

دومین عامل شتاب دهنده در وحدت مسلمانان از بحرانهای سیاست خارجی نشأت می گیرد که شکست، تحقیر و رنج بسیاری برای مسلمانان تولید میکند، مسایل سنتی مسلمانان همچنان شامل اختلافات حل نشده فلسطینی ها، حملات نظامی غرب علیه مناطق مسلمان نشین، جنگ بر علیه افغانستان، جنگ در عراق را می توان برشمرد.

دخالت نظامی غرب در جهان اسلام در سالهای آتی و با گسترش انتظارات جدید مسلمانان مبنی بر کیفیت و حیثیت بین الملل با هزینه بیشتری همراه خواهد بود، این رفتارها را میتوان همواره با مثالهایی از ابراز احساسات اکثر ملل جهان سوم و غیر اروپائی نشان داد.

سوم آنکه در آینده تشکیل یک یا چند رژیم رادیکال اسلام گرا در جهان اسلام می تواند یک عامل موثر منطقه ای برای ایجاد یک موضع متحدتر اسلامی در مقابل غرب باشد، تمامی آحاد مردم از سیاست های اسلام گرایانه حمایت نمی

کنند، اما پیروزیهای پی در پی اسلام می تواند حالتی از مقاومت ناپذیری به وجود آورد که تا حد زیادی به تحکیم سایر جنبشهای اسلامی منطقه کمک کند تا زمانی که این شرایط بحرانی در منطقه وجود داشته باشد، چه به صورت داخلی و چه بین المللی، نیروهای رادیکال می توانند از آن بهره برداری نمایند.

رژیم های ناسیونالیست رادیکال غرب در گذشته چنین عمل می کردند امروزه رژیم های اسلامی احتمالا ریشه مسایل موجود در جوامع مسلمان را در سیاست های استعماری و فعلی غرب تشخیص داده اند و جنبش های اسلامی در بهره برداری از تشدید مخالفت بر علیه غرب منحصر به فرد و بی سابقه نبوده، اما می توانند کاملاً تاثیرگذار باشند، بنابراین این پیش نیازهای اصلی به تحکیم وحدت و جنبش های اسلامی در شرایط بین الملل کمک می کنند، موضوعات خاص دیگری نیز می توانند احساسات وحدت اسلامی را برانگیزانند از جمله:

- سیاست های اروپائی مبتنی بر محکوم ساختن مهاجرت که به ظاهر به ضرر مسلمانان در صدور اجازه کار برای آنها در اروپا و آزادی ایشان برای انتقال پول به کشور خودشان بوده است.
- تهاجم فرهنگی، نوع انتشار کتاب سلمان رشدی به نام "آیات شیطانی" یک نوع تهاجم فرهنگی محسوب می شود اگر ایران بعد از انتشار و انتقاد از این کتاب آن را به طور جهانی رد نمی کرد مخالفت را علیه خود بر نمی انگيخت حجم مخالفت نشانه عمق تهاجم بود. طی این جریان ایران جایزه تعیین کرد

و بدینوسیله غرب حرکت‌های مخالفی را به رسم آزادی بیان بر علیه ایران آغاز کرد، این جنگ فرهنگی کلاسیک و طرف‌های درگیر را در دو قطب مخالف قرار داد، از یک سو غرب ظاهراً از عامل توهین به مقدسات حمایت کرده و از سوی دیگر از انتقام جویی توأم با روشنفکری جانبداری نموده‌اند.

- تبعیض‌های اجتماعی بر علیه مسلمانان در اروپا، به طور نمونه کشتار کارگران ترکیه به وسیله نژادپرستان نازی در آلمان، همچنین از طریق روش‌های زیرکانه تر، نادیده گرفتن علاقه مسلمانان به تحصیل یا محدود ساختن ورود مسلمانان به مراکز تخصصی.

- تبعیض اقتصادی، که بنا بر آن مسلمانان به ویژه در جوار مرزهای اروپا از اجتماعات و روابط جدید اقتصادی در جامعه اروپا جدا افتاده‌اند.

- تصور نظام نوین جهانی برای این طرح ریزی شده است تا تعدادی معدودی از دولتهای غربی بتوانند از دستورالعمل بین المللی خود به ازای قربانی کردن جهان سوم به طور اعم و جهان اسلام به طور اخص بهره برداری نمایند.

بسیاری از برنامه هایی که به منظور ایجاد وحدت مورد استقبال عمومی قرار گرفت، در بین بسیاری از دولتهای عربی در مقاطع مختلف زمانی به اجرا درآمد، اما تقریباً کلیه آنها به علت درک ناقص یا ضعف مدیریت با شکست روبه رو شدند و در نتیجه اختلافات قومی، فرقه ای در دولتهای چند ملیتی و چند فرقه ای فعلی یک تجزیه طلبی عمیق به ارث گذاشت .

کردها، بربرها، آذریها، تاجیکها، بلوچها، پشتوها، ازبکها، نازارها، پنجابها، سندھیا تنها تعداد معدودی از اقلیت های گروهی بی شماری را در خاورمیانه وسیع تشکیل داده اند که در هر کشور با دولت مربوطه روابط خوبی نداشتند. مذهب نیز یک عامل جداکننده است و تفاوت بین فرقه های مختلف اسلامی هم قابل توجه تر است که در مجموع به ۷۴ فرقه می رسد (جواهر کلام، ۱۳۷۵، ۸۱).

این عوامل همه گواه بر وجود شکافهای بالقوه در جامعه می باشد، از نظر تاریخی، خارجیها از جمله استعمار انگلستان از این اختلاف بهره بردند و حتی به آنها دامن زدند، اگرچه این اختلافات احیانا ساخته خود سیاست های غرب است اما فقط تعداد معدودی از دولتهای مسلمان موفق به توسعه جوامع حکومتی با ساختارهای حقوقی مطلوب شدند.

تا به خوبی از حقوق اقلیت ها دفاع کنند و برای اداره جوامع کاملاً متمایز از نظر فرهنگی خود مختاری کافی به دست آورند، تا زمانی که جوامع مسلمان به توسعه این ساختارها و مکانیسم های حقوقی ادامه دهند، دولتهای انفرادی ضعیفی بوده و منطقه را در معرض تفرقه قرار خواهند داد که این امر از آن وحدت مورد نظر جلوگیری خواهد کرد، بسیاری از محققین عرب و مسلمان به طور عموم غرب را در ایجاد یک مجموعه کامل از تحقیقات و پژوهشها اعم از دایره المعارف ها یا کتابهای راهنما متهم نموده اند.

- رد درخواستهای جهان سوم برای به دست آوردن قدرت بیشتر در سطح سیاست و سازمانهای بین المللی به وسیله غرب، نشانگر فشارهای شدیدتری

درسالهای آینده برای حضور بیشتر جهان سوم و به ویژه مسلمانان در ارگانهایی مثل شورای امنیت سازمان ملل خواهدبود که به نظر می رسد که مصر، پاکستان، الجزایر، ترکیه و اندونزی پیشگامان این امر باشند.

وحدت جهان اسلام و موانعی که بر سر راه وجود دارد

ویژگیهای جغرافیایی جهان اسلام به نحوی است که از جهات مختلف متنوع و گوناگون است اختلافات اساسی در طرز فکر بین گروههای بزرگ قومی مانند، عرب، ترک یا فارس می تواند باعث سوءظن یا حتی اصطحاک شود، این تقسیمات قومی بسته به موضوع مورد نظر، غالباً از اهمیت بیشتری نسبت به ابعاد وحدت بخش در فرهنگ اسلامی برخوردارند.

از نظر مسلمانان نژادپرستی و قوم گرایی همواره یک عامل خطرناک برای دین محسوب می شود زیرا بر سر راه ایجاد یک اجتماع مذهبی و جهانی ایجاد اشکال می کند. اینکه دنیای عرب از اتحاد سیاسی فاصله داشته است، رسیدن به یک وحدت نظر در اکثر موضوعها را دشوار می سازد صرف نظر از اهمیتی که ممکن است این موضوعها برای منطقه داشته باشد، دنیای عرب در این جنگ عقیدتی در جهان تنها نیست در عصری که تجزیه طلبی و نیروهای جدایی افکن باعث جدا شدن دولتهای بی شماری می شود دنیای عرب یکی از محدود مناطقی است که برای رسیدن به اتحاد، حداقل از یک امت ثابت قدم برخوردار

می باشد، اگر در اکثر نقاط جهان تمایل به تجزیه طلبی از جمله ابزارهای آماده جهت برانگیختن حرکت‌های سیاسی محسوب می گردد. دنیای عرب نیز عموم مردم را برای وحدت و یکپارچگی بر می انگیزاند .

از سفرنامه هائی که درباره مسائل و اختلافات سوء استفاده می کردند، بلکه صرف نظر از این اختلافات و دشمنی ها، سوء استفاده ها از بین نرفته بلکه مورد استفاده قدرتهای بعدی قرار گرفته است، بسیاری از مسلمین بر این اعتقادند که در صورت تاسیس یک دولت مصلح می توان بر این تفرقه ها و اختلافات فایق آمد.

در حقیقت ساختارهای سیاسی تنها از طریق شناخت این اختلافات آرمانهای مختلف و اعتراضات تاریخی می توانند به نحوی شکل گیرند که این مشکلات در نهایت حل شده و یا کاهش یابند، یکی از مسائل و مشکلات در اغلب کشورهای استراتژیک جهان اسلام تعبیر و تفسیری است که از مفهوم امنیت دارند از این رو دو عامل اساسی در برداشت های امنیتی دولتهای مسلمان اثر می گذارند که عبارتند از :

۱- اختلافات ایدئولوژیک و داشتن ثروت نفت و ترس از همسایگان رادیکال که موجب شده است بیشتر کشورهای نفت خیز به غرب متمایل شوند و با غرب روابط امنیتی برقرار سازند و به اتحادیه های منطقه ای بین کشورهای خود چندان اعتمادی ندارند، در طول دوران جنگ سرد، ترکیه، ایران و پاکستان که از یک اضطراب مشترک در رابطه با مقاصد و توانائیهای شوروی سابق رنج می

بردند و تنها در غرب می توانستند حمایت لازم را برای برطرف کردن نیازهای امنیتی خود بیابند، از جمله کشورهای متمایل به روابط امنیتی با غرب بودند.

۲- کشورهای مسلمان آسیای شرقی و افریقا با برداشت ها و خطرهای امنیتی کاملاً متفاوت از جهان عرب رو برو بودند، درواقع آنها در بین کشورهای همسایه دشمن دیگری نداشتند، البته تهاجم می تواند از هر منبعی، بسته به گسترش روند حکومتها، سرچشمه بگیرد، از این رو سیاست امنیت ملی هر کشوری با عنوان یک منشاء تفرقه و جدایی مواجه خواهد بود تا زمانی که این منطقه تحت نفوذ دولتهای ایدئولوژیک غیر قابل پیش بینی باشد، هیچ همکاری طبیعی و مداومی بخصوص از لحاظ امنیتی بین دولتهای مسلمان نمی توان انتظار داشت.

بطور خلاصه، آنچه موجب تمایز دولتهای مسلمان می شود عبارت است از :
اختلاف در ماهیت، طرز تفکر، اقتصاد و ژئوپلیتیک. این کاملاً طبیعی است که چنین تنوعی در دولتها، ساختارها، مردم، فرهنگها و جغرافیا موجب پدید آمدن طرز فکرهای متفاوت در مورد جهان و نحوه برقراری روابط خارجی گردد.
سوال مورد نظر این است که نیروی فرهنگ مشترک اسلامی در مقابل سایر منافع ملی تا چه نیرومند است؟ درواقع دولتهای مختلف مسلمان احتمالاً با برخی دولتهای غربی، در بعضی مسایل و برخی اوقات، نقاط مشترک بیشتری دارند تا بین خودشان به عبارت دیگر با آنکه وحدت اسلامی یک آرمان جذاب است لکن جهان برای برقراری آن با پیچیدگی بیش از حدی روبرو است، روابط میان

دولتها بر اساس دامنه وسیعی از منافع و اولویتهای مختلف قرار دارد که به جای آنکه بر پایه یک اصل ایدئولوژیک واحد قرار گیرد، در طی زمان تغییر می کند.

وحدت اسلامی قطعاً مسلمانان را قادر می سازد تا از موضع قدرت برخورد نماید، تا آنجا که واشنگتن کاملاً در موضع مخالفت با دنیای مسلمان قرار گیرد و به همین دلیل وحدت مسلمین نمی تواند از نظر غرب مثبت تلقی گردد، این وحدت رادیکالیسم بود که یا بر اساس قدرت و ایدئولوژی سیاسی رادیکال و یا بر پایه مسائل اجتماعی برخاسته از عملکرد نامطلوب دولتها و جوامع، برای غرب نگرانیهای را در زمینه های حساس پدید می آورد تا آنجائی که این وحدت بر اساس استانداردهای بین الملل برای نحوه رفتار و توسعه جوامع دموکراتیک و آزاد مبتنی باشد، از نقطه نظر غربی ها توانایی یک بلوک مسلمان برای حفظ چنین استانداردهایی بسیار مثبت تلقی می شود، تا وقتی که یک اطمینان مشترک که متکی بر اعتدال در عمل، دموکراسی و به عبارتی ساده تر الگوهایش در رابطه با مسائل بین الملل شفاف نباشد، نمی توان به یک همکاری مطمئن که به اتحاد جهان اسلام منجر شود دست یافت.

باید به این مشکلات داخلی و اضطراری توجه نمود که اگر دیکتاتوری، رهبری غیر مسئول و نامحدود و سوءظن های مشترک از جمله استانداردهای اکثریت جهان اسلام باشد آنگاه بعید نیست که اتحاد واقعی مسلمین به شدت محدود شده و در زمان بحرانهای بین المللی از حد یک خیابان فراتر نرود.

جهان اسلام و چشم انداز های قرن ۲۱

تلاش بسیاری از کشورهای جهان سوم به طور اعم و کشورهای کمونیستی اقمار شوروی سابق بطور اخص برای انطباق خود با اصلاحات به تعویق افتاده بطوریکه در عرصه سیاسی و اقتصادی و یا به عبارت دیگر تعیین جایگاه خود در اقتصاد بین الملل دچار یک چالش کلیدی نسبت به سیستم بین الملل شده و در دهه های آینده قرن ۲۱ بیشتر نیز خواهد شد.

آنها خود را از ناحیه سه نظریه حاکم بر سیستم سیاسی غرب مورد تهاجم می بینند.

۱- سرمایه داری بازار آزاد.

۲- دموکراسی سکولار و حقوق بشر.

۳- دولت تک ملیتی به عنوان پایه اصلی روابط بین الملل.

غرب به ویژه با ایجاد جنگ سرد با تمام قوا از این عقاید به طور ضمنی دفاع می کند با همه این نظریه ها به خطرات اعتبار درازمدت خود به عنوان مبنایی برای یک نظام نوین جهانی احتمالا در برآوردن نیازهای بیشتر دولتهای جهان سوم و کمونیستی سابق، در آینده برای مدتی موثر نخواهد بود، به بیان ساده تر این نظریه ها در کوتاه مدت و میان مدت برای دولتهایی که از طرف ملت خود از نظر بهبود سریع و ملموس وضع زندگی اقتصادی و اجتماعی تحت فشار قرار گرفته اند مثمر ثمر واقع نخواهد شد .

با همگرایی بیشتر اقتصاد جهان وابسته تر شدن آن به جریان اطلاعات و دانش مهارت فنی و عملی، فشار بر دولتهای توسعه نیافته بیشتر خواهد شد.

بد نیست بدانیم طبق استدلال یکی از متفکرین برجسته مصر، جهان معاصر به دو دسته تقسیم شده است:

۱- دسته اول کشورهایی که از آستانه بحرانی عبور کرده و اطمینان دارند که می توانند نه تنها به سرنوشت خود بلکه بر سرنوشت کل جهان حاکم گردند.

۲- دسته دوم کشورهایی که پائین تر از حد بحران قرار دارند و برای آنکه بتوانند مجددا بر سرنوشت خویش کنترل داشته باشند هیچ امیدی ندارند، این دسته احتمالا درصد بالایی از رشد جمعیت جهان را به طور متوسط تشکیل داده و بدینوسیله بیش از پیش مطرود و مورد ظلم واقع می شوند.

چشم انداز این نوع اقتصاد می تواند دولتهای فزاینده ای را پدید آورد که فقط بازماندگان صحنه بین الملل باشند وجود این دولتهای بدون امکانات و فقری است که به طور بالقوه آماده تحکیم وحدت بر علیه غرب به شکل وسیع تری از مبارزه شمال و جنوب می باشند، طبق مدارک منتشر شده هنگامی که نظریه پیشرفت در قرن ۱۸ مطرح گردید شکاف ثروت بین شمال، جنوب به نسبت ۱ به ۲ بود، که پس از جنگ جهانی دوم حدودا ۴۰ به ۱ شد و امروزه نزدیک به ۷۰ به ۱ رسیده است و یک اقتصاد کاملاً جهانی شده و همگرا ساختارهای اجتماعی مبتنی بر تبعیض نژادی را در سطح جهانی تولید نموده که به عبارت

دیگر می توانیم بگوییم اختلافات طبقاتی به تدریج جایش را به شکاف طبقاتی داده است.

فشار برای برقراری دموکراسی تقریباً از سوی کلیه دولتهای فعلی که به حق فاقد مشروعیت دموکراتیک بوده و مورد مخالفت قرار گرفته است. (george.37.1993) این کشورها از ناحیه سیاست های تقسیم قدرت، تحدید اختیارات، بر دستگاه امنیتی، اصلاحاتی که جناح مخالف را تقویت می کند و یا برگزاری انتخاباتی که آنها شانس برنده شدن ندارند، احساس خطر ضعیف شدن میکنند، گروههای اجتماعی حاکم حتی آنهایی که مخالف رهبران فعلی هستند، ممکن است از تغییر و تحولات سیاسی بیمناک باشند زیرا وضعیت فعلی را که به نفع آنها است با شدت تمام دگرگون می سازد.

مفهوم غربی از دولت یک ملیتی هنوز هیئت توسعه یافته دیگری را برای اکثر دولتها مطرح می کند زیرا اکثر دولتها به هیچوجه تک ملیتی نبوده، بلکه متشکل از جمعیت های قومی و مذهبی متفاوت می باشند، در نتیجه این دولتها از جانب جنبش های تجزیه طلب و تندرو مورد تهدید قرار می گیرند و همواره به علت نادیده گرفتن حقوق اقلیت ها و نقض حقوق بشر مورد تهدید قرار می گیرند و همواره به علت نادیده گرفتن حقوق اقلیت ها و نقض حقوق بشر مورد مخالفت واقع میشوند، بعد از جنگ سرد جو بین المللی برای شرایطی با این ویژگیها شکیبائی بسیار کمی داشته و غرب در این راه خود را سرمدار مدافعه میداند. علاوه بر فشارهای جدیدی که از سوی جو بین المللی تحمیل می گردد تحت

چنین فشارهای داخلی یک عکس العمل سیاسی نسبت به نظام تحت سلطه غرب در حال گسترش بوده است که هنوز وسعت و عمق آن مشخص نیست، جنبش های اسلامی را یکی از برجسته ترین اشکال در بیان این عکس العمل ها میدانند. اگرچه اسلام گرایی برخی از این جنبش ها مضامینی چون نقش دولتهای غربی در تاریخ جهان اسلام را نیز میپذیرد اما تا اندازه های به خاطر رشد این تفکر است که پس از سقوط کمونیسم، غرب قطعاً با همین اسلام گرایی مقابله خواهد کرد، تحت چنین شرایطی به طور کلی بعید نیست که دولتهای رنج کشیده جهان سوم در جستجوی هماهنگی بیشتر در سیاست های خود برآیند تابوتانند در مقابل نظام کنونی که بر ضد منافع آنها است دوام بیاورند، در حالیکه این دولتهای محاصره شده در جستجوی رهبری برای خود هستند، ایدئولوژی اسلامی میتواند با پیشرفته ترین جنبش بین المللی از طریق بهره گیری از یک فرمول هم آهنگ مجموعه ای وسیع و مشخص از مخالفت ها را بر علیه غرب و سیاست های بین المللی تحت سلطه غرب را نشانه گیری نماید.

این جالب است که مخالفت روزافزون نسبت به ایده آلهای سیاسی غرب هم اکنون از قدیمی ترین و سازمان یافته ترین تمدنهای مختلف نشأت گرفته است همچنین این نیز جالب به نظر می رسد که سنگاپور، مالزی و چین در حقیقت از نظام اقتصاد بین المللی کنار گذاشته شده اند و هر چند که در حوزه سیاست و فرهنگ تا اندازه ای مورد تهدید واقع می شوند ولی هنوز در بسیاری از ابعاد تفکر اسلامی مواضع مشترکی اتخاذ می نمایند آنها از نظر تئوری در موقعیتی

هستند که می توانند با یک دلیل مشترک همراه با سایر دولتها به ویژه دولت ها
یاسلامی با فشارهای شدید غرب و ایدئولوژی غربی به مخالفت برخیزند.

اگر دولت های ناخشنود از بنیانهای اصلی روابط بین المللی دوران جنگ سرد
به سوی وحدت گام بر دارند کدام یک از دولتها درصدد رهبری بر می آید؟
ایران به عنوان اولین دولت اسلامی مدرن تنها کشوری است که چارچوب عقاید
اسلامی را پیرامون "آزادی مردم ستمدیده" به خوبی توسعه داده است، قاموس
سیاسی شیعه ایران به طور پیوسته از مفهوم "مستضعفین" آسیب پذیر در
مقابل "مستکبرین" به عنوان بخش از یک فقه اسلامی وسیع در زمینه آزادی
خواهی استفاده میکند در واقع در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی درسالهای اول پس
از پیروزی انقلاب اسلامی ایران چندین فرقه ایتولوژیک دربین اسلام گرایان
ایران باهم به رقابت پرداخته اند که همه آنها به تدریج از میدان خارج شده اند، در
سالهای نخست انقلاب اسلامی ایران مفهوم "مستضعف" به کلیه دولتهای
مستضعف جهان از طرف ایران تعمیم داده شد، اما این تفکر درنشر به خارج از
کشور با مشکلاتی مواجه گردید.

در سپتامبر ۱۹۹۳ میلادی ایران در پاسخ به اولین یادداشت تفاهم فلسطین و
اسرائیل چنین اظهار داشت. "غرب درصدد تحمیل یک نظام نوین در خاورمیانه
است و یادداشت تفاهم سازمان آزادی بخش فلسطین و اسرائیل اولین قدم برای
آن محسوب می شود، ایران نیز دراین شرایط نباید بیکار بنشیند.

یکی از راههای مقابله با دخالت امریکا تشکیل یک ائتلاف چند ملیتی از کشورهای آسیائی مانند چین و هندوستان است همچنین ایران میتواند باتشکیل یک ائتلاف از جنبش های اسلامی چپ گرا، ناسیونالیستی به مقابله با فشار زورگویی بپردازد. "(Middle East Mirror. 21sep. 1993)

کلیه اسلام گرایان توجه خاصی به ایران مبذول می دارند، زیرا این کشور در بیرون راندن یکی از متحدین اصلی غرب در خاورمیانه و حمایت از موفق ترین جنبش های چریکی مسلمان از جمله گروه های شیعه در لبنان که در بیرون راندن قوای غربی و اسرائیل از کشور خود در اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی شرکت داشتند عملکرد فوق العاده ای داشته است، اما تا چه اندازه سایر دولتهای اسلام گرا به دنبال همین نقش برای خود هستند جای بررسی است.

سودان به عنوان اولین دولت اسلامی سنی مذهب، تحت رهبری فعلی اسلامی، نظامی خود تاکنون تنها تاثیر ذهنی اندکی بر جای گذاشته است و فاقد امتیاز ثروت بین المللی است و به رغم تمایل آن مبنی بر پناه دادن رهبران اسلامی تبعید شد.

در منطقه "حسن الترابی" رهبر جنبش اسلامی سودان یکی از برجسته ترین سخنگویان به نفع اسلام گرایی در جهان امروز محسوب می شود، وی در خارطوم سلسله کنفرانسهایی را ترتیب داد و از احزاب اسلامی و سایر رادیکالهای سکولار ضد وضعیت موجود دعوت به عمل آورد که در اجرای برنامه خود بسیار ثابت قدم بوده و خود را بهترین سخنگوی جنبش های

اسلامی سنی در جهان اسلام می داند، حزب وی در سال ۱۹۸۹ میلادی در خارطوم از طریق یک کودتای نظامی به وسیله مقاماتی که با جنبش وی مرتبط بودند به قدرت دست یافت.

مساله سودان دقیقاً به این علت که اولین پیروزی اسلامی به وسیله کودتای نظامی بود حائز اهمیت است، این کودتا برای اسلام گرایان یک امر اتفاقی نبود. "ترابی" جنبش و اساس حمایت خود را برای مدت طولانی بر مبنای استراتژیک مردمی بنا نهاد، وی در احداث و بهره برداری از یک شبکه وسیع از بانکهای اسلامی با عربستان سعودی همکاری داشت، همین شبکه باعث شد که وی بتواند یک مبنای اقتصادی پدید آورد و سرمایه را در جهت حمایت از جنبش خود در بین طبقه تازه ای از بازرگانان و تجار به کار اندازد، وی زمانی در ارتش به ایجاد ارتباط پرداخت که رئیس جمهور وقت "نومیری" از وی درخواست کرد تا به فرمانداران نظامی فقه و تعالیم اسلامی را آموزش دهد وی در سراسر موسسات آموزشی ملی نفوذ کرد و بدین وسیله از پیروان ایدئولوژیک مشخص خود حمایت کرد و بدین ترتیب دانش آموزان پیرو او در طول سالهای دبیرستان به دانشگاه افسری راه یافتند.

بنابراین آنچه صرفاً یک جنبش اقلیت بود و هیچگاه نمی توانست با صندوق رای به قدرت برسد در یک موضع قوی قرار گرفت و با نفوذ در مراکز کلیدی کشور به قدرت رسید، این روش جدید، سایر جنبش های اسلامی در شمال آفریقا را به خود جلب کرده است.

استراتژی حکومت های اسلامی در برابر غرب

سوال مهمی که ذهن رهبران غربی را به خود مشغول داشته این است که حکومت های اسلامی هنگام به دست آوردن قدرت چه نوع سیاست هایی را در قبال غرب می توانند در پیش گیرند؟ همانطوریکه میدانیم، هیئت حکومت های اسلامی با نحوه به قدرت رسیدن آنها دقیقاً ارتباط دارد، و این سوالات باید جواب داده شود که:

- آیا قدرت آنها مطلق است یا به طور قراردادی سازمانی محدود می باشد؟
 - آیا تاسیس حکومت اسلامی از راه اتفاق آراء یا شدت عمل و یا از طریق ایجاد موانع است؟
 - کدام گروه از اسلام گرایان هستند، آیا آنها که از نظریه پردازان رادیکال اند یا سیاستمداران واقع بین؟
 - آیا حکومت جدید امنیت دارد یا پیوسته تحت تجاوزات داخلی و خارجی قرار می گیرد؟ ویژگیهای تاریخی، فرهنگی، ژئوپلیتیک آن کشور چیست؟
- پاسخ به این سوالها عمیقاً ماهیت رژیم اسلامی را متاثر می سازد، زیرا حتی از نظر ایدئولوژیک پیرامون موضوعاتی از این قبیل بحث قابل ملاحظه ای وجود دارد.
- اکثر موضوعات یاد شده در روابط با غرب به طور مستقیم اثر می گذارند، اگرچه پاسخ به چنین سؤالاتی، روانشناسی و ماهیت رژیم اسلامی را در رابطه با دولتهای خارجی به ویژه غرب عمیقاً تحت الشعاع قرار می دهد.

سیاست خارجی دست کم موضوعات ذیل را به طور اجتناب ناپذیری در بر می گیرد:

۱- سیاست نفت: به نظر نمی رسد که هیچ یک از رژیم های اسلام گرا با توجه به تولید و قیمت گذاری نفت، عملیات جاری را از ریشه تغییر دهند، کلیه کشورهای تولید کننده نفت برای به حداکثر رساندن درآمد، تحت فشارهای شدید قرار دارند به همین منظور تولید بیش از حد نفت نمی گذارد که قیمت آن به طور قابل ملاحظه ای صعود کند. بنابراین کشورهای اسلامی در توجه اصلی دولت به سیاست نفت تفاوت چندانی ندارند، چنانچه هر کشور نفت خیز مسلمان بخواهد از سلاح نفت در مقابل غرب به ویژه در زمینه بحرانهای منطقه ای استفاده نماید به احتمال قوی در این راه پیشگام خواهد بود.

۲- سیاست در قبال اسرائیل: آیا اسلام گرایان سیاست دولت را در مقابل اسرائیل پیش از آنکه به قدرت برند ادامه خواهند داد و یا آن را تغییر می دهند؟ آیا دولت مربوطه بر علیه اسرائیل جنگ می کند یا آن را به رسمیت نمی شناسد یا توجه بسیار کمی به آن مبذول خواهد داشت؟ و یا اینکه با آن سازش می کند؟ این سؤالات بخصوص در رابطه با جنبش اسلامی فلسطینی "حماس" مطرح است که در سال ۱۹۹۴ میلادی واقعیت سازش اسرائیل با فلسطین را پذیرفت و ترجیح داد که در انتخابات آینده دور خارج نشود، ایران نیز با آنکه به شدت مخالف روند صلح بود اما آمادگی پیدا کرد

که واقعیت سازش متحد نزدیک خود یعنی سوریه را با اورشلیم بپذیرد. تعداد معدودی از دولتهای اسلامی می توانند تحت هر شرایطی خطر جنگ با اسرائیل را قبول کنند و احتمالاً در چنین سیاستی تنها خواهند بود، اسلام گرایان فعال شواهدی عرضه می کنند که حضور اسرائیل همواره از نظر ایدئولوژیک بسیار بااهمیت باقی خواهد ماند، اما هرگونه عملی برای این مسئله باید برای مدت نامحدودی به تعویق افتد، با وجود این روابط دیپلماتیک کامل بین اسرائیل و هر دولت اسلامی بعید به نظر می رسد.

۳- تکثیر سلاحهای کشتار جمعی: بنا به تعریف دولتهای اسلامی شدیداً ناسیونالیست بوده و به سیاستهایی در جهت تقویت خود از جمله کاربرد سلاحهای پیچیده قراردادی و سلاحهای کشتار جمعی متمایل هستند، لیکن با توجه به واقعیت تکثیر سلاحها در دولتهای همسایه و در منطقه، امکان دارد این دولتها به خاطر منافع خود از موافقت نامه های بین المللی مبنی بر محدود ساختن توسعه تسلیحات تخریبی حمایت کنند.

۴- مسائل امنیتی: بعید به نظر نمی رسد که کشورهای اسلامی با دخالت کشورهای غربی یا خارجی در اقدامات امنیتی منطقه که به اعتقاد آنها دارای ماهیت امپریالیست نوین است به مخالفت بپردازند، در آینده منافع ملی هر کشوری به طور مسلم به عنوان شاخص در جهت گرایش یا عدم گرایش به مسائل امنیتی مطرح خواهد شد و به اصطلاح تفکر واقع گرایانه جای خود را به ذهن گرائی خواهد داد.

۵- بازارهای آزاد تجارت بین الملل: در اسلام در امور اقتصاد، تجارت، مالکیت خصوصی و یا هر نوع دارایی هیچ گونه کنترلی وجود ندارد، در این زمینه اکثر جنبش های اسلامی با غرب نقطه نظرهای مشترکی دارند، در عین حال، برخی اشکال رادیکال تر در تفکر اسلامی وجود دارد که تا امروز نتوانسته اند از یک ثبات ایدئولوژیک برخوردار باشند، به همین دلیل امکان موفقیت آنها بسیار بعید و شاید غیر ممکن باشد، زیرا تفکرات آنها در مکتب مارکسیسم ریشه دارد که ناکامی این مکتب نیز به اثبات رسیده است، در حال حاضر دو دولت اسلامی فعال از مالکیت خصوصی حمایت کرده اند که خود از یک بخش خصوصی فعال و حاکم برخوردار می باشند و هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کنیم چشم انداز سرمایه داری تمام عیار در اقتصاد رژیم های اسلامی در آینده بسیار دور، تفاوت چشم گیری داشته باشد.

در این مورد هشدارهایی وجود دارد، انگیزه های سیاسی در شرایط رویارویی سیاسی می تواند به آسانی موجب ضبط دارایی خارجی گردد، چنین اعمالی از فرهنگ سیاسی ریشه می گیرد نه از اسلام و امکان دارد میان دولتهای غربی در رژیم اسلامی در سایر زمینه های اختلافات شدیدی را به وجود بیاورد .

به طور خلاصه دلیل وجود ندارد باور کنیم که رژیم های اسلامی در اصل نمی توانند برای تجارت یا حتی سرمایه گذاری طرحهای قابل قبولی باشند، معذالک رژیم های اسلامی نسبت به حاکمیت عینی غرب بر نظام اقتصادی بین المللی

بسیار حساس خواهند بود و آمادگی بیشتری دارند که در مقابل برخی فشارها از سوی غرب ایستادگی نمایند، همچنین احتمال دارد رژیم های جهان اسلام در مورد موضوعات اقتصادی که اکثرا در حد سخن بر زبان جاری می شود به سمت همبستگی گرایش پیدا کنند.

خلاء های ژئوپلیتیک جهان اسلام

مرزهای اسلامی

مرزهای فرهنگی اسلام بخش وسیعی از جهان را دربر گرفته است، نیم دایره جهان اسلام سرزمینهایی را از تنگه جبل الطارق در ساحل اقیانوس اطلس از جانب غرب تا بالکان، دریای سیاه، سراسر قفقاز و جنوب روسیه، غرب چین، سراسر هند، امتداد برمه تا بنگلادش تا جنوب تایلند، مالزی و اندونزی و بخش هایی از فیلیپین را تحت پوشش قرار داده است، به عبارت ساده تر این نیم دایره از ساحل اقیانوس اطلس آغاز شده و تا سواحل غربی اقیانوس آرام به طور ممتد کشیده شده است. به این مجموعه سرزمینهای مسلمان نشین افریقا هم اضافه می شود، چه شرق افریقا و چه غرب آن.

اکثر تمدنهای هم مرز با اسلام، مسیحی هستند اما نه همه بلکه در شرق آسیا که اسلام با مذاهب هندوئیسم، بودائیسم و دین کنفوسیوس و در افریقا با ادیانی که

به اصالت روح معتقد می باشند، هم مرز است و طبق نظر اسلام گرایان، از جمله مناطق اصلی برای دعوت به اسلام به شمار می آیند.

افرادی مانند ساموئل هانتینگتن که در مورد اسلام نگرانی فرهنگی دارد، (هانتینگتن، ۱۳۷۴: ۲۷) از مرزهای خون آلود اسلام سخن می گویند، در حقیقت منظور آن است که در این مرزها در طول قرنهای زیادی اختلاف استراتژیک و فرهنگی صورت گرفته است، تنها این مرزها محل های بروز اختلافات نبوده اند، بلکه تاریخ جهان در سراسر آسیای شرقی، اروپای غربی، خاور نزدیک و پیش از اسلام، آفریقا و اگر سخن از عقاید قوم پرستی در میان باشد، اروپائیان سفید پوست به خاطر خونریزیهایی که در مبارزات خود به ویژه در قرن بیستم مرتکب شده اند همه و همه مملو از مرزهای خون آلود است، صرف نظر از ارزش احساسی، عبارت مرزهای خون آلود در مورد ماهیت چنین اصطحکاک هایی می تواند ایجاد گردد.

اما موارد اختلاف در سراسر مرزهای اسلامی نیاز به تجزیه و تحلیل دارد. مرزها از منطقه ای تا منطقه دیگر از نظر ماهیت چقدر با هم شباهت دارند؟ آیا احساسات و عواطف اسلامی ویژگی مشترک در ایجاد اختلاف و دشمنی است؟ در واقع عوامل متفاوت بسیاری وجود دارند که به طرق مختلف و در زمینه های گوناگون با هم ترکیب شده و باعث بروز اصطحکاک می گردد. اختلاف و دشمنی ها تنها محدود به مرزهایی نیست که اسلام با تمدنهای دیگر روبرو می باشد، بلکه تا نواحی داخلی خود جهان اسلام و البته تا داخل مناطق غیر اسلامی

نیز کشیده می شود میان اسلام و غیر اسلام در سراسر جهان چه نوع عکس العمل های وسیعی می تواند وجود داشته باشد؟ این عکس العمل ها را با قاطعیت می توان به شرح زیر طبقه بندی نمود. (fuller.236.1989)

- تجزیه طلبی و جدا کردن مناطق مسلمان نشین از مناطق غیر مسلمان.
- الحاق گرایی و تمایل به توسعه سلطه بر مناطق مسلمان تحت نظارت دولتی که از نظر قومی و مذهبی متفاوت باشد.
- خشم مسلمانان بر علیه حاکمیت و سلطه امپریالیستی که سابقا بر آنها اعمال می شد.
- خشم و تنفر مسلمانان از گروه های مذهبی و قومی به علت سلطه امپریالیستی که سابقا بر آنها اعمال می شد.
- اختلافات مرزی میان دولتهای مسلمانان و غیر مسلمان.
- تلاش برای دستیابی به قدرت توسط اقلیت های مسلمان در حکومت هایی که اکثریت آنها را غیر مسلمان تشکیل می دهد.
- سلطه اقتصادی حقیقی یا غیر حقیقی و تبعیض سیاسی که از سوی غیر مسلمانان بر مسلمانان اعمال می گردد.
- گرایش به دین اسلام و اشاعه آن در مناطق غیر مسلمان.
- ترس و نگرانی مناطق غیر مسلمانی که از ساختارهای اجتماعی ضعیفی برخوردار هستند از سازمانهای اجتماعی، اسلامی. حال باید دید که تماس

مسلمانان در مناطق مختلفه به چه نحو بوده است و چه کنش و واکنش هایی را به دنبال داشته است. جالب ترین این مناطق، حوزه مدیترانه است.

در قرن گذشته دریای مدیترانه اکثرا مرز میان استعمارگران و مستعمره ها یا فرمانداران و کسانی که تحت سلطه امپریالیسم اروپایی قرار داشتند بوده است. استعمار یک واقعیت عمده تاریخی در این رویارویی جغرافیایی است، تمایز استعمار در سراسر دریای مدیترانه از یک طرف با استعمار فرانسه در افریقا یا استعمار انگلیس در جنوب آسیا از طرفی دیگر این است که دریای مدیترانه با اروپا یک مرز دریائی مشترک و نزدیک دارد که نمی توان از مجاورت جغرافیائی این روابط صرف نظر کرد، مردم خاورمیانه به ویژه ساحل نشینان دریای مدیترانه حضور اروپا را در مدت طولانی تری نسبت به سایر مردم جهان تجربه کرده اند، دوره نوین در واقع موضوعات جدیدی را برای اختلاف و دشمنی در کناره آنها اضافه کرد از جمله مهاجرت، تکثیر سلاها، محدودیت تجاری و بحرانهای سیاسی. در غیر این صورت تقریبا هیچگونه اختلاف ارضی، الحاق گرایی یا تجزیه دولت بین اروپا و شمال افریقا نه وجود داشته و نه احتمال وقوع دارد، در سراسر منطقه مدیترانه به غیر از منطقه شرقی، مرزهای اسلام با کاتولیک رم بر خلاف سایر مذاهب عمدتا مستحکم بوده است.

نگرانیهای غرب در شمال افریقا چندان متوجه خود دین اسلام نیست، بلکه بیشتر متوجه اختلافات ناشی از مسایل شمال- جنوب بوده است که می تواند به طور منفی اروپای غربی را متأثر سازد.

همجواری اسلام و شبه جزیره بالکان وضع پیچیده تری دارد زیرا ترکیه کشوری است که اسلام از طریق آن با قسمت جنوب شرقی اروپا تماس پیدا میکند، روابط در این منطقه به علت حضور یک اختلاف فرهنگی مهم بین مسیحیت شرق و غرب مسئله را پیچیده تر میکند، همانطوری که می دانیم از نظر تاریخی توسعه مسیحیت شرقی در ارتباط بسیار نزدیک با قوم گرایی بود که باعث تکثر کلیساهای ارتدکس قومی، فرهنگی شد. کلیساهایی که به زبانهای مختلف عبادت برگزار می کردند.

بنابراین کلیسای ارتدکس با وجود دگرگونیهای بسیار ابزار عمدهای برای اشاعه ناسیونالیسم در منطقه شناخته شد که در ابتدا غالباً نسبت به رم و پاپ خصومت بیشتری نشان می داد تا نسبت به اسلام، پس از آنکه دشمنی آنها با رم به علت حمله عثمانی و اشغال سرزمینهای بالکان در قرن ۱۵ میلادی از بین رفت از کلیسای ارتدکس خواسته شد تا با فرمانداران عثمانی همکاری نزدیکی داشته باشند، در نهایت این کلیساهای ارتدکس بودند که به تشریح و حفظ هویت های ملی کمک کردند و مبارزه را برای استقلال سرزمینهای مختلف مسیحی در بالکان طی قرنهای ۱۹ و ۲۰ میلادی به جریان می انداختند بنابراین کلیساهای ارتدکس در جوامع خود یک تاریخ طولانی در روابط نزدیک و متخاصم با اسلام دارند. این تجربه در مناطق مختلف بسیار متفاوت است، زیرا رهبری فرهنگی در منطقه غربی دریای مدیترانه کاتولیک رم بود و فو امپریالیست های آنجا مسیحی بودند در حالیکه امپریالیست بالکان مسلمان بودند.

در مناطقی که امروزه کلیساهای بالکان نفوذ دارند این امر به وضوح احساس می شود که عالم مسیحیت هنوز در مقابل اسلام قرارداد، سرزمینهای مرزی بین مسیحیت و اسلام در شرق احتمالا نمایانگر شدیدترین و حساس ترین نقطه اختلاف فرهنگی مسیحیت با اسلام در صحنه جهانی است در اینجا نوعی میراث استعماری وجود دارد اما به گونه ای دیگر زیرا نه تنها این فرهنگ با یکدیگر در تضاد و مخالفت بودند بلکه جمعیت های مسیحی در طول قرن ها از امپراطوری مسلمان عثمانی فرمانبرداری می کردند بنابراین روابط نابرابر بین حاکم و محکوم از ویژگی های این منطقه است.

نخست اینکه امروزه حاکمیت مسلمانان بر مسیحیان به حدی تغییر کرده است که در برخی از دولتهای بالکان در پاره ای از موارد سطوح عالی تر آموزشی و فنی بر سطوح مشابه در دولتهای مسلمان برتری دارند. روابط بین ترکیه و بلغارستان، ترکیه و یونان، ترکیه و صربستان ارتدکس و حتی رومانی همه یک بار تاریخی از گذشته به همراه دارند این حقیقت به علت یابی برای بیدار شدن مجدد انگیزه ها برای جنگ بوسنی کمک می کند فروپاشی امپروپطوری شوروی سابق در اروپای شرقی موجب شدت اختلافات در بالکان شد در این منطقه نه تنها کارهای ناتمام بسیاری بین مسیحیان منطقه (صربهای ارتدکس بر ضد کرواته های کاتولیک) باقی ماند بلکه عنصر اسلامی هم داخل معرکه شد.

مسلمان بوسنی و مسلمان (کوزو) در جایی که صربستان بر علیه آلبانی وارد جنگ شده است برای عکس العمل شدید آماده هستند. مساله الحاق اراضی نیز

همچنان بین ترکیه، یونان، ترکیه و بلغارستان و ترکیه و ارمنستان از جمله برخی ادهای ارضی مسیحیان بر علیه ترکیه حل نشده است شعله های دشمنی و خصومت نه تنها بین مسیحیان و مسلمان بلکه بین کاتولیکها و ارتدکس ها نیز نشانگر آن است که اسلام در جنگهای بالکان تنها عامل تعیین کننده نیست. علیرغم از بند رها شدن امیال مذهبی در بالکان امریکا و برخی از کشورهای اروپایی اساسا ماهیت مذهبی مشکلات بالکان را بدون تغییر رها کرده اند برخلاف انتظار اکثر مسلمانان غرب برای قربانیان مسلمان بوسنی بیشتر از قربانیان کرواتهای کاتولیک و مسیحیان ارتدکس صرب که به اوضاع مسلط بودند اظهار همدردی کردند به وضوح غرب سکولار و مدرن این موضوع را عمدتا به جای آنکه از روی همبستگی مذهبی قضاوت کند از روی مبنای عینی تر ابعاد حقوقی انسان دوستانه آن مورد قضاوت قرار می دهد.

بنابراین عدم ملاحظه خویشاوندی قومی از ناحیه امریکائیه و اکثر اروپائیان غرب در مبارزه مزبور "غرب بر ضد اسلام" بسیار با اهمیت است علاوه بر فاکتور های تاریخی و روانی نگرانیهای اصلی در منطقه بالکان جنوب شرق اروپا و قفقاز غالبا ارضی است برخلاف مرز آفریقای شمالی با اروپا که دورنمای قابل ملاحظه ای از وقوع جنگ یا جنگ نگرانی است در شبه جزیره کریمه تاتارهای مسلمان کریمه که به طور گروهی توسط استالین در جنگ دوم جهانی تبعید شده بودند اکنون استرداد زمین های خود را درخواست دارند که دردست روسها و اوکراینی ها قرار دارد .

اما در کریمه جنگ میان خود مسیحیان، روسها و اوکراینیهای مقیم کریمه از شدت بیشتری نسبت به جنگ میان تاتارهای مسلمان و مسیحیان برخوردار بود، در قفقاز، ارامنی‌های ارتدکس بامسلمانان آذربایجان در جنگ بودند که بیشتر بر سر موضوع جدید الحاق ناگوار نوقره باغ است. بنابراین اختلاف ارمنستان و آذربایجان بیشتر ارضی است تا مذهبی، درست مانند سایر اختلافات ارضی در منطقه قفقاز به ویژه جنگهایی که در گرجستان رخ داد که معمولا بین مسیحیان (آنجاریها و اوست‌ها) بود تا بین مسلمانان و مسیحیان.

نگاهی به مناطق بحران زا در جهان اسلام

یکی از بزرگترین تحولات در جهان اسلام پیامدهای فروپاشی شوروی سابق در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بود زیرا جهان اسلام در دوران حکومت شوراهای به دلایل نقشی که رهبران کمونیست طی هفتاد سال حکومت خود در مناطق مسلمان نشین ایفا کرده بودند در این مناطق اسلام اصولا شکلی سنتی بدون تظاهرات دینی برقرار بود ولی به محض آزاد شدن این سرزمین‌ها تحول بزرگی در این کشورها ایجاد گردید و بهمین علت بعنوان شمال جهان اسلام در تقسیم بندی جهان اسلام لحاظ شدند. (Ezzati.209.1999) و به دو دلیل این مناطق ویژگیهایی را پیدا کردند که جزو مناطق بحران زای اسلام منظور گردیدند از جمله اینکه اولاً بخشی از استراتژی نظامی روسیه هستند و

ثانیا وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در اکثر کشورهای این منطقه موضوع را کاملاً پیچیده نموده است.

امروزه در آسیای مرکزی و قفقاز بدترین اصطحاک ها به جنگ داخلی تاجیکستان مربوط است که ماهیت ایدئولوژیک قومی و منطقه ای داشته و تقریباً به خود مسلمانان منحصر است، یعنی بین ازبکها و تاجیکها و یا بین خود تاجیک ها، روسیه اصولاً فقط یک مرز خارجی با اسلام دارد، مرزهای آن با قزاقستان مسلمان دورنماهای پنهانی برای بروز مخالفت بین روسهای ارتدکس و قزاقهای مسلمان دارد و دلایل آن صرفاً ناسیونالیستی و بر سر اراضی و قدرت است و ربطی به مذهب ندارد، قزاقها در واقع درک و شناخت ضعیفی از اسلام داشته و در اصل دستیابی مجدد به سلطه قومی قزاق به سرزمین و دولت خود را می خواهند، در حال حاضر درحکومت فعلی، قزاقها فقط پرجمعیت ترین اقلیت (۴۲ درصد) را تشکیل میدهند زیرا سیاست های قبلی روسیه بر اسکان دادن روسهای قوم گرا در سرزمینهای قزاقستان مبتنی بوده است، اسلام در این اختلاف نیز هیچگاه دخالت نکرده است.

در اینجا نیز الگوهای آشنا و کلاسیک روابط استعماری عمیقاً مورد تنفر و انزجار قربانیان قبلی قرار گرفتند این همه مسلمانان تنها قربانیان امپریالیسم روسیه نبودند، سایر ملیت های ستمدیده در شوروی سابق از جمله اوکراینها، بلاروسها، مردم بالتیک، گرجیها و ارمنه که همگی مسیحی هستند نیز همین نگرانی را دارند.

مسائلی از قبیل سلطه اقتصادی روسیه و نابرابری تاریخی قزاقها در مقابل روسها همچنین به اختلاف قزاقها دامن زد، گرچه هم اکنون قزاقها برای اولین بار در مقامی هستند که می توانند در قزاقستان بر ضد حقوق و مقام روسها و به نفع قزاقها تبعیض قائل شوند، اما پس از مدتی احتمالاً بر سر قدرت در قزاقستان بین قزاقها و روسهای قومگرا که ۳۹ درصد جمعیت را تشکیل می دهند یک برخورد جدی رخ خواهد داد، این رویارویی در حال حاضر کماکان جزئی است، چنانچه مناسبات امروز روسیه به طور آشکار در مورد بنیادگرایی اسلامی جای نگرانی دارد.

این امر نه تنها به طور بالقوه جمهوری های سابق مسلمان را در مقابل روسیه قرار می دهد، بلکه باعث اشاعه رفتارهای تجزیه طلبانه در بین جمعیت های مسلمان در خود اتحاد روسیه خواهد شد.

روسیه عمدتاً در تاتارستان، باشکورتستان و همچنین در شمال قفقاز در این رابطه بر سر یک دو راهی قرار دارد، اول اینکه از حضور قدرت اسلام به عنوان یک عامل بالقوه ضد روس در منطقه بیمناک است و در عین حال در جستجوی ایفای یک نقش اساسی در جهان اسلام، از جمله در خاورمیانه می باشد (عزتی، ۱۳۷۶، ۱۱۰).

بنابراین مرزهای فرهنگی بین روسیه و مسلمانان با میراثی از امپریالیسم و توسعه طلبی دو طرفه دارای مشکلات پیچیده و حل نشده است، آنها به ویژه شاهد خواهند بود که روسیه و همسایگان جدید مسلمان آن، پس از امپراطوری

به سوی مراحل ناشناخته‌های از مناسبات دو جانبه سوق خواهند یافت. اگر در پیشینه ژئوپلیتیک اثری از رقابت فرهنگی میان دو بلوک عظیم فرهنگی مسیحیت روسیه، اسلام و ارتدکس و سرزمینهای ترک زبان مسلمان از جمله ترکیه وجود دارد، چنانچه هر کدام از این مراکز در صدد سلطه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی بر قفقاز و آسیای مرکزی برآیند بعید نیست که این رقابت مجدداً بروز نماید، بویژه آنکه آسیای مرکزی در حال حاضر دارای یک هویت فرهنگی اسلامی بسیار غنی تر و به مراتب وسیع تر از زمان امپراطوری شوروی سابق می باشد.

امروزه آسیای مرکزی و همچنین کشورهای ایران، افغانستان و پاکستان به عنوان بخشی از مفاد استراتژیک آسیای مرکزی در مقابل روسیه قرار دارند که اگر به اندازه کافی به تکامل برسد می تواند یک هویت مذهبی کاملاً قوی کسب کند. در اینجا جالب است متذکر شویم که طبق مبنای اسلامی بر اختلافات فرهنگی روس، قزاق تقریباً هیچ تأکیدی نرفته است، اما اسلام و ارتدکس روسیه می توانند وارد صحنه شوند، چنانچه این اختلافات به نقطه اوج خود برسد هر گروه قومی به عمق فرهنگ خود پی برده و نمادهای مشروعیت و اصالت فرهنگی را بیرون خواهد کشید تا ادعاهای خود را به اثبات برساند. مواردی از مذهب کلاسیک برای پشتیبانی از اهداف سیاسی حتی در زمانی که مذهب در مبارزات اولیه دخالت بسیار ناچیزی داشت با دقت تمام به کار گرفته شده است. بنابراین مطرح شدن موضوع اصطحاکاک جدی با اسلام در مرزهای

روسیه از بیرون دنیای اسلام نشأت گرفته است ولی ناگزیر به وسیله اسلام گرایان به عنوان یک سلاح قوی اختلافات مربوطه را تشدید می کند.

علاوه بر ابعاد اقتصاد و ارضی اختلافات روسیه با مسلمانان در آسیای مرکزی مساله روانی، فرهنگی نیز مطرح می باشد، از قرن ۱۲ تا ۱۵ میلادی روسها خود تحت سلطه مغولهای تاتار بودند که بعدا به یک تمدن اسلامی ترک، مغول و تاتار درست در جنوب سرزمین روسی خود توسعه یافتند، روسیه برای قرنهای بر علیه این نیروهای ترک و تاتار در حال جنگ و توسعه بود، بنابراین خاطرات مردم روسیه به یک خطر مهم از ناحیه اقوام زردپوست آسیائی می رسد که نه تنها شامل چین، بلکه قدرت و سلطه اقوام اسلامی بر جنوب می باشد.

حال باید به سرزمینهای مسلمان نشین چین نیز مروری داشته باشیم زیرا این کشور روزها به سرعت روابط خود را با کشورهای مسلمان آسیای مرکزی و خاورمیانه سنتی گسترش می دهد، با وجود اینکه چین یک کشور مسیحی نیست، یکی از نقاط برخورد بالقوه با اسلام به شمار می رود، جمعیت مسلمان چین با قومیت ترک موسوم به ترکان "اویغور" بسیار قابل ملاحظه است و آنها در بخش غربی این کشور ساکن هستند آنها از نظر فرهنگی بسیار نزدیک به ازبکها در مرز شوروی سابق می باشند، این قوم طی سالهای طولانی از "پاکسازی قومی" و فشارهای ناشی از اسکان به اجبار چینی های "هان" در منطقه در رنج بودند، اقوام "اویغور" استقلال کامل از چین یا دست کم خود مختاری بیشتری را خواهان است با تضعیف رژیم کمونیستی چین در پکن تمایلات تجزیه طلبانه از

ناحیه ترکستان چین به موازات اهداف مشابه در همسایگی آن یعنی تبت رشد کرد، چنانچه قوم "ایغور" برای استقلال طلبی در یک مبارزه جدی شرکت جویند وقوع جنگ کاملاً امکان پذیر است، در ترکستان چین مسئله اصلی اسلام نیست، بلکه جریان یک جنبش آزادیخواه ملی مانند تبت های بوارکی و مغولها است .

در حال حاضر اسلام به عنوان یک عامل بالقوه رشد کرده هویت ناسیونالیست "ایغور" را تحکیم بخشیده و از این رو به عنوان یک ویژگی فرهنگی دیگر آنها را از چینی ها "هان" متمایز می سازد. قوم "ایغور" حتی پرجمعیت ترین گروه مسلمان را در چین تشکیل نمی دهد، بیش از ده میلیون مسلمان در "هیو" وجود دارد که زبان چینی را مانند زبان مادری صحبت می کنند و از نظر ظاهر، طرز لباس و بسیاری از آداب و سنن از چینی های "هان" به سختی قابل تشخیص هستند، با وجود این، ایشان خود را بر مبنای مذهب، کاملاً یک ملیت و گروه قومی جدا در چین می دانند. (Muslim, 1991)

مراکز آنها در سراسر چین پراکنده است، اما بیشترین تعداد آنها در استان "فینگ سیا" در قسمت شمال و در مرکز چین یافت می شوند، قوم "هیو" احتمالاً بر حقوق خود به عنوان یک اقلیت پافشاری زیادی دارد، با رشد موضوعات ملیتی در چین حتی اگر تجزیه طلبی یک هدف واقع بینانه نباشد.

قوم "هیو" به طور آشکار و فعال به صورت یک گروه بسیار آگاه علاقمند به توسعه روابط با سایر جوامع مسلمان درخواهد آمد، اما از نظر تاریخی این قوم

تاکنون نزدیکی چندانی با "اویغورها" که آنها را که یک گروه قومی کاملاً متفاوت می دانند، نداشتند.

سقوط رژیم کمونیستی در پکن موجب بروز سوالاتی خواهد شد، از جمله اینکه چگونه مردم "هیو" در صحنه نوین سیاسی برای خود جایگاهی ترتیب می دهند؟

احتمال وحدت بیشتر اسلامی فرصت های آنها را برای رشد روابط خارجی افزایش می دهد. در این منطقه، اسلام دارای یک ماهیت تجزیه طلب و در مبارزه های ارضی به ویژه سرزمینهایی که منابع نفتی غنی دارد موثر خواهد بود. انزجار و خشم از حکومت امپراطوری "هان" در گذشته نیز یک عامل بالقوه به شمار می رفت. بنابراین، مسلمانان همواره فاقد سرزمین و قدرت بوده اند، جمعیت آنها در هندوستان با تاسیس یک حکومت اسلامی مستقل در غرب و شرق پاکستان (بنگلادش امروز) و یا مهاجرت تعداد بسیاری از مسلمانان هند ی به پاکستان و بنگلادش به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافت.

امروزه مسلمانان فقط ۱۲ درصد از کل جمعیت هندوستان را تشکیل می دهند، قبل از تجزیه هندوستان، در اثر کاهش نسبی جمعیت آنها تنش های همگانی همچنان باقی ماند، حزب کنگره هند در صدد بود تا به مسلمانان به خاطر وفاداری درازمدتشان به حزب امتیازات فرهنگی بدهد، درحالیکه احزاب ناسیونالیست هند از دادن این امتیازها خشمناک شده و تصمیم گرفتند که کل کشور را تحت سلطه هندوان درآورند.

پس از ۴۰ سال دشمنی میان پاکستان مسلمان نشین و هند با اکثریت هند و روابط هر چه تیره تر شد، و حتی در برخی از موارد وفاداری مسلمانان هند در اختلافات بین هند و پاکستان زیر سوال رفته است، این اختلافات، اساساً مذهبی می باشند، زیرا مسلمانان هند یا هندوها به طور نزدیک و در حد قابل ملاحظه ای به استثنای مذهب از فرهنگ، غذا، موزیک و حتی زبان مشترک بهره مند هستند، هیچ اختلاف قومی از اختلاف مذهبی بی بهره باقی نمی ماند، روابط بر اساس قدرت نیز از مهمترین عوامل اختلاف محسوب می شود، بیش از ۱۰۰ میلیون مسلمان در هند به زندگی تحت عنوان یک اقلیت مذهبی محکوم هستند، برای آنها به علت اینکه، بسیار پراکنده هستند کمترین شانسی وجود ندارد که جدا شده و یا در منطقه ای در داخل کشور اعلام خود مختاری نمایند. از آنجا که اسلام بر اهمیت برپایی یک جامعه متحد تحت اصول اسلامی تاکید دارد، این نوع وضعیت اقلیت برای مسلمانان هند، به ویژه تحت حکومت خودکامه هندوان رنج آور است.

رشد ناسیونالیسم قدرتمند و حتی احزاب میهن پرست متعصب در هند، بدون هیچ راه حل مشهود چشم انداز یک جنگ واقعی و خونریزی عظیم تری را قریب الوقوع کرده است، هند از معدود کشورهای جهان است که در آن جمعیت عظیم مسلمانان به غیر از مهاجرت چاره ای ندارد.

ایالت جامو و کشمیر در هند که دارای اکثریت بسایر با نفوذ مسلمان می باشد تنها منطقه وسیعی است که پتانسیل تجزیه طلبی در آنجا واقعی و

بالاست، شورش مسلمانان در کشمیر به علت نارضایتی های عمیق کشمیری ها در حال پیشرفت است و با حمایت پاکستان و اقدامات امنیتی خشونت بار و خامی که به طور کلی توسط حکومت بر علیه آنان اعمال می شود، بیشتر تحریک می گردد.

مخالفت پیوسته هند مبنی بر اجازه هرگونه رای گیری در منطقه تحت نظارت سازمان ملل برای سالها علت اصلی اختلاف هند و پاکستان بوده است، امروزه مطمئنا کشمیر مسلمان به جدایی بی درنگ خود از هند رای خواهند داد اما نه لزوما برای اتحاد با پاکستان، این مسئله بسیار تحریک کننده است و غالبا علت اصلی جنگهای هند و پاکستان در گذشته به شمار می آید، اکثر هندیها به ناچار این انزجار مردم کشمیر را برای حفظ یکپارچگی کشور چند قومی هند یک اصل بدیهی ضروری در نظر می گیرند، بنابراین تجزیه طلبی مسلمانان نه فقط در کشمیر که هند نیز یک فاکتور محسوب می شود.

هند در سال ۱۹۹۲ میلادی با اسرائیل روابط دیپلماتیک برقرار کرد و به طور عمومی همکاری خود را با آن رژیم بر علیه بنیادگرایی اسلامی اعلام نمود، هند همینطور در مورد پنج کشور تازه استقلال یافته مسلمان آسیای مرکزی در همسایگی خود نگران است، زیرا موجب تحکیم "پایه های استراتژیک اسلامی" در پاکستان شده اند و بدین ترتیب جایگزین آسیای مرکزی سابق می گردد که تحت سلطه شوروی سابق رسماً طرفدار هند و غیر مذهبی بود.

هر چند دولتهای آسیای مرکزی درصدد برقراری روابط نزدیک با هند می باشند، اما دهلی نو درمورد رشد بالقوه بنیادگرایی در آنجا رشد و نقش سیار کشورهای اسلامی در اقتصاد و سیاست آسیای مرکزی نگران است.

به طور خلاصه شبه قاره هند در آینده موارد اختلاف بسیاری با اسلام خواهد داشت که نمی تواند از مشکلات اسلام در غرب به طور کامل جدا باشد، مساله اصلی آن است که هندوئیسم به جای مسیحیت، دشمن اصلی اسلام و از نظر مسلمانان متجاوز شمرده می شود، مشکلات مزبور عبارتند از: مشکلات کشمیر، مشکلات مذهبی، مشکلات سیاسی-روانی که میراث سلطه پیشین مسلمانان متعاقب آن سلطه هندوها بر مسلمانان است و بالاخره مشکلات نظامی هند در مقابل پاکستان.

شرق جهان اسلام و مزیت های ژئوپلیتیک آن

اسلام نسبتاً دیرتر به منطقه جنوب شرق و شرق آسیا وارد شد، نفوذ اصلی آن در اندونزی و با بالاترین روند جمعیت مسلمان در جهان و در مالزی است که نیمی از جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می دهند، گروههای کم جمعیت تر مسلمان در نواحی جنوبی تایلند و فیلیپین اسکان دارند.

اندونزی از زمان استقلال به این طرف حکومت کاملاً سکولار داشته است و رهبری این کشور در جستجوی پرورش یک ایدئولوژی ناسیونالیست قومی و

سکولار بوده که ابزاری برای همگرایی جمعیت های مختلف این کشور به سوی یک جمعیت ناسیونالیست یکپارچه باشد.

اگرچه این ایدئولوژی نسبت به جنبش سکولار آتاترک در ترکیه با جنگ طلبی بسیار کمتری همراه بود ولی در مدت طولانی بین آن "ایدئولوژی دولتی" و تمایلات اسلامی بسیار افراطی تر از سوی جنبش های اسلامی یک تنش پنهانی وجود داشته است، اسلام گرایان و بدون شک بسیاری از اشخاص، شاکی هستند که چرا از اکثریت مسلمان کشور خواسته شده است تا به خاطر اختلافی که با اقلیت های غیر مسلمان دارند اسلام را به عنوان دین ملی در نظر نگیرند، بنابراین برای ترک "ایدئولوژی ناسیونالیست قومی و سکولار" تحریکاتی به نفع اسلام وجود دارد که این امر برای آینده سکولاریسم اندونزی یک آزمایش مهم بوده است.

مانند هر جای دیگر در جهان اسلام، تلاش برای مدرنیزه کردن و نفوذ قدرتمند فرهنگ غربی جابه جایی ها و ناراحتی های فرهنگی و روانی را موجب شده است رشد جنبش های اسلامی را در مقابل تشویق می کند، تاثیر های خارجی از ناحیه لیبی، عربستان سعودی و دیگر کشورهای نفت خیز اسلامی احساس غرور کرده و درصدد حمایت بیشتری از دولتهای مسلمان در خصوص امور بین الملل برآمده اند.

بنابراین برای رشد پیوسته اتحاد مسلمانان زمینه های مستحکمی وجود دارد، در هر حال مردم اندونزی با اکثر سیاست های بحرانی و ستیزه جویی دنیای

عرب آشنا نبوده و هویت سیاسی و منافع ژئوپلیتیک خود را کاملاً جدا می دانند. (Jones, 23, 1989)

مالزی با نیمی از جمعیت مسلمان و مالایا نسبت به برخورد های مذهبی و قومی در جامعه چند قومی و چند مذهبی خود بسیار حساس اند. موقعیت اقتصادی مالزی به فرونشاندن این برخوردهای فرهنگی بالقوه شامل نابرابری قابل ملاحظه در موفقیت اقتصادی مالزی به ویژه بین طبقات بازرگان چین و جمعیت مالزی، کمک می نماید. جالب توجه این است که مالزی در حال تبدیل شدن به یک محل احتمالی برای اتحاد پیروان این کنفوسیوس و منتقدان اسلامی فرهنگ غربی و ضعف های قومی اجتماعی آن می باشد.

بنابراین ریشه های کلی اصطحاک بین اسلام و غیر اسلام جنوب شرقی در رقابت داخلی میان جمعیت های مسلمان و غیر مسلمان بوده است که اغلب بر حسب قوم می باشد تا مذهب و از نیازی برای تشکیل یک جبهه قوی فرهنگی در مقابل قدرت اقتصادی و فرهنگی جوامع چینی و هند نشات می گیرد، در تایلند و فیلیپین انگیزه های قومی برای تجزیه طلبی وجود داشته و اسلام نیز به عنوان یک ابزار فرهنگی در این رقابت به خدمت گرفته شده است.

تنش های ضد غربی در آسیای جنوب شرقی، نسبت به غرب جهان اسلام از شدت کمتری برخوردار است و لیکن این تنش ها به طور آشکار بر علیه سلطه غرب بر موسسات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و بین الملل می باشد. با آنکه اسلام بنیادگرا در آسیای جنوب شرقی نسبت به غرب جهان اسلام کمتر توسعه

یافته ولی به رغم اختلافات فرهنگی موجود از ریشه های مشترک بسیاری برخوردار است، در سالهای آتی به احتمال قوی اسلام به طور قابل ملاحظه ای بر نفوذ خود خواهد افزود، حتی اگر قادر نباشد به وسیله اکثریت آرا قدرت را به دست گیرد.

رشد اسلام، مانند هر جای دیگر، مشروط به توانائی دولتها در برطرف ساختن نیازهای اقتصادی، اجتماعی و روانی مردم در موقعیت های انتقال به وضعیت جدید و تحولات سریع و کلی است.

اسلام و حوزه جنوبی دریای مدیترانه

اساسا دریای مدیترانه در حکم گسل بین دو ادیان اصلی مسیحیت و اسلام است و در این رابطه قاره افریقا بازیگر اسلامی این جبهه است.

امروزه قاره افریقا یکی از متشنج ترین مرزهای میان اسلام و جهان مسیحیت را تشکیل می دهد، اسلام برای ادیان مسیحیت و یهودی کاملاً احترام مذهبی قایل است، ولی توجهی به مذاهب معتقد به روح نداشته و آن جوامع را مناطق اصلی برای گرایش به اسلام می داند، بنابراین اسلام سریعاً به سمت جنوب و بخش جنوبی صحرای افریقا پیشرفت کرده است.

کشوری مانند سودان میان شمال مسلمان و جنوب با مذاهب معتقد به اصالت روح و تا بخشی هم مسیحی شکاف ایجاد کرده است، از زمان استقلال سودان در سال ۱۹۵۶ میلادی کماکان بین این دو منطقه جنگهای سختی درگرفته است و

رژیم اسلام گرای فعلی درصدد "اسلامی کردن" و عربی کردن کل قسمت جنوب برآمده است، این دو جریان از جمله ابزارهای بسیار قدیمی هستند که چند سال پیش اسلام را در سودان در صدر قرار دادند.

اسلام نه از طریق غلبه و سلطه جویی، بلکه به وسیله گرایش انجمن های برادری، بازرگانی و مذهبی به این دین در افریقا پر نفوذ گردید، در حقیقت فعالیت انجمن های برادری در سراسر افریقای جنوبی و شمالی از این بخش نشأت گرفته است، در لیبی مانند مراکش، گروه های خاص در توسعه اسلام به سمت جنوب نقش داشته اند، توسعه اسلام به سمت جنوب قطعاً شامل توسعه نفوذ سیاسی بوده است که اکثر کشورهای افریقائی از آن استقبال نکردند.

اسلام همچنان در کشمکش های محلی بر سر قدرت موثر بوده است، نیجریه که به مناطق اسلام گرایان و مسیحی تقسیم شده است نیز در چنین جنگی درگیر است، بسیاری از اسلام گرایان نیجریه درصدد تبدیل این کشور به یک کشور اسلامی می باشند که این امر از سوی ایران و عربستان سعودی مورد تشویق قرار گرفته است. احتمال می رود که کشمکش داخلی بر سر این موضوعات رو به فزونی گذارد.

اوگاندا نیز از طریق مشابه تحت تاثیر قرار گرفته است، اتیوپی روابط میان مسلمانان و مسیحیان را بهبود بیشتری بخشید، اما این مساله هنوز حل نشده است و بدون شک هدف تندروهای اسلامی باقی خواهد ماند، اصطحاک های موجود در این برخوردها ممکن است در دهه های آینده شدت بیشتری بگیرد

خاصه آنکه با وارد شدن افریقا در جداسازی اختلافهای قومی و مرزی، این مسئله عمدتاً برای سالهای زیادی پس از استقلال افریقا همچنان حل نشده باقی ماند، اسلام احتمالاً یک عامل مهم در مسئله تجزیه طلبی در سراسر قاره افریقا خواهد بود، در اکثر موارد اسلام در صورت اصلی خود به میزان اختلافات قومی برخاسته از هویت مذهبی، مبنایی برای تجزیه طلبی نیست. بنابراین در افریقا موضوعات جنگ بر سر قدرت داخلی، تجزیه طلبی و گرایش به اسلام نشانگر برخورد اسلامی است، گرایش به سوی اسلام در افریقا نسبت به سایر نقاط جهان برجسته تر است.

قدرت اجتماعی و فرهنگی اسلامی احتمالاً به جوامع مسلمان نشین توان بیشتری را در کشمکش های قومی، فرهنگی این قاره می بخشد به ویژه در رابطه با جوامع غیر مسلمان که در بسیاری از موارد محلی هستند و از نظر اختیار اجتماعی ضعیف تر می باشند.

اسلام در آمریکا

با نگاهی به توزیع مذاهب در قاره امریکا به سادگی در خواهیم یافت که اسلام صرفاً در امریکای شمالی توزیع و تراکم قابل ملاحظه ای دارد و در دیگر بخش های امریکا از جمله حوزه کارائیب و امریکای جنوبی قابل بحث نیست.

در چند دهه اخیر اسلام رشد قابل ملاحظه ای در آمریکا شمالی داشته است به طوریکه پس از مسیحیت به صورت دومین دین جهانی درآمده است، رشد

اسلام ناشی از مهاجرت تعداد بی شماری از مسلمانان و گرایش آمریکاییهای
افریقای تبار به سازمانهای مسلمان سیاه می باشد.

جمعیت جنبش اسلامی در بین امریکائیهای افریقائی تبار در حالیکه کاملاً و به
طور آشکار ضد یهود و نژادپرست است یک منبع مهمی از انضباط و قوانین
اجتماعی را در اختیار جوامع فقیر قرار می دهد که ساختار های خانوادگی آنها
فرو ریخته است.

اسلام ساخته و پرداخته مهاجران مسلمان به آمریکا با جریان اصلی فرهنگ
آمریکائی و سکولاریزه شدن آماده هم آهنگی است، در عین حال نقش اسلام در
بین امریکائیهای افریقائی تبار احتمالاً از پویائی بیشتری برخوردار است به
طوریکه با موسسات اجتماعی بانفوذ و وابسته به کلیساهای مسیحی در رقابت
بوده و همچنین با یک تمایل فراگیر دیگری به تجزیه طلبی که در بین
امریکائیهای افریقائی تبار در سالهای اخیر مشاهده شده است مرتبط می باشد.

این بعد بحث آفرین اسلام آمریکای شمالی، از طریق یک جنبش اسلامی کاملاً
جدید به تنش های وسیع تری در زمینه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی
در داخل جامعه امریکا پیوند خورده است، بنابراین برخوردهای جهان اسلام
متعدد و متنوع بوده و شامل دو فرقه اصلی مسیحیت و فرهنگ های بودایی
هند و کنفوسیوس می باشد، اسلام به عنوان یک مذهب نه تنها ریشه مخالفت
نیست بلکه در دنیای مملو از اختلافات قومی و مذهبی به عنوان یک عامل موثر
در اکثر موارد با قوم گرایی ترکیب شده است، ریشه های فرهنگی بین الملل و

نیرومند اسلام به آن این امکان را می دهد که فراتر از سایر مذاهب جهان و حتی بین المللی کسب کند.

این نیروی اضافی می تواند گروههایی را به هم نزدیک کند که وحدت جمعی در بین آنها کمتر احساس شده است.

تحلیل ژئوپلتیک شیعه در پیرامون مرزهای جغرافیایی ایران

مقدمه

برای ورود به بحث و تجزیه و تحلیل ژئوپلتیک شیعه نیاز بر این است که ما به سیر تحولی شیعه در بخش خاور نزدیک بزرگ بپردازیم و توزیع جغرافیایی مذهب شیعه را در مناطق مختلف مورد بررسی قرار دهیم. امروزه بیش از یک میلیارد نفر از جمعیت جهان را مسلمانان را تشکیل می‌دهند و از میان ۱۰ الی ۱۲ درصد شیعه هستند.

انقلاب اسلامی در ایران و جنگ داخلی لبنان مسئله شیعه را بعنوان یک عامل ژئوپلتیک مطرح کرده است. منطقه خلیج فارس جایی که در سه چهارم آن ذخایر نفتی جهان انباشته شده تقریباً هفتاد درصد آن شیعه هستند. بنابراین شیعه در متن و قلب بسیاری از مشاجرات منطقه ای و بین المللی قرار دارد و تشیع به عنوان مذهب اقلیت، مذهب طرد شدگان و مذهب زجر کشیدگان مطرح بوده و در عین حال به موازات تحولاتش یک دید پیش گویانه از جهان و تاریخ را ترویج کرده است.

از بدو ورودش به جهان به صورت مذهبی انقلابی درآمده است و تشیع مذهبی است دارای تقسیمات بسیار متنوع. این مذهب از اولین قرن پیدایش به فرقه نابرابر و یا سرنوشت مختلف تقسیم شده است. زیدیه که امروزه در یمن ساکنند، شیعه هفت امامی که با عنوان اسماعیلیه شناخته می شوند و بالاخره شیعه دوازده امامی

که در حال حاضر در ایران لبنان، و عراق وجود دارد بنابراین، جهان شیعه یک جهان غیر یکپارچه است و حالت ایران نباید ما را به رویا فرو برد.

صرف نظر از شناخت کمی که در مورد شیعه وجود دارد بازگشت ناگهانی این مذهب بعنوان عامل روابط بین الملل در پایان این قرن دو رویکرد را در عین واحد می طلبد: یک رویکرد کلی، زیرا با وجود تمام فرق شیعه بالاخره یک شیعه کلی وجود دارد.

رویکرد دوم بررسی فوق العاده تجربی هر کدام از وضعیتها و ویژگی های تک تک جوامع شیعی میباشد. قسمت اول درصدد نشان دادن ویژگی خاص ایران است در حقیقت ایرانی بودن و شیعه دو واقعیت هستند که با یکدیگر متناسبند ولی نباید آنرا با هم اشتباه گرفت. تمام ایرانیان شیعه نیستند و تمام شیعیان هم ایرانی نیستند.

قسمت دوم سعی می کند علیرغم آنچه تصور می شود نشان دهد که چگونه مذهب شیعه به صورت یک پدیده عربی درآمده و باقی مانده است، هر چند که مسئله تقسیم فرق مختلف در تشیع عربی نیز وجود دارد. در اینجا نباید به ارتباط میان عربیت و تشیع ژئوپلیتیک کم بهاء داده شود. بسیاری از شیعیان در مناطق نفت خیز زندگی می کنند از این به بعد در خاورمیانه و خاور نزدیک چه در سیاست داخلی و چه در روابط خارجی هیچ چیز بدون توجه به واقعیت های شیعی انجام نخواهد پذیرفت. اقتدار شیعه تنها در پیشگویی مذهبی نیست بلکه در زیر سوال بردن قدرتمندان و در وفاداری نسبت به مبارزه علیه بی عدالتی هاست، تشیع هر

چند از نظر جغرافیایی در یک منطقه پراکنده اما خیلی محدود قرار گرفته ولی مبارزه ای را دنبال میکند که ادعای جهانی دارد و بر مسئولین سیاسی است که این واقعیت را درک کنند صلح در خاورمیانه و حتی در جهان به طور اساسی به اداره این نیروی جدید بین الملل یعنی جوامع شیعی بستگی دارد و شیعه علیرغم خشونت‌ها، شکنجه ها یا جنگها نه ضعیف و نه مضمحل شده است.

ژان پی یر شومان" در کتابش اشاره کرده است که مرکز ثقل جهان عرب از بیست سال پیش، از مدیترانه به خلیج فارس منتقل شده است یعنی از مناطق کاملاً سنی به مناطق کاملاً شیعی.

فرق شیعه

تمام شیعیان معتقدند که منصب خلافت باید به علی(ع) پسر عموی پیامبر و همسر فاطمه(ع) می رسد. ثمره ازدواج علی(ع) با دختر پیامبر (ص) دو پسر به نام های حسن(ع) و حسین(ع) بود.

امام حسن(ع) طالب قدرت نبود ولی این مطلب مانع از آن نشد که او را زهر ندهند و نکشند. برادرش امام حسین(ع) هرگز تسلیم معاهده ای نشد که معاویه با امام حسن(ع) بسته بود(جریان امام حسین(ع) یک جریان جدای از معاهده صلح امام حسن(ع) است که زمانی دیگر اتفاق افتاد) و نهایتاً در حادثه معروف "کربلا" به شهادت رسید.

این حادثه بعدها هسته مرکزی تشیع را تشکیل داد و با این شهادت به نظر می رسید که مذهب تشیع از نظر سیاسی از بین رفته باشد. چهارمین امام، فرزند امام حسین(ع) از قتل و عام کربلا زنده باقی ماند و در زمان حیات از طرف برادر ناتنی اش زید مورد اعتراض قرار گرفت و او بعدها با زهر به شهادت رساندند از همین جا نطفه تشیع زیدی بسته شد. تشیع زیدی فقط پنج امام را به عنوان جانشینان پیامبر به رسمیت می شناسند.

تشیع زیدی اولین شکاف درون تشیع محسوب می شود. ششمین امام، جعفر بن محمد(ع) که وی را نیز با زهر به شهادت رساندند فقه شیعه را تدوین کرد.

برخی از پیروان ایشان اسماعیل را بعنوان جانشین او انتخاب کردند و برخی دیگر موسی را به جای او ترجیح دادند آنهایی که اسماعیل را انتخاب کردند را اسماعیلیه یا هفت امامی می نامند. در این زمان بقیه جامعه شیعه شاخه دیگری از ائمه را پذیرفتند. این شاخه به امام دوازدهم مهدی(عج) ختم میشود.

شیعیان معتقدند که او پنهان شده و از دیدها غایب گشته است، این غیبت ریشه و اساس تشیع امامت است. شیعه انتظار آخرالزمان و بازگشت امام را می کشند .

این بازگشت کم و بیش بعنوان پایان تاریخ و پیروزی خدا در سرنوشت بشریت تلقی شده است . قرن یازدهم میلادی شاهد تغییری در نظام جوامع شیعی بود و در واقع برای اولین بار شیعیان به قدرت دست یافتند .

فاطمی ها که همان شیعیان اسماعیلی بودند بر مصر حکم می راندند، شیعیان امامیه در بعلبک استقرار یافتند و قرمطی ها نیز که از فرقه اسماعیلیه بودند از بحرین

خلیج فارس را کنترل می کردند. عکس العمل اهل سنت که مترصد زمان بودند بالاخره با حذف این سلسله ها ماجرا را پایان دادند و شیعیان برای گریز از حملات اهل سنت به مناطق کوهستانی پناه بردند. تنها تغییر مهم از دورنمای شیعه در عصر جدید پذیرش شیعه دوازده امامی به عنوان مذهب ملی از سوی سلسله صفویه در قرن شانزدهم میلادی بود. و تا قرن بیستم بجز فضای سیاسی ایران، اسلام اهل سنت در همه پیروز بوده است.

ویژگی عمده تاریخ اسلام در زمینه ژئوپلتیک از هزار سال پیش به این طرف سرکوبی شیعه بوسیله اهل سنت است بجز یک استثناء و آن هم فتح ایران توسط مذهب تشیع در عصر جدید است و بدین ترتیب از بیش از هزار سال پیش جهان شیعه کهکشانی را تشکیل میدهد که در آن تقسیمات بین گروهها پیچیده و متنوع است و مذهب تشیع با این تحول تاریخی هر شکلی که گرفته باشد بعنوان منبع تفکرات فردی و جمعی باقی مانده است و قادر به ایجاد انفجارات مهیب و سنگینی است.

پایان قرن بیستم، تقسیم بندی دیرینه تشیع را بر هم نزنده است با این وجود استعمارگرایی و استعمار زدایی همراه با توسعه اجتماعی و اقتصادی به آزادی مردم شیعی منجر شد.

آزادی سرزمین شیعی مدیون توسعه شهری بود و این توسعه نیز با رشد اقتصادی ایجاد شد.

در عصر جدید موقعیت تشیع در ایران، نسبت به دیگر مناطق شیعی خاورمیانه یک استثنائی است دلیل آن این است که در قرن شانزدهم میلادی سلسله ای بنام صفوی مذهب شیعه امامیه را اجباری کرد. این اجبارها در مورد همه بکار برده نشد در حواشی آن مذهب همانند امروز جمعیت‌های غیر بومی سنی مذهب وجود داشته است.

تنها با تأسیس سلسله قاجار بود که میان ایرانی بودن و تشیع دوازده امامی همانندی انجام شد. اولین پذیرش محصول قدرت سیاسی (سلسله صفوی) و دومین پذیرش نتیجه فعالیت روحانیت بود و ساختاری شدن روحانیت به یمن کد بندی قوی اجتماعی بود.

در قرن نوزدهم مجتهدین تشکلهای دقیق و سلسله مراتب سختی را برقرار کردند همزمان این ایده به تقویت نفوذ روحانیت برجسته در میان مردم امپراطوری انجامید از این زمان شیعیان ایران وجوهات را بدون اینکه به دولت بدهند مستقیماً به دست روحانیت می رسانند. روحانیت شیعه قرن نوزدهم تقویت شد و نقش مهمی را در کنترل مردم و ایجاد فاصله بین مردم و حکومت ایفا کرد. توسعه منظم ثناتر مقدس یعنی تعزیه از کارهای روحانیت است. طی این قرن روحانیت شیعه خود را به عنوان ضد حکومتی و سلطنت قاجار معرفی کرد. پس از سالهای ۱۸۸۰ ایران بتدریج به صورت نیمه مستعمره قدرت های بزرگ آن زمان درآمد. روحانیت شیعه در مقابل ضعف حکومت کم کم از فاز مذهبی خارجی و به فاز سیاسی وارد شد. از

سال ۱۹۱۴ ایران عرصه تاخت و تاز و جریان‌های مختلف شد. شمال ایران به صورت میدان نبرد میان ترکها و روسها درآمد.

در سال ۱۹۱۹ گیلان در شمال ایران بصورت یکی از جمهوری‌های شوروی درآمد در همان سال شاه به انگلستان رفت تا قراردادی امضاء کند که عملاً ایران را تحت سلطه بریتانیای کبیر قرار می‌داد این توافق نامه مورد تنفر مردم، طبقه سیاسی و همچنین روحانیت قرار گرفت و به دنبال آن کودتایی بوقوع پیوست و رضا خان به قدرت رسید. وی متأثر از تجربه آتاترک بود، سیاستی با عنوان ناسیونالیسم لائیک را برای تغییر حکومت و جامعه ایرانی پیشینه خود ساخت که با مقاومت مذهبیون مواجه شد. جنگ دوم جهانی مجدداً باعث اشغال ایران شد و رضا شاه به خاطر ابزار علاقه به آلمانها مورد سوء ظن قرار گرفت و مجبور به استعفاء شد.

پسرش محمد رضا در سال ۱۹۴۱ به پادشاهی رسید و تا سال ۱۹۷۹ در این مسند باقی ماند. او تمام رویایش این بود که از ایران قدرتی جهانی متکی به یک ارتش قوی بسازد و به این امر توجه نداشت که همین نوگرایی موجب می‌شود که تمایلات شورش گونه جامعه در اعماق وجودش بروز و ظهور پیدا کند.

سیاست مدرنریزه کردن موجب گسترش بی عدالتی‌ها می‌شد و برای کنترل این بی عدالتی‌ها سرکوب مردم به شدت دنبال می‌شد.

مذهبیون مخالف تبعید شدند. خصوصاً آیت الله خمینی که به نجف در عراق تبعید شد. در این زمان روحانیت شیعه با توجه به توانی که برای بسیج داشت به نظر می رسید که مصمم شد تا درصدد مبارزه برآید بقیه حوادث مشخص است. شانزدهم ژانویه ۱۹۷۹، شاه ایران را به مقصد مصر ترک می کند، انقلاب امام خمینی پیروز می شود شیعه ایرانی دیگر آن نیروی ضد حکومتی نیست که در قرن نوزدهم ظاهر شد، این شیعه مانند زمان پهلوی در موضع غقب نشینی نیست، شیعه در حال حاضر درصدد حکومت است و به زودی به صورت یک قدرت مطلق در می آید. پیروزی امام خمینی در ایران مهمترین حادثه تاریخ تشیع است.

سیاست خارجی دو سویه انقلاب اسلامی ایران

از سال ۱۹۷۹ قدرت منطقه ای ایران سیاست ویژه و جدیدی را در پیش گرفت که تداوم همان سیاست سنتی کشور یعنی حفظ نفوذ و پیشگیری در مقابل رقبای سنتی می باشد. اولین هدف این دیپلماسی محتاطانه، امنیت داخلی و در نتیجه ثبات مرزها می باشد بخش دوم ایران ادعای رهبری جهانی انقلاب اسلامی بنام یک اتحادیه شیعی را دارد.

در انقلاب اسلامی، هدف اول دیپلماسی، حفظ قدرت منطقه ای ایران و فاصله گرفتن از رقبای سنتی اش بوده است. در قرن بیستم ایران مورد هجوم روسیه و سپس شوروی سابق، انگلیس و ترکیه بوده است.

ایران با استفاده از این تجارب و با دلهره مداوم از تهدید حکومتها و ملت‌های اطراف موقعیت ژئوفیزیک خود را به صورت کشوری که همیشه محاصره شده، احساس و درک کرده است. امروزه ایران انقلابی احساس می‌کند که محاصره شده است از طرف ترکیه در آسیای میانه از طرف عربستان که رقابتش در خلیج فارس با تقابل اهل سنت متعصب سعودیها و شیعیان ایران تشدید شده‌است.

پاکستان که به عنوان یک قدرت نسبتاً طرفدار آمریکا تلقی شده که از نظر شیعیان سرنوشت مطلوبی ندارد.

ایران در اقدامات دیپلماتیک خود ترجیح میدهد بر جوامع شیعی غیر ایرانی تاکید کند تا بر مردمی که از نظر نژادی ایرانی هستند.

این اتحادیه شیعی بعنوان هدف و وسیله دیپلماسی ایران درعین حال بیان‌کننده حرکت انقلابی است که ایران اسلامی در آرزوی گسترش آن به سراسر جهان اسلام است. اسلام شیعی نسبت به ملی‌گرایی خوش بین نیست زیرا ملت(به مفهوم ملی‌گرایی) می‌تواند موجب لغزش در جامعه اسلامی باشد. همانند کمونیستها شیعیان اعتقاد دارند که روزی دولت ملی با پیروزی نهایی تشیع و اسلام زایل خواهد شد.

در مرحله اول باید دولت ملی را تقویت و تشیع را نهادینه کرد تا روزی که پیروزی شیعه تضمین شود. این پیروزی بعدها موجب استحاله گروه‌های ملی ارث شده و از غرب به نفع یک جامعه منطبق با خواسته‌های پیامبر خواهد شد.

در واقعیت این استدلال سریعاً نقض شد، بهترین مثال آن جنگ عراق-ایران است که طی آن ایران مورد هجوم عراق قرار گرفته بود برای بیرون راندن اشغالگر عکس العمل های ملی از خود نشان داد و در مرحله دوم ایران امید داشت که شیعیان عراق علیه صدام حسین قیام کنند ولی به هیچ وجه نشد، از نظر جغرافیای مذهبی نفوذ ایران بر جهان تشیع اساساً در مناطق شیعه دوازده امامی اعمال می شود و در ایران فقط یک مدیریت حاکم است و آن حاکمیت تشیع است .

تشیع قادر است از طریق دولت ایران با اکثر کشورهای جهان یک شبکه دیپلماتیک طبیعی برقرار کند جلوه ای از ژئوپلیتیک ایران که تاکنون بخوبی مورد علاقه و نظر قرار نگرفته است بکارگیری تمام امکانات در جهت تقویت دولت ایران است که در نتیجه به تقویت تشیع می انجامد. در بهار ۱۹۹۵ شایعه دستیابی قریب الوقوع ایران به سلاح هستهای بالا گرفت.

روزی که گسترش مذهب تشیع به کمک سلاحهای هسته ای تداوم یابد چه اتفاقی رخ خواهد داد، آیا دستیابی به سلاح هستهای به توسعه طلبی ایران پایان خواهد داد؟ یا برعکس.

با طرح این سوال باید اذعان کرد که با تغذیه فکری جامعه ایران، آیت الله ها ضمن کنترل جامعه و دولت ایران، تنها چهره مذهبی و روحانی به کشور نداده اند بلکه آنها پایه های یک ایران شیعی را برای قرون آینده پایه ریزی کرده اند. باید متقاعد شویم که یک ایدئولوژی هنگامی که به قدرت حکومت مجهز شود به سادگی نمی میرد.

آذربایجان بر سر دو راهی

کشور آذربایجان از استانهای سابق ایران بود که روسیه در سال ۱۸۲۸ با عهدنامه ترکمنچای آنرا تصاحب کرد. در ابتدای قرن، کشف نفت در باکو چهره جامعه را تغییر داد. ۷۵ درصد از مردم آذربایجان را شیعیان تشکیل میدهند. مذهب تشیع در دو سوی مرز در زمینه اجتماعی تقریباً به یک روش عمل می کند. در آذربایجان شیعیان دارای روحانیتی هستند که نسبت به روحانیت ایران کمتر سازمان یافته است. معضل آذربایجان به جهت گیری کلی ملت و احتمالاً متحدینش مربوط می شود.

آذربایجان که به زبان ترکی نزدیک به زبان کشور ترکیه تکلم می کنند در عین حال به دلیل تعلق به تشیع خود را از ترکها جدا احساس می کنند.

دومین احتمال ایناست که آذربایجان در چهارچوب جامعه کشورهای مشترک المنافع به سوی روسیه باز گردد روسیه بخاطر منافعش سعی می کند نفوذ ترکیه در آذربایجان را محدود کند. اما تحولات آذربایجان به واقعیتهای منطقه ای و تضاد میان آذربایجان و ارمنی ها خصوصاً در منطقه قره باغ علیاً نیز بستگی دارد.

سومین جهت گیری احتمالی درازمدت آذربایجان با ایران مربوط می شود در دید اول اهمیت گذشته و همبستگی فرهنگی نشان از این دارد که این فرضیه محتمل ترین فرضیه هاست. اما اولاً این شیعه دوازده امامی با هفتاد سال تبلیغات شوروی والحادی همراه بوده است و عمیقاً لائیک شده است.

درمورد همبستگی های نژادی، فرهنگی و مذهبی گذشته نیز باید گفت که این همبستگی شرط لازم الجرا و غیر قابل اجتنابی را ایجاد نمیکند فاز طرف دیگر تهران از اینکه نفوذ شیعه در آذربایجان را بیش از حد تحریک کند، خوداری می کند.

زیرا نگرانی اساسی ایران حفظ وحدت کشور است. بنابراین ایران محتاط به نظر می رسد و خیلی درصدد حمایت از ناسیونالیسم آذری نیست و این بدان معنا نیست که نفوذ مذهبی در سطح نخبگان شیعی وجود ندارد. اینها ابهامها و پیچیدگی های روابطی است که بر سر راه اتحاد ایران شیعی و آذربایجان شیعی وجود دارد به این پیچیدگی داخلی، پارادوکس حمایت ایران از ارمنی ها درمواجهه آذریها و ارمنی ها را باید اضافه کرد .

معضل آذریها قدرتهای منطقه ای را در مبارزه بر سر اعمال نفوذ وارد میدان کرده است، نفوذی که امریکا از آن غایب نیست. و اینکه اکثریت آذریها شیعه هستند دلیلی بر آن نیست که آرزوی پیوستن به دامن ایران اسلامی را داشته باشند. همچنین تکلم آنها به زبان آذری نیز دلیل نیست که حاضر شوند تحت الحمایه اقتصادی یا سیاسی ترکیه جدید قرار گیرند. نهایتا آذربایجان از اینکه دوباره به عنوان کشور اقماری امپراطوری جدیدی چون روسیه درآید اجتناب می کند. بدین ترتیب باید گفت آذربایجان آنقدر شیعه است که طرفدار کامل ترکیه نشود، به اندازه کافی شیعه نیست تا کاملا طرفدار ایران باشد اما به اندازه کافی عناصر شیعی را در خود دارد تا اینکه به صورت کشور اقماری روسیه جدید درنیاید.

مذهب هزاره ها شیعه اثنی عشری است. تشیع هزاره ها یک مذهب مردمی است که بر اساس اعتقاد به تعدادی روحانی متدین پایه گذاری شده است.

تا پایان قرن نوزدهم پشتون های سنی با سرکوبهای خونین سعی کردند هزاره ها را مطیع گردانده و سرزمینهایشان را تصاحب کنند.

در سال ۱۹۱۹ میلادی در زمان حکومت امین اله که برای مدرنیزه کردن افغانستان اقدام به مشارکت دادن اکثریت جوامع غیر پشتون کرد فرصت نوعی اعاده حق برای جامعه هزاره پیش آمد. در افغانستان استقرار تدریجی کمونیسم در سال ۱۹۷۹ به قیام بزرگی منجر شد هزاره ها نیز شرکت داشتند و رشد آگاهی ملی در جنگ افغانستان تاثیر مهمی داشت و موقعیت استراتژیک مناطق هزاره نشین به هزاره اهمیت قابل توجهی بخشید.

اما تنها با مقاومت در مقابل شوروی و حکومت کمونیستی افغانستان نبود که آگاهی جدید مردم هزاره ها را به عامل اصلی بحرانها و آینده سیاسی افغانستان تبدیل میکند این دوره جدید از تاریخ افغانستان را باید با مبارزه بین گروههای نژادی تبیین کرد که این گروهها نماینده چهار گروه بزرگ پشتون، تاجیک، ازبک و هزاره ها هستند. در سال ۱۹۹۲ مسائل افغانستان هنوز تا حدی ساده بود ازبکها، تاجیکها و هزاره های شیعه در مقابل بازگشت سلطه پشتونها ائتلافی را شکل دادند. هزاره ها به عنوان عنصری مهم در جبهه ضد پشتون قرار گرفتند. تقویت هویت هزاره تقویت حضور ایرانیان را در پی داشته است در سال ۱۹۹۴ شاخه ازبک به

رهبر پشتون، حکمتیار می پیوندد و عربستان کمکهایشان را به حزب سنی پشتون بنام "اتحاد" افزایش میدهد بدین ترتیب رقابت بین ایران و عربستان در قلب افغانستان گسترش می یابد در پایان سال ۱۹۹۴ ما شاهد ظهور پدیده غیر منتظره ای موسوم به طالبان یا دانشجویان اسلامگرا هستیم که هدفشان تصاحب افغانستان به نفع پاکستان با یک دولت متحد است.

علویان ترکیه

اغلب مردم نمی دانند که تقریباً یک چهارم از جمعیت از جمعیت ترکیه شیعه هستند اما متفاوت از ایرانیان، آنها دارای روحانیت سازمان یافته نیستند.

پیام تجدید گرایی آتاترک با بعضی از موضوعات علوی در مورد تغییر جهان همخوانی داشت از این زمان علویان حامی مهمی برای کمالیسم شدند بعد از جنگ تغییرات اقتصادی در اجتماعی ترکیه دو نتیجه بر جامعه علوی داشت، از طرفی این جامعه شروع به مهاجرت به درون کشور کرد از طرف دیگر علویان احزاب سیاسی چپ و سندیکالیسم ترک را به قدرت رساندند و بدین ترتیب مذهب علوی به موثرترین متحد مسلک لائیک کمال تبدیل شد.

دیگر پارادوکس جامعه علوی علاقه به زبان ترکی است و زبان عربی را بعنوان زبان مذهبی رد کرده اند .

آخرین پارادوکس مذهب علوی این است که ساختار تقویت کننده ناسیونالسیم ترکیه شامل اقلیت مهمی است که نه از ترکها بلکه از کردها تشکیل شده است .

علویان شیعیانی هستند در جهان سنی و کردهایی هستند در جهان ترک.

در ترکیه گروه شیعه دیگری بنام بکتاشی ها نیز وجود دارد آنها به طور اساسی در محیطهای شهری یافت می شوند. نقش مهمی در تاریخ امپراطوری عثمانی بازی کرده اند.

بکتاشی ها که در دیرها سازماندهی شده بودند با گسترش رویکرد جدیدی از تشیع خود را از علویان متمایز کردند از این نظر که هر کسی می توانست به آن ملحق شود.

امروز بکتاشیه در ترکیه و همچنین بالکان باقی مانده است.

تشیع ترکیه به طور مضاعف حاشیه ای است: هم نسبت به سنی ها و هم نسبت به تشیع دوازده امامی که در ایران عمل می شود همچنین به دلیل موضوعات خداشناسی که ترویج می کند و از تشیع رسمی خیلی فاصله دارد در حاشیه قرار گرفته است.

امروزه علویات از انزوای اجتماعی خود خارج و از نظر جغرافیایی محصور شده اند همچنین در کشوری که مذهب اهل سنت غالب است این جهان شیعی می رود تا به صورت یک عامل مهم در صحنه سیاسی ترکیه درآید.

شیعیان شبه قاره هند

در قرن هیجدهم امپراطوری طغرل بر کشوری چند مذهبی و چند نژادی حکم راند، تاثیر ایران بر سلسله مغول خود را با نوعی گسترش تشیع دوازده امامی نشان داد. در عصر جدید هند مانند آسیای مرکزی یکی از زمینه های مهم نفوذ فرهنگ ایرانی شد و در قرن هیجدهم در هند دو نوع شیعه یافت می شد شیعیان دوازده امامی . در شمال مناطقی نه چندان دور از مرز کنونی هند و پاکستان. جمعیت دوم شیعی(اسماعیلیه) حضور زیادی در کناره های غربی هند و جنوب پاکستان دارند این اسماعیلیه شامل مستعلی ها و نزاریها است.

مستعلی ها از خاندان خلافت فاطمیون هستند که "بوهارا" نامیده میشوند و در منطقه بمبئی متمرکز هستند و حاکمیت آقاخان را به رسمیت نمی شناسند. در هند و پاکستان اسماعیلیه های شاخه نزاری خجه نامیده می شوند و شیعیان امپراطوری هند تا زمان استقلال به طور مضاعف در اقلیت بودند.

در سال ۱۹۴۷ به دنبال استقلال اعطاء شده از سوی بریتانیای کبیر تجزیه هند بر پایه مذهب نتایجی بود که در برای جوامع شیعی پیش آمد، یک بخش از آنها در پاکستان غربی و یک اقلیت کم در پاکستان شرقی که بنگلادش نامیده شد استقرار پیدا کردند.

امروزه موقعیت این شیعیان به این شرح است: در پاکستان تعداد آنها بین ۲۷ تا ۳۵ میلیون نفر برآورد شده است. در هند جمعیتی حدود ۲۵ میلیون نفر هستند که خود نیز به دو جمعیت دوازده امامی و اسماعیله تقسیم شده اند. شیعیان در معرض

حرکتهای افراطی هندوها هستند که هیچ تفاوتی میان آنها و سنی ها قایل نیستند همزمان این شیعیان از طرف حرکتهای افراطی سنی مذهببان نیز در معرض هجوم دشمنانه و گاه خونین قرار می گیرند.

در حال حاضر منحنی خشونت مسلحانه به سطح کاملاً خطرناکی رسیده و شیعیان و سنی ها در مساجدشان در حمله به یکدیگر تردید به خود راه نمی دهند، رژیم پاکستان که هم اکنون از درگیریهای نژادی در منطقه سند به ستوه آمده نگرانی اش را نسبت به تحریکات جوامع شیعی پنهان نمی کند حتی اگر این تحرکات واکنشی به خشونت‌های سنی ها باشد.

هند که از رویارویی سنی ها و هندوها از پای در آمده نیاز به ظهور یک فرقه گرایی مذهبی اضافی ندارد. الگوی شیعیان پاکستان و هندوستان نشان می دهد که برای یک جامعه شیعی هر جا که باشد به محض اینکه در مجاورت یک اکثریت سنی قرار گیرد زندگی کردن حقیقتاً مشکل خواهد بود.

شیعیان آسیای مرکزی

اقلیتهای شیعی که از کانون مرکزی تشیع دور هستند به طور پراکنده در آسیای مرکزی زندگی می کنند. این اقلیت ها سه بخش هستند:

اسماعیلی های بدخشان افغان، اسماعیل های بدخشان تاجیک و مسخطهای ازبکستان. در افغانستان قبل از اشغال شوروی سابق اسماعیلی ها جمعیتی حدود دویست هزار نفر داشتند عملاً هیچ صحبتی از آنها به میان نمی آید.

در سال ۱۹۲۹ میلادی به جای امین اله سلطانی روی کار آمد که دشمنی خود را با شوروی پنهان نمی داشت استالین برای مقابله با او بخشی از منطقه ازبکستان را جدا کرد و جمهوری تاجیکستان را بوجود آورد. در همان سال منطقه بدخشان علیا برای کنترل و هدایت اختلافات نژادی و مذهبی این منطقه ایجاد شد و در غرب این منطقه اسماعیلی ها و در شرق آن قرقیزها قرار داشتند.

پس از خروج شوروی از افغانستان اسماعیلی ها مواضع سیاسی بسیار نزدیکی به مواضع ازبکها را گرفتند. پس از سال ۱۹۹۲ اقلیت اسماعیلیه عضو جبهه ضد پشتون شد. در تاجیکستان پس از استقلال از شوروی شاهد رویارویی اتحادهای فرقه ای غیرمنتظره شد. در مقابل نو کمونیستها، جبهه ای میان اسماعیلی های تاجیک و نیروهای لیبرال و ترقی خواه شکل گرفت که اسماعیلی های جنوب بدخشان تاجیک به آن پیوستند.

یک اقلیت شیعی که در آسیای مرکزی یافت می شود دارای سرنوشتی پیچیده تر و غم انگیزتر است. مسخطها همان گرجی هایی هستند که در قرن هفدهم مسلمان شدند بدشانشی آنها این بود که در مناطق جنوبی گرجستان نزدیک مرز ترکیه مستقر شده بودند، در سال ۱۹۹۴ استالین آنها را از ترس اینکه نقش ستون پنجم را

به نفع ترکیه بازی نکنند به ازبکستان تبعید کرد آنها در دره فرغانی مستقر شدند و پس از پایان جنگ دائما خواهان بازگشت به گرجستان بودند.

پس از فروپاشی شوروی دولت شورادنازده همیشه از بازگشت این جمعیت به گرجستان امتناع می کرد مسخها همواره در فرغانی انتظار بازگشت به سرزمین میهن اصلی خود را می کشند می کنند. حضور تشیع در آسیای مرکزی پدیده ای ژئوپلیتیک نیست این حضور فوق العاده کم رنگ و کوچک و در عین حال در خور توجه است علیرغم ابعاد کوچک این جوامع، کارکرد مکانیسم های اخراج و تبعید اقلیت های شیعی توسط اکثریت سنی به عنوان عامل اصلی که باید به توضیح آن پرداخت باقی می ماند.

پارادوکس عراق

در حال حاضر تقریباً پنجاه درصد جمعیت عراق تشیع امامیه هستند و اگر فقط جمعیت عربی را در نظر بگیریم هفتاد درصد آنها شیعیان تشکیل میدهند در حالیکه تشیع همیشه در اقلیت سیاسی بوده است. این پارادوکس از کجا ناشی می شود؟ شکل گیری سرزمین کنونی عراق محصول اقدامات انگلستان است.

انگلستان در سال ۱۹۲۰ میلادی بانی تصویب توافقات سایکس-پیکو در کنفرانس سان رمو بود، بدین ترتیب لندن توانست با سه ولایت بصره، بغداد و موصل کشوری بنا کند که راس آن سلسله هاشمی را قرار داد. این کشور جدید به

امپراطوری بریتانیا امکان ایجاد ارتباط خلیج فارس، امارات، دریای سرخ، دریای مدیترانه و مصر را فراهم می ساخت.

در سال ۱۹۲۰ میلادی حاکمیت یک سلسله و یک بورژوازی سنی، شورش شدید شیعیان را برانگیخت که توسط بریتانیا شدیداً سرکوب شد. اتحاد مثلث - هاشمی - انگلیسی تا زمان استقلال این کشور در سال ۱۹۳۰ میلادی ادامه یافت.

با شروع جنگ سرد عراق به معاهده بغداد پیوست، اندک زمانی بعد انقلاب ناصری در عراق بوقوع پیوست و عناصر تجدد گرا و لائیک را در چارچوب حاکمیت سنی در عراق به قدرتی رساند مردم شیعه عراق تحت تاثیر روند توسعه اقتصادی، مهاجرت به داخل عراق را شروع کردند. از طرفی دیگر، فقر شدید توده های شیعی عراق بخشی از آنان را مجبور کرد که با احزاب چپ عراقی بر علیه روحانیت شیعه متحد شوند.

روحانیت شیعه از کمونیسم الحادی به همان اندازه ترس داشت که از رژیم جدید لائیک. در سالهای پایان دهه پنجاه به فکر ایجاد یک حزب سیاسی افتادند این حزب نام "دعوه الاسلامیه" به خود گرفت این حزب علیه کمونیسم و حزب بعث لائیک شکل گیری و هدایت شد و به زودی به عنوان نشانه و نماد خاص شیعه درآمد.

پس از سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی صدام حسین که قصد مشارکت دادن شیعیان در دولت عراق را داشت روشهای عملی متعددی را انتخاب کرد، مهمترین آنها صنعتی کردن مناطق شیعی جنوب و سرعت بخشیدن به تغییرات درون روستاها بود.

دومین اقدام عبارت بود از نظارت بسیار شدید بر محافل شیعی خصوصا پس از سال ۱۹۷۹ میلادی و پیروزی انقلاب اسلامی ایران، صدام خیلی سعی کرد با به استحاله کشاندن تشیع خود را به عنوان دوست شیعیان معرفی کند .

تمام این ملاحظه ها با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در شرف تغییر قرار گرفت و سرعیا این انقلاب را تهدیدی برای خود محسوب کردند .

در اصل این نگرانی پایه و اساس ایران و عراق شد و برای شروع جنگ می توان بهانه ای چون اراده عراقی ها مبنی بر باز پس گیری مناطق خوزستان ایران را یافت که این مناطق از طرف عراق ، عربستان نامیده می شد.

صدام به بهانه اصلاح خط مرزی اقدام به جنگ کرد که هدف واقعی آن سرنگونی رژیم اسلامی بود. ژئوپلیتیک هر کدام از طرفین سعی کردند از اقلیتهای طرف دیگر بهره بگیرند اما هر دو طرف اشتباه کردند. وجود اکثریت شیعی جزئی غیر قابل اجتناب از واقعیت ژئوپلیتیک عراق را تشکیل میدهد.

ترس از انقلاب شیعی در خلیج فارس عربستان سعودی را سوق داد که در جنگ علیه ایران به عراق کمک مالی کند. مردم شیعه جنوب عراق نهایتا درمقابل محرکه های هویتی، ملی، عربی سر فرود آوردند تا محرکه های مذهبی جنگ جدید عراق بر علیه کویت نتایج مختلفی را برای مردم شیعی در برداشت.

تناقض این جنگ این بود که جبهه متفقین پس از پیروزی تصمیم به حفظ وحدت عراق گرفت زیرا سقوط صدام این خطر را در پی داشت که به ایجاد دومین دولت شیعی اسلامی در منطقه خلیج فارس منتهی شود.

تناقض نهایی در این بود که در پایان جنگ مردم شیعه قیام کردند و این قیام به شکل هولناکی سرکوب شد. به هر تقدیر دیگر این امکان وجود ندارد که شیعیان در انزوا و حاشیه زندگی کنند هیچکس بهتر از "ژان پی یر شومان" وضعیت موجود را ترسیم نکرده است "آینده عراق در گرو مسئله شیعه است."

خلیج فارس شیعه

بیش از هفتاد درصد خلیج فارس به شیعه تعلق دارد حضور این جمعیت‌های شیعه در کرانه غربی خلیج فارس برای تمام کشورهای همجوار دو نوع مسئله ژئوپلیتیک می‌آفریند.

در وهله اول درنیمه شرقی عربستان و امیرنشین‌ها یک مسئله ژئوپلیتیک عمده داخلی ایجاد می‌کند و از طرف دیگر برای این دولتها مشکل ژئوپلیتیک خارجی نیز بوجود می‌آورد. تشیع مسئله دیگری برای عربستان سعودی ایجاد میکند و آن مسئله زیارت کعبه است. از سالهای دهه ۱۹۶۰ شکاف عربستان سعودی سنی و ایران شیعی عامل مهم بی‌ثباتی منطقه بود. ظهور انقلاب اسلامی ایران نه تنها مشکلی را حل نکرد بلکه تضاد فرهنگی، مذهبی ملی و ژئوپلیتیک را تشدید کرد.

در کویت نیز یک چهارم شهروندان آن شیعه هستند و بیست درصد از جمعیت قطر شیعه هستند. و شصت و پنج درصد مردم بحرین شیعه هستند، ایران قبل از انقلاب اسلامی همواره مدعی مالکیت امیرنشین بحرین بوده است. امروزه اکثریت شیعیان

بحرین وضعیت اجتماعی و مذهبی بسیار آشفته ای دارند، برای مهار این آشفتگی بحرین بر همسایه سعودی خود تکیه میکند.

در قسمت جنوبی تر، امارات متحده عربی واقع است که به سهم خود شش درصد از جمعیت آنرا شیعیان تشکیل میدهند که عمدتاً درامیرنشین دبی متمرکز هستند و بنابراین خلیج فارس از نظر جغرافیای مذهبی تحت سلطه شیعیان است. در این منطقه که ذخایر عمده خاورمیانه را در خود جای داده است این "حادثه تاریخی" بی اثر و خنثی نیست و قدرتهای بزرگ، کشورهای مصرف کننده و شرکت های بزرگ نفتی باید به پدیده شیعه با تمام ابعاد و اشکالش توجه کنند. آینده تهران هر چه باشد این اقلیتهای شیعی چونان نیزه هایی هستند که در کالبد فسیل عظیم الجثه "نفت" قرار گرفته اند.

یمن شیعه

در قرن نهم میلادی زید تشیع ویژه ای را به نام تشیع زیدی تشکیل داد، که ساختار اصلی دولت یمن را تا حدود سال ۱۹۶۲ تشکیل می داد. فروپاشی عثمانی یک یمن مستقل ایجاد کرد که همیشه تحت حاکمیت زیدیه بود. این یمن سریعاً با عربستان بر سر مناطق غنی "الثار" وارد اختلاف شد که در این جنگ شکست خوردند در سال ۱۹۶۲ میلادی انقلاب جمهوری خواهان در "صنعا" بوقوع پیوست و قدرت هزاره ای زیدیه را در هم فرو ریخت.

جمهوری خواهان حمایت سیاسی و نظامی مصر را دریافت کردند درحالیکه سلطنت طلبان از حمایت عربستان بهره می جستند. و در سال ۱۹۶۷ پس از جنگ ۶روزه، نیروهای ناصر و عربستان کشور را تخلیه کردند دراین زمان فدراسیون عربی جنوب که سنی بودند تحت قیمومت بریتانیا به کشور مستقل یمن جنوبی دست یافتند و این کشور از طرف شوروی سابق حمایت شد.

سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹ عیصرغم دو نوبت مقابله نظامی، یمن شمالی و جنوبی خواست خود را مبنی بر اتحاد دو یمن اعلام کردند و حاکمان سعودی با این اتحاد مخالفت کردند و به هم پیوستند. امروزه تشیع زیدیه که در سرزمین های مرتفع مستقر است همواره بر زندگی سیاسی یمن سنگینی میکند علاوه بر آن موقعیت ژئوپلتیک این منطقه در مصادف با آسیا و افریقا و شاهراه های بزرگ تنش همچون شاخ افریقا از یمن عنصری مهم برای آینده شبه جزیره عربستان و جهان عرب ساخته است.

انزوای شیعه یمنی به خاطر مسائل جغرافیایی و کلامی از سایر شیعیان دور افتاده است و همواره از دید ژئواستراتژیک عاملی کلیدی در تحولات این منطقه به شمار می رود.

سوریه هشتاد و شش درصد از جمعیتش مسلمان است. اکثریت مسلمان نیز به نوبه خود ترکیبی از چند فرقه است درکنار اکثریت سنی، اقلیت هایی بعنوان علویان سیزده درصد، دروزی ها سه درصد و اسماعیلی ها یک درصد یافت می شود. از قرنهای پیش، علویان جمعیتی فقیر و مورد تحقیر قدرت عثمانی و سنی ها بودند حتی بسیار از روحانیان مسلمان آنها را غیر مسلمان می شناختند. در حقیقت علویان شیعه هستند این اقلیت قائلند که امام یازدهم به عنوان آخرین امام عادل از خاندان محمد (ص) است.

جهان بینی علوی باطنی خیلی دور از اسلام، این گروه را به شکل گروهی منفور، منزوی در کوهستانها و در معرض تحقیر سنی ها درآورد.

فرانسه در زمان قیمومیتش ارتش سوریه را شکل داد و علویان به نوعی هسته آنرا در اختیار گرفتند، سوریه استقلال خود را در سال ۱۹۴۵ بدست آورد، سالهای بعد با بی ثباتی شدید سیاسی همزمان با ورود این کشور به درگیری با دولت اشغالگر فلسطین همراه شد در صحنه داخلی، حزب بعث شروع به ظهور کرد و پایه های خود را تحکیم بخشید برای علویان زجر کشیده در طول تاریخ اصول لائیک و ناسیونالیسم حزب بعث که اساس آن بر احساسات عربی نهاده شده و از فرقه گرایی افراطی بدور است، تنها راه حل ممکن و شرایط مناسب بود.

تصاحب ارتش و حزب بعث توسط اقلیت علوی در پایان سالهای دهه شصت به در دست گیری تمام قدرت سیاسی در سوریه انجامید.

علویان هرگز درصدد نبودند که مذهب خود را به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام کنند، آن ها فقط به هدایت و کنترل جامعه اکتفا کرده اند.

سرنوشت دروزیها

امروزه دروزیها در کشورهای مختلف پراکنده شده اند: در سوریه، لبنان، فلسطین و اردن. پراکندگی سیاسی جامعه دروز به همان اندازه که نتیجه تاریخ معاصر خاورمیانه است از تاریخ جامعه دروز نیز نشأت می گیرد.

جامعه دروز دارای جامعه ای مهاجر است که به طور متناوب به سرزمین های مختلف کوچ کرده است. در سوریه پس از جنگ دوم شاهد مبارزات داخلی خونین میان گروه های مختلف هستیم. دروزیها به طور کلی سرنوشت اقلیت علوی را دنبال کرده اند اما به این شکل که در مقیاس کوچکتري در ارتش و حزب بعث صاحب منصب شدند.

اما شرکت تعدادی افسر دروزی در توطئه ای علیه علویان در سال ۱۹۶۶ موجب شد تا جایگاه برتر خود را در این ائتلاف از دست بدهند. جنگ طولانی لبنان که از سال ۱۹۷۵ شروع و با برهم خوردن روابط معمول توأم شد برای جامعه دروز تحت رهبری "ولید جنبلاط" هدف تنها پایان دادن به سلطه مارونی ها بر لبنان نبود در واقع "ولید جنبلاط" و چریک های دروزی اش با انهدام قدرت مارونی ها درصدد القای معاهده ملی و ایجاد لبنانی بر اساس سیاست لائیک بودند. این مرام

لانیك كه به نیروی مسلح نیز مجهز است در طی اولین بخش از جنگ برای مقابله با مارونی ها به فلسطینی ها روی آورد.

به طور کلی در طی هفده سال جنگ داخلی، ساختار روابط تغییر نکرد. صرف نظر از اینکه گروههای شیعه لبنانی به حقیقت واحدی از تشیع معتقدند باشند یا خیر، منطق حاکم بر رفتار آنها نوعی منطق جنگی است.

ناظر تصور می کند جنبش های مذهبی که از نظر تاریخی منشعب از یک شاخه مذهبی هستند الزما در عمل متحد و همفکر باشند و در سال ۱۹۹۵ قتل و عام مسیحیان به دست دروزیها بخشی از کوهستانهای مارونی را از ساکنین مسیحی آ ن تخلیه کرد و این موضوع برای جامعه دروز مشکلات اقتصادی ایجاد کرد. پیچیدگی کار دروزیها هنگامی روشن می شود که انسان به مطالعه موقعیت جامعه دروز در میان دولت اسرائیل بپردازد درحقیقت دروزیها تنها اعرابی هستند که مجازند در ارتش اسرائیل خدمت کنند. این پارادوکس به سالهای خیلی دور بر می گردد .

در خاورمیانه عامل دروز مشکل عمده و اساسی نیست اما عاملی است که می بایست آنرا به حساب آورد. این بدان معناست که شکل و ساختارهای سیاسی آینده هر چه باشد می بایست دائما پدیده دروز را به حساب آورد.

گرچه جنگ داخلی لبنان با تضعیف مواضع سیاسی دروزیها و مارونی ها پایان پذیرفت برای شیعیان لبنان چنین نبود.

این شیعیان به "متولی" معروفند. درابتدای قرن بیستم نخبگان شیعه به نام ناسیونالیسم عرب مواضع ضد عثمانی گرفتند، این مواضع بر اساس تعریف لائیک از حقوق سیاسی بود و به شیعیان امکان داد همانند دروزیها به مشارکت بیشتری در قدرت سیاسی بیندیشند.

به رسمیت شناختن جامعه شیعه به عنوان یکی از هویت های موجود در لبنان به طور قطع ریشه درحضور فرانسه در آنجا داشت.

از نظر سیاسی به دنبال تفوق اعطایی فرانسه به مارونی ها، جامعه شیعه تغییر قیمومیت داد آنها از قیمومیت دروزیها خارج شدند و در قیمومیت مارونی ها که تحت سلطه فرانسویان بودند قرار گرفتند.

پس از دهه ۱۹۶۰ تا ابتدای جنگ داخلی در سال ۱۹۷۵، جامعه شیعه شاهد تغییرات عمده ای شد و به یکی از عناصر مهم و اساسی میدان مبارزه در لبنان تبدیل گردید. اولین ویژگی این سالها برای متولی ها عبارت بود از رشد جمعیتی که باعث مهاجرت به سمت بیروت شد. عامل مهم دیگر دراین دوره برای شیعیان لبنان رها کردن جنبش ناصری و روی آوردن به دکترین سیاسی برجسته تری بود.

در سال ۱۹۶۰ شاهد تجدید حیات تشیع هستیم که مرهون امام موسی صدر است. بازگشت به تشیع عبارت بود از تحکیم روابط میان شیعیان لبنان و ایران و دیری نپایید که به دو گروه از طرفدار سوریه و ایران تقسیم شدند.

مبارزه طلبی تمام عیار جامعه شیعی لبنان ثابت می کند که گرچه تشیع به عنوان یک عامل ژئوپلتیک داخلی و خارجی بسیار مهم مطرح است ولی چندان متحد و اتحاد گرا نیست، پیچیدگی ساختار سیاسی جوامع شیعی در اینجا پایان نمی یابد.

امروزه با وجود درگیریهای شدید گذشته، شیعیان نقش متفاوتی را بازی می کنند اگر افراطی ترین محافل روحانی را استثناء کنیم، رهبران شیعه بسیار خوب میدانند که در آینده نزدیک، بازسازی و تغییر و تحول لبنان به یک قطب توسعه برای خاورمیانه در گرو آشتی با مارونی هاست. (توال. ۱۳۷۹. ۶۱)

هفتاد درصد جمعیت خلیج فارس شیعه هستند .

سه چهارم از ذخایر نفتی جهان با بهترین کیفیت در این خلیج قرار دارد اگر دایره ای که به دور کمربند شیعیان خلیج کشیده شده وسیع تر دیده شود، خواهیم دید که اکثریت جمعیت‌های شیعی در کانون و مراکز حساس ژئوپلیتیک واقع شدند که جهان را با چالش روبرو کرده است.

از دیدگاه شیعیان اهل سنت به خطا رفته و از ولایت و امامت دور شده اند. اسلام مایل به جدایی میان جامعه مدنی و مذهب نیست زیرا از میان پیامبری حضرت محمد(ص) امور سیاسی و مذهبی در هم آمیخته شد به همین دلیل تعارض میان شیعه و سنی به وضوح سیاسی است. قرن بیستم برای شیعیان خود آگاهی است و دیگر نقش شهروندان درجه دو را نمی پذیرند. با وجود این حرکت در جهت دستیابی به هویت نباید موجب انکار واقعیت شود، اگر ایران را استثنا کنیم جهان شیعه به طور پراکنده باقی می ماند.

اولین شکاف تاریخی شکاف میان تشیع دوازده امامی و دیگر شیعیان است. در بین تمام جریان‌ها، گرایش‌ها و اقلیت‌ها، فرقه‌ها، اراده‌ای برای نزدیکی به هم وجود ندارد در یک کلام اتحاد شیعی وجود ندارد.

تنها نقطه مشترک این جوامع شیعی در تمایز با اهل تسنن و در رد کردن دیگر مذاهب غیر اسلامی است.

تشیع درپراکندگی هایی که تاریخ طولانی اش برای او به جای گذاشته همچنان غوطه می خورد.

باید با قاطعیت اذعان کرد که تعارضات ملی و مذهبی میان شاخه های تشیع این مذهب را سریعاً محکوم به ناتوانی خواهد کرد وانگهی دلیلی وجود ندارد که چون جامعه شیعه دچار پراکندگی و فقدان یک مرکز اتحادگرا است، به صورت یک عامل ژئوپلیتیک داخلی است. امروزه جوامع شیعی دیگر جایگاه اقلیت و انزوا را نمی پذیرند.

تشیع عامل ژئوپلیتیک خارجی نیز است. شیعیان به نوعی در مرحله تحکیم مجدد هویت جمعی خود هستند. هر جایی که شیعیان هستند نه تنها برای مطالبه حقوقشان بلکه برای تبلیغ حقیقت خودشان سر بلند کرده اند. تحول حکومت کنونی در تهران هر چه باشد تشیع ایرانی برای مدتهای طولانی به عنوان افق غیر قابل دسترسی ویژه ایران، زندگی سیاسی داخلی و دیپلماسی ایران باقی خواهد ماند.

از دید شیعه ارزشهای غربی تنها مصنوعات هستند که در جهت فریب توده های فقیر در نظر گرفته شده اند. تشیع، کاپیتالیسم و کمونیسم را به یکسان رد نمی کند. از دید شیعیان هیچ چیز در مدرنیته و تکنولوژی مخالف حقایق شیعه نیست، برعکس پیشرفتهای علمی و تکنیکی تسریع کننده آزاد سازی انسان و به عنوان مرحله ای تکمیلی در زمینه سازی بازگشت امام غایب تلقی می شوند.

شیعه در مدرنیته حل نمی شود زیرا مذهبی اخروی است، مذهب معتقد به روزهای پایانی این جهان است و از این جهت هیچکدام از مراحل تاریخ او را نمی ترساند.

تشیع به طور ملموس از درون متحول خواهد شد، اما این تحول موجب نخواهد شد که هویت خود را از دست بدهد شیعیان در تاکید ویژگی خود همچنان به قد علم کردن در مقابل سایر مذاهب ادامه خواهند داد و به صورت صحنه گردانی کاملاً مستقل از جامعه بین الملل و جهان در خواهند آمد.

نحوه ارائه مسائل مرزی از نوع جنگی در ترجمان اقتصادی و سیاسی یا در روابط طبقاتی آن به طور شگفت انگیزی توسط یک آشکار سازی نوین مورد سوال قرار می گیرد.

منظور آن چیزی است که اهمیت مرزی را بیشتر به سرزمین های مرزی را برای کشور و مردم آشکار می سازد نمایانند. بدنبال این درگیری که مدتی به طول می انجامید، بلندپروازی های ارضی دیگر در شرق ایران و بنا شده بر حقوق تاریخی در آستانه بروز جنگهای تازه ای با ابعاد عظیم می شد نمونه آن را میتوان از آرامش جنگی ایران و افغانستان دانست. درمورد اول صدام حسین مدعی آزاد نمودن سرزمین هایی بود که به طور تاریخی به ملت عراق تعلق داشته و در مورد دوم ایران مدعی نا امنی وسیعی بود که در مرزهای شرقی بوجود آمده بود.

ژئوپلیتیک مرزی و مرزهای جمهوری اسلامی ایران

یک شیوه جدید برای دیدن مرزها و پیچیدگی آنها

در طول چندین دهه، ما به یک شیوه نگرش کلاسیک و شکل گرفته از مرزها عادت کرده بودیم و آن ارجحیت دادن اقتصاد مرزها به عنوان علم برتر بود. مدعیان این نگرش (خواه طرفدارن آزادی اقتصادی و خواه گرایندگان به مارکسیسم) معتقد بودند که تمامی مشکلات مرزها منتج از عدم رقابت و رونق اقتصادی است.

با این حال اکنون که اقتصاددانان، آن هم نه به دلیل توضیح می دهند که جهانگرایی اقتصاد درحال پیشرفت است و حتی برخی معتقدند که این روند پس از پایان جنگ سرد و به پایان رسیدن رقابت سرمایه داری و کمونیست به کمال بیشتر می رسد، مرزها بیشتر با نگاه اقتصادی تحلیل می شوند.

این امر نه به معنای اهمیت بروز مشکلات اقتصادی درمرزها است بلکه بدین معناست که مرزها یک ماهیت ژئوپلیتیک خواهند گرفت .

مشکل این است که ما هنوز به پیچیدگی و گوناگونی مسائل ژئوپلیتیک مرزها عادت نکرده ایم. واقعیت این است که برای مدت طولانی، ما به زمینه های خیلی عمومی پیرامون مرزها فکر کرده ایم. منافع اقتصادی، روابط تولید و تبادل بین انسانهای مناطق مرزنشین که رفتارهای سیاسی و قدرت اور مرزنشینان، حتی وطن پرستی آنها را با خود دارد نادیده گرفته ایم. اگر چه جهانگرایی اقتصادی در حال تحقق

است، ما مجبوریم اقرار کنیم که مرزها به وسیله انگیزه هایی غیر از جستجوی منافع اقتصادی قابل تثبیت شدن نیستند.

اگر بشود از این موضوع دفاع کرد که تلاش برای تصرف منابع عظیم اقتصادی مرکزی عامل اصلی دوری گزینی از جنگ سرد، بسیار مفید خواهد بود، ولی واقعیت این است که این کار کاملاً استثنایی است. در اکثر موارد، امروز دولتها برای علل دیگری تدارک مرزی می بینند و یا در حال تدارک هستند.

از جمله این تدارکات، تدارکات جنگی است. مطمئناً دهه های آینده دوايدئولوژی و دو نوع برداشت از اقتصاد به کار گرفته می شود و به سختی تضاد آشتی ناپذیر اقتصادی خویش را پنهان نگاه می دارد: یکی سرمایه داری، یک معتقد به جهان آزاد است و دوم اسلام که معتقد به عدالت اقتصادی است. جهانگرایی اقتصادی نه با اولی مغایرت دارد و نه با دومی.

مدت کوتاهی است که تعامل مرزی در اروپا و در بسیاری دیگر از نقاط جهان که باعث منازعات بود، به پایان رسیده است. منازعاتی که موضوع آن لزوماً اقتصادی نبود. به همین دلیل دیدگاه سرمایه داری آن آسیب ندیده است.

مثلاً سرزمینهای تاریخی، سرزمینهایی دارای ارزش نمادین است و تاکنون باعث منازعه بین ملتها می شدند. اما اکنون "سرزمین اقتصادی" نماد ارزشی محسوب می شود. ناگفته نباید گذاشت که منازعات اقتصادی جدید در درون دولتهای ملی اروپایی، تازه در حال شکل گیری است.

همه اینها دربردارنده سوالاتی است که مسائل ژئوپلیتیک مرزها را باید متوجه آن کرد. برای تفهیم یک مشکل ژئوپلیتیک مرزی، حتی در کلیت آن کافی نیست که همچون گذشته به دلایل عمومی مثلا به تقابل شرق و غرب بسنده کرد، بلکه نیاز به مجموعه ای از اطلاعات دقیق و مشخص است.

دراین راستا با مشکلات جدیدی مواجه خواهیم شد از جمله کمبود مدارک و اسناد قابل دسترس مشکل اصلی تر در عدم شناخت بینش تعارض گرای اقتصادی و اعتراف نسبت به این نگرانی است. مطمئنا باید قبل از هر چیز تفکر قشری گری درمرزها را محکوم نمود که عواقب آن دیر یا زود فاجعه بار خواهد بود.

به لحاظ فلسفی موقعی که برای موضوعی افراد به افراط گرایش می یابند، خوفناک است. زیرا در اینجا مسئله تضاد، جنگ و مرز مطرح است که در محور بحث قرار می گیرد. نباید فراموش کرد که ژئوپلیتیک یک مجموعه ای از عملیات معقول و مناسب مکان خاص است، اما همه چیز آن طوری است که باید باشد و مرزها اینطوری است که هست لذا به تاکید باید پذیرفت که این تعارضات عادی هستند.

جلوگیری از تضاد، جنگ و تشویق به اقتصاد دقیقا یکی از وظایف تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیک است.

وقتی که امروز سخن از ژئوپلیتیک می رود معنای آن تقابل قدرت ها بر سر یک سرزمین و بر سر انسانهایی است که ساکن آن هستند، البته همین طور است ولی این کافی نیست. در این تعارضات، نیروهای سیاسی در هر طرف منازعه از ابزار مختلف و به طور خاص از بازنمایی های گوناگون استفاده می کنند تا ثابت نمایند

که حق به جانب آنهاست و محقق هستند مرزهای خاصی را تصرف نموده و یا در سیطره خود نگاه دارند و این از نگاه متقابل، نامشروع است و از این رو تلاش مشابهی را ممکن است انجام دهد و همچنان به صورت "من بکش، تو بکش" ادامه می یابد.

چنین وضعی چه تاثیری روی مرزها دارد؟ اما سوال مهم ایناست که چگونه می توان تصمیم به واقعگرا بودن گرفت؟ تنها راه این است که تلاش به فهم محرکها و متضادها و بازنمایی انسانهای درگیر در یک تعارض نماییم. از این رو این هم یک عمل ژئوپلیتیک محسوب می شود، یعنی کارامدی تنها دو سویه ژئوپلیتیک در مرزها.

اندیشه های ژئوپلیتیک در مناطق مرزی

صرف نظر از گستره جغرافیایی مرزهای جمهوری اسلامی ایران و صرف نظر از شاخصهای طبیعی (پستی و بلندیها، آب و هوا، روئیدنی ها، خاک، آب و آبراهه ها) به شرایط ژئوپلیتیک آن در یک مقطع زمانی خاص که در تکامل تاریخی مرزها موثر است باید توجه کرد. از این رو، دو وضعیت باید مورد توجه باشد:

۱- رویارویی میان مرزها با تاثیرات کم و بیش عمیق روی یکدیگر.

۲- رابطه بین نیروهایی که در نقاط مختلف مرزی سکونت دارند.

رویارویی مرزها مقدماتا مربوط به حکومتهای بزرگ یا کوچکی است که بر سر تسلط یک سرزمین خاص یا برای موضوعی مناقشه دارند. درهر مورد ارائه

فرهنگ لازم و دقیق یک رویارویی باید ارائه شود. اما گاهی اوقات ریشه های یک تقابل مشکل تر و پیچیده تر از آن هستند که تشخیص داده شوند.

مضافاً، رقابت قدرتهای درون ملتی در درون تعداد قابل توجهی از کشورها در حال شکل گیری است. مردمی در اقلیت، طالب خود مختاری و یا استقلال هستند و اینها اغلب مرزنشین هستند و ایران نیز این گونه است.

در همین راستا مسئله مهاجرت مطرح می شود که در شماری از شهرها تبدیل به یک موضوع ژئوپلیتیک شده است. نهایتاً در درون یک ملت، رقابت ژئوپلیتیک بین احزاب سیاسی وجود دارد که تلاش دارند نفوذ خود را در این یا آن منطقه و یا شهر افزایش دهند تا بدین وسیله آراء انتخاباتی را به دست آورده و یا آن را حفظ نمایند و ممکن است مهاجرتها نیز تحت چنین وضعی بوجود آید.

نگاه چنین مهاجرتهاى بیشتر از سمت مناطق مرزى به سمت مناطق مركزى تر است. براى نشان دادن پراكندگى نیروهاى گوناگون منجمله در مناطق نسبتاً فشرده مرزى باید نقشه هاى روشنگر و به طور خاص نقشه هاى جابجایی مرزى در دست باشند تا اجازه فهم تكامل يك شرایط را از طریق تعیین پیاپی حدود مرزها بدهند.

بدین ترتیب می توان به درك آنچه كه می توان بر آن نام "حق مرزنشینی" گذارد ناائل شد، استدلالی كه برخی افراد به طور متضاد از برخوردار بودن يك

سبززمین خاص به خود می بالند. (سازمان مرزى و گمركى ایران، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰)

برای فهم یک رقابت ژئوپلیتیک کافی است که به طور خاص تلاش نمود ریشه های پیچیده، علت ها و اندیشه های نقش آفرینان اصلی (سران حکومت، رهبران جنبش های منطقه گرا، خودمختاری، خودمختاری طلب و یا استقلال طلب) موثر بر مرزها را شناخت. هر یک از این عوامل تاثیرگذار بر آن بخش از افکار عموم است که آنها آن را نمایندگی می کنند.

مثلا رهبران جنگها بر کدام قسمت از مرزهای ایران نمایندگی می کنند؟ اندیشه های (حتی اندیشه های غلط) مرزی در ژئوپلیتیک کلیدی و مهم هستند چرا که همین اندیشه ها هستند که اهداف را توجیه می کنند، همان گونه که داده های مادی، انتخاب راهبرد (استراتژی) مناسب را تعیین می نمایند.

این اندیشه های مرزی ژئوپلیتیک را آشکار سازی مرزی نامگذاری می کنیم. حاکمیت تفکر اندیشه شیعی در مرزهای ایران وضعیت ژئوپلیتیک خاصی بر دو مشخصه اصلی اندیشه های ژئوپلیتیک مطابقت می کنند: آشکار سازی یعنی نمایاندن و نشان دادن به شیوه ای واضح همانطور که یک تابلو از یک شخصیت، آن شخصیت را به تصویر میکشد آشکار سازی مرزی نیز ماهیت مرزی را به تصویر می کشد، آشکار سازی مرزی نیز ماهیت مرزی را به تصویر میکشد، آشکار سازی مرزی یک عمل برجسته بین مرزی است. امروز مفهوم آشکار سازی ژئوپلیتیک اهمیت فوق العاده ای دارد، نباید غافل بود که چرا آشکار سازی بیشتر درگیریهایی ژئوپلیتیک منجر به فاجعه می شوند.

هر ملتی که درگیر یک منازعه ژئوپلیتیک می شود خود را با آشکارسازی تاریخی و روابط آنها، نحوه بیان ریشه های درگیریشان که منجر به فاجعه می شود، آرایش می دهد. به این دلیل است که واژه آشکارسازی در تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیک به طور خاص متمر ثمر بوده و از غنای لازم برخوردار است.

گاهی برای توجیه ادعاها و حقوق مرزنشینی باید از آشکارسازی شخصی و جمعی بهره گرفته و به استدلالات و توجیهات گوناگون (که در زرادخانه نظریه های ژئوپلیتیک موجود است) پناه برد.

در حقیقت شیوه های مختلفی برای ترسیم ژئوپلیتیک مرزی موجود است و حتی خود کلمه ژئوپلیتیک مرزی می تواند مورد تعبیر و تفسیرهای گوناگون واقع شود.

کاملاً ضروری است که باید نهایتاً نقش آنها را در تعارضات و مباحثاتی که امروز در ایران جاری است تشریح کرد.

یک بینش فراگیر از ژئوپلیتیک مرزی

آنچه تاکنون به اشکال مختلف و یا جانبدارانه از ژئوپلیتیک مرزی گفته شده است متفاوت است.

مهم این است که گامهای بیشتری برداشت تا بنیادهای یک بینش جدید و فراگیر از ژئوپلیتیک مرزی را آشکار ساخت.

این بینش تنها نتیجه یک تکامل برداشت شخصی نیست بلکه نتیجه یک تکامل تاریخی پیچیده و نسبتاً طولانی جوامع شرقی و به طور خاص نتیجه مشخصات سیاسی و فرهنگی نوین ایران است.

این مشخصات با پیشرفت در آزادی رسانه ها و آزادی بیان در بخش عظیمی از مرزهای ایران بیشتر شده است. درواقع این بینش نوین و کارآمد از ژئوپلیتیک نقش افزایش یابنده رسانه های ارتباط همگانی مرزی را مورد را مورد توجه قرار می دهد، چرا که رسانه ها تا حدی تبدیل به عوامل ژئوپلیتیک میشوند که بر افکار عمومی مرزبندی تاثیرگذارده و نقطه نظرات حاکمان و تصمیم گیرندگان کشور را منعکس، تغییر داده و یا اصطلاح می کنند.

ذکر این نکته ضروری است که یک تعریف عمومی و از پیش تعیین شده برای واژه ژئوپلیتیک مرزی وجود ندارد. از زمان پایان جنگ سرد و پدیدار شدن مجموعه ای از درگیریهای مصیبت بار مرزی دراروپای شرقی و این واقعیت که از بیش از ده سال پیش واژه ژئوپلیتیک مرزی هر روز بیش از روز پیش برای بیان تنش های به ظاهر خاموش مرزی به کار رفته و انسان را به این فکر و امیدارد که پدیده نوینی ظهوریافته است. حداقل اینکه، پدیده هایی در زمان حاضر مورد توجه واقع شده اند که قبلاً به این روشنی دیده نمی شدند و یا تا چند سال قبل به این وضوح نمی توانستند تظاهر یابند. پدیده های اختصاصاً ژئوپلیتیک در مرزها بر رقابتهایی مطابقت می کنند که آشکارسازی کم و بیش

متضاد آنها به طور گسترده بین شهروندان منعکس شده و این انعکاس منازره و
مشاجره سیاسی را دامن بزند.

مشروط به اینکه آزادی بیان در قلمرو مرزی مورد نظر وجود داشته باشد. این
تاکید ضرورت طی نمودن مجموعه ای از پله های مشاهده و استدلال را
مشخص میکند. در واقع مسائل پیچیده تر از آن هستند که در آغاز تصور می
رود و باید مجموعه ای از تضادها را در نظر گرفته و حل نمود تا بتوان به مرور
به تعریف مفهوم ژئوپلیتیک مرزی رسید، و با آن وسیله بتوان شاخص های
تاریخی فقرهنگی، سیاسی و دینی را سنجید. برای درک مطابقت مسائل جاری
مرزهای ایران با آنچه اینک ژئوپلیتیک مرزی مینامیم، ضروری است که توضیح
داده شود چگونه و چرا این نحوه نگرش به مرزها پدیدار شد، و چگونه باعث
هدایت می شود و متعاقباً آیا از دید هها پنهان می شود.

مسائلی که در چارچوب ژئوپلیتیک مرزی ارزیابی می شوند سراسر مرزها را
می پوشانند.

این کتاب برای درک پدیده ای است که ما را به تفکر حول مسایلی و می دارد
که باید به ژئوپلیتیک نسبت داد، برای اینکه استفاده از این واژه صرفاً یک حالت
تشریفاتی نباشد، باید بتوانیم در این راستا گامهای مؤثر علمی برداریم.

این کتاب به عنوان یک منبع برای دانشجویان و محققان در زمینه ژئوپلیتیک مرزی و مرزهای ایران
و همچنین برای عموم مردم که به موضوعات مربوط به مرزها و امنیت ملی علاقه دارند، مناسب است.

در اینجا ضروری است به تاریخ دردآور ولی حقیقی مرزها مراجعه کنیم، منظور ابداع و نحوه بکارگیری مرزها و سپس علت برخورد با آن است.

بدین منظور از زمان حال به گذشته باید رفت تا بتوانیم یک نمای سریع از جنبه های گوناگون مرزی که هم اکنون مهم تلقی می شود به دست آوریم که اتفاقاً همان مسیر تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیک از مرز است.

از قرن‌ها پیش منازعات ارضی بین مرزهای ایران وجود داشته و از قرن‌ها قبل مرزها ترسیم شده و تغییر یافته اند.

همه اینها در تاریخ مشاهده شده بدون اینکه سخنی از ژئوپلیتیک و یا حتی معادل آن مطرح شده باشد. چرا می بایست تا ربع چهارم قرن بیستم این واژه پدیدار شود و اساساً چرا در درون یک کشور و آن هم کشور ایران؟ و چرا می بایست تا پایان قرن بیستم صبر کرد تا به طور ناگهانی استفاده از کلمه ژئوپلیتیک عمومیت یابد و تبدیل به یک عقیده قدرتمند پیشرو شود؟

در ارتباط با تاریخ ایران و مرزهای آن، این واژه چه خصوصیت نوینی را حمل می کند؟

آیا می توان تمامی منازعات ارضی و مرز دورانه‌های پیشین را هم ژئوپلیتیک نامید؟

آیا تنها کافی است اشاره گردد که راهکاری ژئوپلیتیک نسبتاً تازه بوده و استفاده از آن به خاطر سادگی آن، همچون یک نوآوری یا همچون نوعی سهولت در زبان برای نامگذاری متاخر برخی مشکلات به کار می رود؟

آیا کارشناسانی که به آن رجوع می کنند نوع نوینی درپیش بینی و در تشریح رقابتهای مرزی گذشته و حال ایران در اختیار دارند؟

آیا پدیدار شدن آن در اواخر قرن بیستم و سپس ظهور پر سروصدای آن از زمان فروپاشی رژیمهای کمونیست و شوروی سابق که بخشی از همسایگی مرزهای جمهوری اسلامی ایران محسوب می شوند تنها ناشی از انعکاس تکامل عقاید در محیط های روشنفکری دانشگاهی بوده است؟

آیا این واقعه نمی توانست نتیجه عواقب تغییرات سیاسی مهم در چارچوب فرهنگها و وضعیت ژئوپلیتیک مرزنشینی باشد؟

همه اینها بستگی به این دارد که ژئوپلیتیک را چگونه تعریف نماییم و مرزهای جمهوری اسلامی ایران را چگونه ببینیم. ژئوپلیتیک، حقیقی که علت وجودی علم جغرافیاست و علم جغرافیا حقایقی است که به طور مفروض علت وجودی مرزها را بیان می کند و متعاقباً مشروعیت دارد که ژئوپلیتیک خطاب گردد.

بنابراین وضعیت ژئوپلیتیک بر اساس عملکرد برخی نقش آفرینان سیاسی که شکل خاصی از فعالیت را تعقیب میکنند، تجلی می یابد و مرزهای نمونه ای از نقش آفرینی سیاسی محسوب می شود و از آنجا که این نقش آفرینی اکثراً در قالب وظائف حکومتها هستند. پس مرزها قلمرو حکومتها را تشکیل می دهد.

نظری وجود دارد که ژئوپلیتیک را به طور خاص معدل راهبرد می داند. آن هم در زمانی که برای نمونه از ژئوپلیتیک ریگان و یا ژئوپلیتیک گورباچف یا ژئوپلیتیک بوش و یا ژئوپلیتیک طالبان (د افغانستان) سخن می گوید بدان معنا که انواع مختلف عملکرد های تعقیب شده و یا بهتر است گفته شود، تصمیم گرفته شده به وسیله این یا آن نقش آفرین سیاسی برای تغییر و یا اصلاح یک شرایط نام ژئوپلیتیک به خود می گیرد .

بدین ترتیب به چهره دیگری از مرزشناسی می رسیم که گاهی قلمروهای بی حد و حصری دارد و نمی خواهد بدون قلمرو باشد.

مرزهای جدید ژئوپلیتیک جهانی با توجه به ژئوپلیتیک بوش ایناست که کشورهای جهان به دو دسته تقسیم می شوند یا با ما هستند یا با ما نیستند . اما ایران نمی تواند بگوید که مرزنشینان حکومتی به دو دسته تقسیم می شود یا با ما هستند یا با ما مخالفند. در اصل نباید به گونه ای عمل کرد که مرزنشینی بی مایه ای وجود داشته باشد.

ژئوپلیتیک مناطق مرزی عملی است که هدفش مطالعه پدیده های فیزیکی، بیولوژیکی، اقتصادی و انسانی مناطق مرزی است.

برونگرایی تاریخی

پس از آغاز جنگ سرد در ۱۳۳۶ شمسی مصادف با ۱۹۴۷ میلادی و شکل گیری دابلوک جهانی (که دراروپا بر روی خط مشخص شده درکنفرانس یالتا در ۱۹۴۵ میلادی رویاروی هم قرار گرفته بودند. رهبران دو بلوک شرق و غرب مجبور شدند هرگونه نظریه و هرگونه آشکارسازی که این دو مفهوم را تحکیم نمی بخشید متوقف کنند: "جهان آزاد" که رقبایش آن را جهان سرمایه داری یا امپریالیست خطاب می کردند و "جهان سوسیالیست" که طرف مقابل آن را به سادگی جهان کمونیسم خطاب می کرد. این آشکارسازی (یعنی تقسیم جهان به دو ائتلاف با مناطق نفوذ هر یک" در حقیقت کاملاً ژئوپلتیک بود(رقابت قدرتها بر سر سرزمین ها).

بسیاری از خطوط مرزی کشورها نیز تحت تاثیر این دو مفهوم قرار گرفت. ایران از جمله کشوری بود که با هر دو مفهوم فوق، یعنی جهان سرمایه داری و جهان سوسیالیست هم مرز بود، بنابراین می بایست دارای مناطق مرزی متاثر از دو جریان مهم فکری یعنی قلمرو وسیعی در شمال و قلمرو های وسیع تر دیگری در غرب، جنوب و شرق باشد.

مهمتر این که بخشی از قلمروهای مرزی شرقی نیز میدان منازعه دو مفهوم طبقه بندی شده جهانی بوده و هست. دولتها به این یا آن تقسیم بندی جهانی

تعلق داشتند و مهم آن بود که هیچ چیز نمی بایست وحدت آنها را خدشه دار کند.

در اردوگاه سوسیالیست به دلیل ماهیت مکتب سوسیالیسم، حکومتها برادر اعلام می شدند و بنابراین می بایست ژئوپلیتیک مرزی در ارتباط بسیار نزدیک با رقابتهای ارضی باشد، که قبلا مردود شمرده شده اند و حتی فراموش شده اند.

متقابلا در "غرب" موقع مناسبی برای یادآوری مسائل ژئوپلیتیک مرزی و تحریک رقابتهای ارضی بود که در اختلافات مرزی (برای نمونه جنگ ایران و عراق در زمان حکومت پهلوی) نقش اساسی داشت.

در هر دو اردوگاه سیاسی مشکلات مربوط به ملت ها و سرزمین هایشان می بایست درجه دوم تلقی شده و در چهارچوب تقابل جهانی بین دو ایدئولوژی، دو نظام، دو جهان با ارزشهای عمیقا متفاوت مرزها نگریسته می شدند.

مطمئنا چشم اندازهای بزرگ سیاسی وجود داشت ولی این چشم انداز بر ارزشهای ایدئولوژیک (سوسیالیسم خوب و سرمایه داری بد و یا برعکس) و بر دلایل اقتصادی و رقابت دو ابر قدرت استوار بود.

اما تقریبا هیچ چشم اندازی حول آشکار سازی های فقط و فقط ارضی در این تقابل وجود نداشت.

حتی بعضی تمهیدات اندیشیده شده در مرزهای شمالی ایران صرفاً برای مقابله با پیشروی مرزی جهان کمونیسم به عرضهای پایین تر جغرافیایی از جمله دسترسی به آبهای آزاد خلیج فارس و دریای عمان بود.

حقیقی به طور خاص لازم به بیان است که جنگ ایران و عراق که از سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) آغاز و تا سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۸) ادامه داشت طولانی ترین و بزرگترین تخاصمات جنگی ایران باید دانست. این جنگ بین شرق و غرب پدیدار نگشت، بلکه ظهور اولیه آن زیر قلم برخی کشورهای قرار گرفته در قطب سرمایه داری بود. اگرچه موضوع آن مربوط به انقلاب ایران تلقی می شد.

موضوع جالب این است که سران کشورهای که تا آن زمان علیه کمونیسم متحد شده بودند جنگ را به پایان بردند. ولی به ظاهر حول یک اختلاف مرزی و حقوق تاریخی بر سر یک سرزمین به جنگ یکدیگر رفته بودند.

در لحظه ای که افکار عمومی جهانی به میمنت وجود رسانه های همگانی از آنچه در مرزهای ایران می گذشت خبر می دادند.

عراقی ها قبل از بالابردن دستهای خود به علامت تسلیم، به طور گسترده ای درگیر جنگ علیه سرمایه داری شده بودند این تئوری جدید این واقعیت را برملا می کند که حتی در درون بلوک اسلامی و شیعه رقابت ارضی دو ملت آنقدر می تواند ریشه دار باشد که منجر به درگیری نظامی گردد.

مثلاً لغو قرار داد الجزایری و دسترسی به اراضی قبل از قرارداد توسط دولت عراق در سال ۱۳۵۹ شمسی. البته بعد از بروز اختلاف بین ایران و عراق بلوک

کمونیست تجزیه شده اما تصور عمومی این بود که حکومت‌های کمونیست در حاشیه رقابت هایشان، نمی‌توانند وارد جنگ علیه یکدیگر شوند.

آنچه بین آذربایجان و ارمنستان اتفاق افتاد و تاثیر گذار در مرزهای ایران هم بود این مسئله را منتفی ساخت. این موضوع باعث بروز مناقشات متعددی، نه تنها بین مارکسیست‌ها، بلکه در تمامی ممالک غربی شد. البته مارکسیست‌ها بر سر این موضوع دچار چند دستگی شدند و آن را نوعی "برادر کشی" قلمداد می‌کردند، مانند همان چیزی که بین دو کشور شیعه یعنی عراق و ایران اتفاق افتاد.

اکنون که افکار عمومی نگاه آزاد و رساتری به ماهیت جنگ دارد، آن را نوعی برادر کشی تلقی می‌کند. البته ایران از همان ابتدا به این موضوع واقف بود. به دنبال این درگیری، بلندپروازیهای ارضی دیگری در شرق ایران و بنا شده بر حقوق تاریخی در شرف وقوع بود و آرایش جنگی ایران در مقابل افغانستان را میتوان تبلور مقابله ای با آن دانست.

در مورد اول صدام حسین مدعی آزاد نمودن سرزمینهایی بود که به طور تاریخی به ملت ایران تعلق داشت و در مورد دوم ایران مدعی ناامنی وسیعی بود که در مرزهای شرقی کشورش به وجود آمده بود.

مطالبات مردمی

تداخل ارضی قومهای مختلف و نگرانی متقابل که یک قوم از دیگری در دل دارد و میراث یک تاریخ دردناک و پیچیده همگی می تواند ریشه های اصلی تراژدی های مرزی باشند اما بدون شک این تراژدی می تواند پیشگیری شود. وقتی که قبل از به رسمیت شناختن استقلال قومی خطر تداخل ژئوپلیتیک ارزیابی شوند و اگر رهبران برای پیروزی بر رقبا، با بحران و با تشدید ژئوپلیتیک به طور متضاد بازی کنند، میتوان پیش گیری کرد.

افزایش شتابان و تعدد مسائل ژئوپلیتیک مرزها ریشه در عدم تحقق خواسته های مردم مرزنشین و یکی از خواسته های مهم وغالب دموکراسی و احترام به آزادی بیان است. سر برآوردن قدرتهای علمی و به رسمیت شناختن خصوصیات فرهنگی مثلا در چهارچوب یک ملت کهن با سنت قوی تمرکز گرایانه در داخل این ملت کهن همچون کردستان مشکلات ژئوپلیتیک نویی را باعث می شود.

همراه با نگرانی از دموکراسی، دولت مرکزی باید ضمن همراهی با اکثریت افکار عمومی، با قدرتهای محلی مذاکره می کند. کردستان تا به حال شاهد چشم انداز متعدد سیاسی و گاهها شدید خشونت بار بوده است، ولیکن این اولین دفعه ایست که در زمان آرامش برخی مسئولین یک مشکل ژئوپلیتیک را طرح کرده اند و تا به حال هرگز کسی مبادرت به پرداختن آن نکرده است و این

مشکل مربوط به جدائی بخشی از سرزمین ملی ایران است که می خواهد تبدیل به سرزمین مردم دیگر و یا ملت دیگر شود.

باید آزادی بیان آنقدر گسترش یابد تا اینکه اینگونه آشکارسازیهای جدائی طلبانه بتوانند آزادانه ابرار شوند و برای اینکه چشم اندازهای سیاسی بر سر مشکلات ژئوپلیتیک با چنین وخامتی هویدا شوند دوری از قشرگیری دینی بسیار ضرورت دارد.

در خراسان و کردستان، گروههای بسیار کوچک انسانها ضمن بهره وری از مشاوره رهبران محلی و حمایت رسانه ها، طالب حقوق خود بر سرزمین های پهناور محل سکونت خود شده اند، با این تفاوت که آنجا شیعه و اینجا سنی نشین هستند، آنها برای نمونه، طالب پرداخت حق استفاده و مدیریت بهینه در سرزمین خود شده اند حدود ۷ سال پیش از این تمام ادارات را اشغال کردند و تخریب مساجد سنتی مذهب مسیح را قبیح دانستند.

اما بعضی رهبران محلی همچنان با این خواسته مردمی مقابله می کردند. اینگونه تظاهر ژئوپلیتیک نمی تواند موفق شود مگر در جوامعی که به شدت پایبند به ارزشهای دموکراتیک و آزادی رسانه ها باشند تا آن حد که این مطالبات تا حد طلب حق ملت ها در تعیین سرنوشت خود رشد یابند و حتی اجازه دهند که گروههای چند هزار نفره مردم، نوعی میکرو مدیریت را تشکیل دهند، اینها هم از مقولات ژئوپلیتیک مرزها ایران هستند. بر همین منوال، آزمون مشکلات متعدد ژئوپلیتیک از همین نوع، اخیرا در مرزهای ایران پدیدار شده اند

و شنیدن چشم اندازهای ژئوپلیتیک که همزمان بین دولتها و در درون ملت ها ایجاد می شوند تائیدی بر این نقطه نظر بنیادین است که قبلا فرموله شد، البته باید توجه داشت که موضوعاتی به طور خاص در چهارچوب ژئوپلیتیک قرار می گیرند که رقابتهای ارضی، که امروزه باعث آشکار سازی متضاد می شوند، به طور گسترده به وسیله رسانه های همگانی پخش و تقویت شوند و این اقدام چشم انداز های سیاسی را بین شهروندان دامن بزند و وقتی نتیجه بخش خواهد بود که حداقل های آزادی بیان در آن جامعه وجود داشته باشد.

آزادی بیان در مرزهای جمهوری اسلامی ایران به لحاظ حاکمیت دو مذهب شیعه و سنی به منظور اعاده حقوق مرزنشینان و به لحاظ این که در بطن این دو مذهب زمینه های اختلاف آمیز زیادی وجود دارد از ضروریات اساسی و ژئوپلیتیک ایران معاصر است.

مطالبات متضاد

از آغاز انقلاب اسلامی تاکنون که پیوستگی ملی محمکی به وجود آمد، گروههای متعدد مردان و زنان (در حد چندین هزار نفر و گاهی چند صد نفر) تقاضای مطالبات بالقوه ژئوپلیتیک بر سر سرزمین هائی بر اساس حق تاریخی و یا به سادگی بنا به درخواست خود در حفظ ویژگی فرهنگی و یا ویژگی محیط زیست خود شده اند.

در واقع این موضوع به تدریج بیانگر رقابت قدرت بر سر یک سرزمین شده است و بین حکومت و عناصر کما بیش رسمی آن نیز دیده می شود مثلاً خواسته های به حقی که آبادانیها در خصوص داشتن آب شرب سالم از دولت و حکومت طی دو سال پیش تقاضا نموده اند از جمله آنها می باشد.

هر چه در ایران احترام به روند دموکراتیک بخصوص حقوق شهروندی توسعه بیشتری یابد، اختیارات حکومت بیشتر مورد اعتراض واقع می شود و متعاقباً خواسته های خودمختاری طلبانه ژئوپلیتیک زمینه ساز این اعتراض خواهند بود و حقوق و ارزشهایی که موجودیت های محلی و منطقه ای را شکل داده و یا اقلیت های فرهنگی بومی و یا مهاجر که منافع خود را برتر از منافع ملی قلمداد می کنند، متعددتر می شوند.

بیاد آورید که در خراسان ماجرای مربوط به تقسیم خراسان باعث برانگیختن افکار عمومی به مدت چندین ماه شد که نهایتاً منجر به این گردید که دولت در برابر این مشکل نمادین کوتاه بیاید.

مطمئناً این قبیل مطالبات منطقه ای و یا محلی که امروزه در تعدادی از مرزهای جمهوری اسلامی ایران بروز پیدا کرده است، در مقابل تعادل قوای قدرتهای فراگیر ملی از جمله قوای رهبری (جائیکه برخی هنوز میدان عمل ژئوپلیتیک را محدود به آن می کنند) به نظر بسیار ناچیز و گاه حتی مضحک جلوه می کند.

لیکن در حال حاضر چشم اندازهای ژئوپلیتیک جدید تلقی می شوند. تشدید چشمگیر اینگونه مطالبات نشان میدهد که استدلالات مربوط به قدرت حاکم بر

یک سرزمین محدود و مربوط به سران حکومت و یا مشاوران آنها نیست بلکه متعلق به مبارزانی است که به واسطه جنبشهای محلی و یا انجمن ها، گروههای کوچک مردان و زنانی را تشکیل میدهند که برای دفاع از محیط زیست مرزی، حفظ میراث فرهنگی و مرزها و یا کنترل جمعیت مرز نشین و جلوگیری از آلودگی مرزی اقدام به اعلام خودمختاری می کنند. این گروهها یا حداقل رهبران آنها خواهان به رسمیت شناخته شدن حق تاریخی خود بر روی سرزمین شان حتی در ابعاد بسیار کوچک هستند. برای علامت گذاری محدوده ها و شاید بتوان گفت مرزها، این مبارزان به وسیله تظاهرات خشونت بار کما بیش نهادین که به وسیله رسانه ها انعکاس می یابند، گاهی با گروههایی در همسایگی مرزها به مخالفت برمی خیزند.

در ایران باید تظاهرات خود مختاری طلبانه ژئوپلیتیک مربوط به موجودیت های محلی و منطقه ای آنقدر قابل توجه و اهمیت باشند که هر روز بیش از روز پیش تاثیرات فرامرزی شدن فعالیت های اقتصادی آنها آشکار شود. در مقابل این فرامرزی اقتصادی، عکس العمل های دولتی به حدی ضعیف است که تقریباً باعث ناکامی اقتصادی و سیاسی مرزنشینانی شده است که با اقتصاد آزاد بازار همسو شده اند.

امروزه گرایشات گوناگون سیاسی، مفهوم ملت را در چشم اندازهای ژئوپلیتیک بر سر امتیازات و نامالایمات ناشی از تبدیل جامعه اقتصادی مرزنشین به یک نهاد اقتصادی سیاسی ارج می نهند. آشکار سازی های مربوط به محدوده

حاکمیت سیاسی کما بیش رقیب آنهم بر اساس منافع متفاوت تنها درسطوح بالای دیوانسالاری کشور تظاهر نمی یابد بلکه در سطح شهروندان و یا حداقل درمیان فعالترین آنها نیز نمودار می شود و مناطق مرز نشین بیشتر این تفاوتها را برجسته میکند.

این یک پدیده سیاسی کاملاً نوین است. این موضوع که نزد برخی از شهروندان مرزنشین تاثیر مستقیم و یا غیر مستقیم آموزشی و سیاسی روزنامه ها، مجلات و شبکه های تلویزیونی ملی منتفی فرض می شود و نمونه هایی از استدلال و مباحث ژئوپلتیک را بر می انگیزاند، ریشه در حس مقایسه و عنایت کردن به پخش شعارهای آموزشی و سیاسی روزنامه ها و مجلات و شبکه تلویزیونی برون مرزی دارد.

در دولت ایران که دارای اختلافات ارضی زیادی درمرزهای خود است برای ایجاد ائتلاف و جلب حمایت مرزنشینان تقریباً هرگز خارج از کانونهای خاص دولتی سخنی از مباحثات و استدلالات اختلاف انگیز مطرح نمی کنند و بعد از ترغیب کردن مردم خود به سازمان ملل متحد و یا به افکار عمومی بین المللی رجوع می کنند و تنها در رسانه های جهانی سخن از حقوق تاریخی و استدلالات خود می رانند.

همین روند درمورد جنبش های جدائی طلب مرزنشین صادق است که در حد توانایی هایشان بمب گذاری ها و ترورهای سیاسی را به عنوان یک پیش درآمد کلاسیک برای جلب نظر افکار عمومی قلمداد می کنند.

در همین راستا افکار عمومی مردم ایران بسیار بیشتر از قبل از مشکلات ژئوپلیتیک مطلع است و به ویژه به لطف برخی خبرنگاران و روزنامه نگاران بخش قابل توجهی از جمعیت به لحاظ سیاسی فعال تر بوده و با استدالات ژئوپلیتیک آشنایی پیدا کرده است. تنها در حکومت‌های صد در صد خوکامه است که دولتها و تنها حزب موجود آنها منابع انتقال اطلاعات را کاملاً کنترل کرده و شعارهایشان را مدام تکرار نموده و این نظریه که آنها در مقابل بدترین دسیسه چینان منطقه ای و جهانی هستند را تشویق میکنند.

موعظه و تضاد منافع

به نظر میرسد که ما هنوز بسیار دور از وضعیتی هستیم که بدون نیاز به توسل جستن به جنگ چریکی و یا جنگ داخلی بتوان بر مشکلات مرزی و حق مرزنشینان در تعیین سرنوشت خود در چشم اندازهای ژئوپلیتیک فائق آمد. یک نمونه بارز آن در سیستان و بلوچستان است که دولت کوشش می کند با فشار جلوی رشد مواد مخدر را سد کند، راهبرد بزرگ ژئوپلیتیک آنها موعظه پیوستن این عاملان در یک مجموعه بزرگ سیاسی از مسلمانان برای مقابله با اسرائیل است.

در طول قرن‌ها جنگ‌ها موجب رویارویی ایران با دیگر کشورها شده، سرزمین‌ها جدا شده و معاهدات باعث تغییر خطوط مرزی گردیده اند ولی همه اینها انجام

شده‌اند بدون اینکه سران حکومتها نظر شهروندانی که مستقیماً مورد این مبادلات بودند را جویا شوند، سازمانی رجوع به افکار عمومی برای برقراری رابطه با آمریکا نمونه‌ای استثنائی است با این حال درایران با اجرای این پیشنهاد مخالفت شد.

امروز در کشورهای دموکراتیک جهان بر سر موضوعات بسیار کم اهمیت‌تر (برای مثال برای برنامه‌های عمرانی و یا شهرسازی) هر روز بیش از روز پیش دیوان سالاران از قبل برنامه‌هایشان را به شهروندان سکن مناطق و شهرهای موضوع آن برنامه ارائه می‌دهند تا یک اجماع نسبت به آن حاصل شود.

در تعداد قابل توجهی از کشورها سخنان رسمی و تصمیمات دولتها بر سر برنامه‌های عمرانی همچون ترسیم مسیر بزرگراه‌ها، مثل بزرگراه تهران - شمال و یا مسیر عبور خط راه آهن سریع‌السیر بر اساس منافع متفاوت و اشتغالات گوناگون مورد انتقاد و یا مورد مخالفت واقع می‌شوند. حتی مواردی پیش می‌آید که نتایج سنجش افکار عمومی اینسوال را مطرح می‌کند. آیا باید جنگید؟ آیا باید مخالفت کرد؟ آیا باید کمک کرد؟ آیا باید بی تفاوت بود؟ از این رو گاهی افکار عمومی خود زمینه موعظه و نصیحت ملی و محلی تلقی می‌شود اما ممکن است با منافع خاص دیوان سالاری و یا حکومتی مغایرت داشته باشد.

گفتگوی سیاسی با مرزنشینان و افکار عمومی

بدین ترتیب منظور از مسائل ژئوپلیتیک اندسته از سولاتی هستند که به رقابت بر سر سرزمین ها و بر سر قدرتهای محلی، منطقه ای و ملی به طور فزاینده ای می تواند موضوع گفتگوی سیاسی با مرزنشینان قرار گیرند.

درچندین استان مرز نشین به طور خاص درکردستان جنگ داخلی باعث تحریک گفتگوی زنده سیاسی درچند ماه اول انقلاب شد به طوریکه یک بخش از افکار عمومی و تعداد قابل توجهی از روشنفکران و مردان سیاسی مرزنشین موضوع انفعالی دولت مرکزی رامورد انتقاد قرار دادند،چرا که دولتمردان نسبت به دخالت نظامی خطرناک تردید داشتند .

این جنبش های فکری قادر گشتند حامل تاثیرات مهمی حتی درصحنه درگیری ها باشند. در مجموع این امر اتفاقی نبود.اگر در کردستان درآغاز انقلاب اولین جنبش ژئوپلیتیک در چهارچوب گفتگو با مرزنشینان علاقمند به سرنوشت قسمتی از سرزمین شان موقتا پدیدار گشت(آنها درموقعیکه اختیارات حکومت بسیار تضعیف شده بود) میتوانستند بین قبول یا رد واگذاری بخشی از سرزمین خود تحت فشار ائتلاف پیروزمند تصمیم بگیرند . در آن دوران ایران یکی از دموکراتیک ترین ممالک جهان بود.این موضوع مربوط به کشوری است که وحدت سیاسی آن به عنوان یک امپراطوری جوان، تازه شکل گرفته و درحال گسترش اقتصادی و عملی خود بود و ضمنا از برخورداری یک حکومت جدید که ریشه ای تاریخی - دینی داشت به خود می بالید و مهمتر اینکه ارتش

آن دلیرانه تا زمان آتش بس جنگیده بود و اولین جنبش ژئوپلیتیک نظامی را در ایران تشکیل داد.

در همین دوران مشاهده می کردیم که در همین کردستان این جنبش به صورت یک واکنش ساسی- نظامی به جغرافیای سیاسی از طریق بسیجیان جوان که آنها انرا در دوره های آموزش نظامی و بسیجی خویش فرا گرفته بودند تعارضات کاهش یافت .

اینهم دلیل گرایش آنها به واژه جدید ژئوپلیتیک بود، رجوع به بسیج نشانگر این واقعیت است موضوع مربوط به یک جنبش سیاسی است که استدلال اصلی آن حضور مردم مرزنشین و تاریخ است و اینکه این موضوع به عنوان گفتگوی بزرگ ملت ایران به ثبت رسیده است.

تاکید بر یادآوری تاریخی مبنی بر اینکه معنای بنیادین ژئوپلیتیک سیاست است و سیاست راهکارشناسی است. بنابراین سیاست در وهله اول متعلق به دولت مردم است و نه رقابت ارضی بین کشورها و نه جنگ . مطمئنا برای ترسیم تز مبارزه طبقاتی گروههای مرزنشین و ضرورت انقلاب دانشگاهیان مشارکت فراوانی در آشکار ساختن مفهوم دولت مردمی داشتند.

اولین برداشت از مفهوم واژه راهکارشناسی مرزی گفتگو و تعامل بین مرزنشینان بر سر قوانین و برسر امور و مشکلات محل سکونت مرزنشینان و یا مردم ساکن در آن است.

در این میان مسائلی که به سرزمین (ژئو) و سامان یابی فضائی، شبکه شهرها و روستاها و ترسیم جاده ها و غیره مربوط می شوند بسیار مهم هستند.

اما مطمئناً بنیادی ترین و ریشه ای ترین مشکلات که (در طول قرون مرزنشینان حول آن بحث نکرده اند) مربوط به محدوده جغرافیائی مرزنشینان است، چرا که این محدوده جغرافیایی ابعاد سرزمین آنها را مشخص می کند ولی به طور خاص، این موضوع مربوط به مرزهای کشوری می شود که باید درمقابل تجاوز خارجی از آن دفاع نمود. به دلیل است که مشکل جنگ و صلح بین ملت ها با نگاه به مرزنشینان جایگاه مهمی را در ژئوپلیتیک به خود اختصاص داده است. حتی در تعدادی از مناطق مرزنشین مشکل ملت در برابر مهاجرت مرزنشینان نیز آشکار شده است، مثلاً مهاجرت خوزستانیها به استانهای مجاور و یا مرکز حکومت (تهران) نمونه بارزی از این مشکلات است.

میتوان ارزیابی نمود که تا چه حد مفهوم ژئوپلیتیک جدید است چرا که این موضوع اصولاً نشانگر این واقعیت است که این تنها گروه خاصی نیستند که نسبت به فجایع تصمیم می گیرند (آنگونه که در طول قرون متمادی رایج بوده است) بلکه از این پس مرزنشینان نیز به گفتگوی حول آن می پردازند.

مجموعه این تفکرات و مشاهدات اجازه میدهند که ویژگی تاریخی و مشخصات بنیادین پدیده های ژئوپلیتیک را شناسایی کرد. بدین ترتیب اعتبار و منافع ورود به این موضوع (البته نه به عنوان یک تعریف نظری، بلکه به عنوان نتیجه یک

مسیر تجزیه و تحلیلی در یک دوره کما بیش بیست ساله از درگیرها و کشمکشهای گوناگون و تاثیرات آنها بر افکار عمومی) آشکار می شود.

مطمئناً سوال اصلی به رقابت ارضی بین انواع گوناگون قدرت در مناطق مرزی مربوط می شود. اما در اساس این امر در ایران منوط به رقابت هائی میشود که آغاز به تاریخ گذشته قومهای مرزنشین میخ کوب شده است.

یعنی به دورانی وصل است که زندگی سیاسی به معنای مدرن امروزی مطرح میبود. چرا که در آن دوران مفهوم مرزنشین فعلی وجود نداشت و حتی تا دوران خیلی اخیر مرزنشینان نه امکان درافتادن با رقابتهای بین مرزهای مجاور کشورهای همسایه را داشتند و نه در آنچه به سرزمین ملی شان مربوط می شد حق دخالت داشتند.

آن مواردی از مشکلات مرزنشین میتواند به طور خاص ژئوپلیتیک قلمداد شده و میتواند به عنوان پدیده های سیاسی و فرهنگی نوین و رشد یابنده در نظر گرفته شود که رقابت قدرت بر سر یک سرزمین در آنها نهفته باشند. به این شرط که آزادی بیان در آن سرزمین به رسمیت شناخته شده و آشکار سازی های متضاد از طریق رسانه های همگانی منجر به مجموعه ای از تاثیرات سیاسی می شوند، که آنها هم بخودی خود می تواند متضاد باشد.

گفتگوی سیاسی بین مرزنشینان از این نقطه نظر جایگاه ویژه ای در تکامل پدیده های ژئوپلیتیک کسب کرده و تناقضاتی که آشکار سازیهای گوناگون در خود نهفته دارد به طور آزادانه امکان بروز یافته است و این را نقطه امیدوار کننده ثبات مرزها باید دانست.

نمونه بسیار مشهور آن جنگ کردستان است که رهبران خود مختار کردستان تحت فشار افکار عمومی ملت ایران و مردم کرد مجبور به ترک جنگ شدند . این امر با توجه به این نکته مهم است که افکار عمومی ایران بدون شک ضد کمونیست و سرمایه داری بود. اگر گفتگوی سیاسی که به طور ناخواسته در دانشگاههای ایران و سپس در بخش مهمی از افکار عمومی شکل گرفت، در نظر گیریم قادر به درک علتی که ایران نهایتاً در سال ۱۳۵۸ شمسی موفق به مهار کردن قسمتی از سرزمین خود در کردستان شد نخواهیم بود.

جنگ کردستان که دارای اهمیت بین الملل بود به نحوی میتواند به عنوان اولین جنگ ژئوپلیتیک مناطق مرزنشین ارزیابی شود.

مطمئناً در جنگهای هشت ساله عراق افکار عمومی ایران به وسیله سرویسهای تبلیغاتی بسیج می شدند . به طور خاص در طول جنگ ، دولت مجموعه ای از فیلم ها و مستندات نمایشگاهی کردستان را برای افکار عمومی کسانی که هنوز عقاید انزواگرایانه محکمی داشتند، نشان میداد.

اما پدیده انعکاس آشکار سازیهای وطن پرستانه توسط رسانه ها نبود بلکه به میمنت رشد و گسترش آزادی بیان و رسانه ها، وجود گفتگوی سیاسی متضاد

بین مرزنشینان بود که بخشی از مرزنشینان می توانستند مخالفت خود را با ارزشهای حاکم بر آشکار سازیهای مسلط و حاکم ابزار دارند. نشان دادن ارتباط بین گسترش دموکراسی و پدیدار شدن پدیده های مشخصا ژئوپلیتیک مرزی نباید باعث این برداشت نادرست شود که این پدیده ها لزوما باید همانند افکار عمومی ایرانیها در دوران جنگ عراق تکامل یابند. برعکس تعارض ارضی میتواند باعث عوارض ناگواری شود، اگر آشکاری سازیهای آنها (حداقل در یکی از جبهه هایی که به تعارض پرداخته اند) به صورتی تاثیرانگیز ساخته شده باشند و اگر (در یک چهارچوب مشخص سیاسی) بوسیله رسانه ها و رهبران به صورتی قاطع درمیان یک گروه از مردم و یا تمامی مردم یک کشور منتشر شده و آن مرد و یا آن گروه این اشکار سازیهها را بعنوان ارزشهای متعالی در ضمیر خود پذیرفته باشد، می تواند در تحکیم بنیانهای مرزی نقش داشته باشد.

قلمروهای ژئوپلیتیک مهم

اینک این امکان فراهم شده که پدیده های خاص ژئوپلیتیک را در یک محدوده معین مشخص کرد.

میتوان گفت پدیده های ژئوپلیتیک اساسا متعلق به دوران اخیر هستند. دورانی که با نقش شبکه های گوناگون جمعیتی، افکار عمومی، احزاب و تشکلهای عجین شده است. در همین دوران نقش رسانه ها مختلف آشکار شده که در تمامیت خود

شرایط فرهنگی و سیاسی معینی از جمله تشویق به مذهب شیعه را شکل داده اند.

وجود چنین وضعی مهمتر از امکان گفتگوی ساده سیاسی بین مرزنشینان است و از مدتهای طولانی جریان داشته است.

مجادلات مشخصا ژئوپلیتیک، گسترش آزادی رسانه ها و آزادی بیان بوده و خود وسیله ای است که اجازه میدهد تا آشکار سازیهایی که تاکنون در درون مرزها، بنیادین تلقی میشدند را مورد سوال ببرند، مواردی همچون تمسک به اسلام، تمامیت ارضی ملی، وحدت ملت در زمان جنگ خارجی و یا شرایطی که خطر جنگ وجود دارد.

لیکن بدون گسترش دموکراسی حتی اگر توانایی رهبران ملی تا حد قابل توجهی افزایش یابد، امکان پدیدار شدن گفتگوی ژئوپلیتیک تا این حد که در برخی مرزها شاهد بودیم، فراهم نمی شد. همین امکان باعث می شود که مرزنشینان را به سمت طرح سوالاتی هدایت کرد که تا آن زمان در حیطه آنها نبوده و ممنوع قلمداد میشد. این همان چیزی است که پس از فروپاشی رژیم پهلوی حادث شد. در این مورد همانگونه که نمونه های مختلف نشان میدهد و به طور خاص به آنچه که به مسائل ژئوپلیتیک در مرزهای ایران برمی گردد، دورانی از وضعیت ژئوپلیتیک شکل گرفتند که عموماً دوران پایداری نبوده و همین وضعیتهای برای نمونه، در سیستان و بلوچستان به دست عاملان ناامنی اجتماعی تشدید شده است.

اگر بتوان از شفافیت یافتن عقاید ملی سخن گفت معنایش این است که این آشکار سازی، که ملت باشد، در یک بخش از جمعیت بوسیله یک اکثریت سیاسی و فرهنگی فعال تبلیغ شده و تحقق آن به بهای گاه‌ها خشونت بار بر علیه صاحبان دیگر آشکارسازیه‌ها حاصل گشته است. درمورد ایران این مرحله به طور خاص دیر رس بود، در آغاز فقهیده کمابیش روشن وحدت ملی در برخی محافل روشنفکری و احزاب به صورتی آرام ترویج شد.

ولی این روند به علت حوادث شگفت انگیز رو در روی انقلاب و به علت خطر تهاجم خارجی شتاب گرفت.

طول مدت این دوره از چشم انداز ژئوپلیتیک برای برقراری یک دولت ملی براساس موضوعات، متفاوت بود. این تحول با به انحصار درآمدن بحث وحدت ملی از طریق قشرگری با رقیب همراه بود. افزون بر آن، این تحول با چشم اندازهای کنونی ژئوپلیتیک در کشورهایی که نظریه ملی به خوبی ترویج شده و جا افتاده است، متفاوت می باشد.

در ایران این پدیده های ژئوپلیتیک بوسیله ترویج تعدادی عقاید متناقض در میان مردم مشخص می شوند، یکی از ارزشهای مثبت و دیگری بسیار منفی عموماً دومی، در سیمای دشمن یا همسو با مردم سرزمین همسایه، ولی سلطه گر، نمایان می شود که عده ای به عنوان یک ملت مجزا خواهان جدائی و کسب استقلال از آن هستند.

این آشکار سازها غالباً بر اساس یک دستگاه ارزشی و یک نمود فضائی تنظیم گشته اند که مخالف یک مرکز قدرتمند حامل ارزش های مثبت و تعدادی مراکز ضعیف در حاشیه ، با ارزشهای منفی هستند. مضافاً یک ملت وحدت خود را علیه خطراتی که در وراء مرزهایش پیدا می شود تثبیت میکند و این وحدت تجلی آشکارسازی ژئوپلتیک در بهترین حالت ممکن است. در ایران تنوع زبانی توجیه گر این امر است که آشکارسازیهایی که هر یک از ملت ها از هویت خود می سازند در ابعاد وسیعی با رجوع به زبانشان است مثل زبان عربی در خوزستان، زبان ترکی در آذربایجان غربی، زبان سیستانی در جنوب شرقی ایران. در مقابل، وحدت زبانی مانع درهم شکستن وحدت ملی نیست. حتی در کردستان عیلرغم فواصل نسبتاً نزدیک یک منطقه، هم زبان و هم فرهنگ به چهار قسمت قطعه قطعه شده است.

تقسیم بندی منجر به تقابل قدرت و چشم اندازهایی شده که می توان آنرا به عنوان چشم اندازهای ژئوپلتیک قلمداد کرد. این واقعیت که تحقق این چشم اندازها تنها به حکومت مرکزی محدود می شود مانع نزاع جمعی یا فردی این مناطق کوچک با یکدیگر نیست، اگرچه آنها دارای یک زبان و یک مذهب هستند و درگیریهای آنها منجر به پیچیده تر شدن هویت ملی آنها می شود.

بازنمایی یک ملت بر اثر تهدید خارجی در ایران کاملاً قابل تحقق است، و این بازنمایی توسط اکثریت پذیرفته میشود، ولی به محض مرتفع شدن تهدید خارجی، بازنمایی ژئوپلتیک درونی کم کم حرارت خود را از دست میدهد.

مرزهای ایران تابع چنین بازنمایی های هستند. در همه جا همچون در شمال شرقی این بازنمایی ها عیلرغم وجود وحدت ملی، ولی تحت پوشش و یا بدلیل تهدید خارجی و یا داخلی میتوانند مجدداً از سر گرفته شوند. در چنان حالتی یک حزب اسلام گرای افراطی امتیاز متهم کردن دیگران به بزدلی و سستی و یا خیانت در مقابل دست اندازی های امپریالیست کشور مجاز و یا یک اقلیتی که خطرناک ارزیابی شده را متعلق به خود می داند و این تشنج آفرینی مرزی را سبب می شود. میتوان گفت که زندگی سیاسی درمرزها نیازمند مناظرات ژئوپلیتیک است تا احساسات ملی قوی در مرزها باقی بمانند.

جنبش های مرزی در تقابل با جنبش های ملی

چشم انداز ژئوپلیتیک که در نیمه دوم قرن بیستم به صورتی کما بیش مستمر و یا موقتی اما در شرایطی کمتر دموکراتیک در مرزهای ایران جریان داشته اند، تجلی بخش مبارزاتی هستند که قبل از آن دوران به شکل مبارزات استقلال طلبانه در اکثریت کشورهای مستعمره جهان سوم جریان داشت. به طریق اولی، آنها اثبات کننده این واقعیت هستند که روند ترویج یک بازنمایی مسلط توسط یک جنبش سازمان یافته و توسط یک ملت فاتح، تنها به فعالیت تبلیغی محدود نمی شود بلکه این امر میتواند عواقب سیاسی متضادی را در بطن جمعیت تسلط گرا به همراه داشته باشد.

در نهایت انجام این اقدام یکی از عوامل بزرگ استعمارزدائی بوده است.

پس از تلاش بیهوده در استحاله شدن و یا پذیرفته شدن در ملت استعمارگر، آنها میتوانند به نظریه ملت دست پیدا کنند و آنرا با خاطرات اسطوره شده موجودیت سیاسی کهن و مربوط به دوران قبل از استعمار درهم آمیزند تا موفق به ساختن بازنمایی مختص ملت خود شده و سپس خواهان استقلال شوند.

بنابراین برخلاف عقیده عده ای، ژئوپلیتیک نباید تنها توجه به یک موضوع استعمارگرانه باشد. مطمئناً یک قدرت ملی یک بازنمایی ژئوپلیتیک است، اما ژئوپلیتیک به همان اندازه ضد ملی نیز هست، مبارزه برای استقلال ملت، بخودی خود یکی از بنیادی ترین و در عین حال پیچیده ترین مظاهر ژئوپلیتیک می باشد. چراکه در آغاز، این مبارزه متوجه دو کشور نیست که بر سر یک سرزمین به دعوا پرداخته اند، بلکه مبارزه با یک کشوری است که دارای دو هویت در سرزمین است، یکی هویت ملی در سطح گسترده و دیگری که تقریباً قدرتی ندارند اما خواهان شکل دادن یک حکومت مختص به خود هستند.

اثر جنبشهای اسلامی مناطق مرزنشین

جنبش های اسلام گرا مناطق مرزی اعم از شیعه یا سنی نه تنها برای اجرای قوانین قرآنی(شریعت) در ممالک مسلمان، بلکه برای وحدت سیاسی یک مجموعه عظیم مبارزه می کنند.

آنها یک راهبرد بالقوه ژئوپلیتیک را نه تنها برای وحدت مذهبی مسلمانان، بلکه برای وحدت ارضی امت(جامعه اسلامی) در تحت تسلط خویش دنبال می کنند، ۷۰ میلیون مسلمان ایران در منطقه ای که از رود سند و دجله و فرات را در بر می گیرد و خلیج فارس تا دریای خزر را شامل می شود.

بیش از پنج هزار کیلومتر خطوط مرزی دارد. برای فائق آمدن بر اختلافات سیاسی و فرهنگی و بخصوص بر تنوع زبانها در درون امت (جائیکه زبان فارسی فقط توسط مردمان صحبت می شود) جنبشهای اسلامگرا در برابر تمامی مسلمانان یک دشمن مشترک را به نام "غرب" تعیین کرده اند، غرب چیزی جز یک تخیل گرایی بزرگ ژئوپلیتیک نیست، جنبشها مسلمانان را به مبارزه علیه غرب فرا می خوانند و قبل از هرچیز خواهان گسترش مرزها هستند و غرب را متهم به ترسیم این مرزها می کنند مبنی بر این که به منظور ایجاد اختلاف بین آنها و سود بردن از نفت شان بوجود آورده اند اینها با محکوم نمودن ظلم و ستم و قول تاسیس یک جامعه مطلقا عالی که از دستورات الهی الهام گرفته

باشد را میدهد و مردم مرزنشین را به انترناسیونالیسم اسلامی امیدوار می کنند و به دنبال قدرتی پایدار تر از انترنالیسم کمونیسم هستند. اما جنگ هایی که در سراسر افغانستان بین گروه های مختلف اسلام گرا، پس از پیروزی بر رژیم کمونیست، جریان داشت و تاثیر زیادی در مرزهای شرقی جمهوری اسلامی ایران گذاشت به نحوی که مرزنشینان اصلی و بومی ایران تحت تاثیر مهاجرین جنگ گریز افغانستان قرار گرفت، اثبات کننده این حقیقت است که طلب وحدت امت نه مانع خصومت از طریق خصوصیات ویژه قبیله ای است و نه مانع رقابت های قومی، که بسیاری از آنها بوسیله حکومت های اسلامی و همسایه و در عین حال رقیب همچون ایران و عربستان سعودی و پاکستان حمایت می شدند. (گیدنز، ۵، ۱۳۷۵).

این قبیله نظریات که بخش بزرگی از جمعیت مرزنشین شرق ایران را در بر می گیرد جز برای یک اقلیت ملی مفهومی ندارد و حتی برای آنانیکه به زبان رسمی حکومت و یا زبان قدیم استعمارگران سخن میگویند نامفهوم نیست.

در مرزهای شرقی ایران که هنوز دولت ملی قوت نگرفته است (چیزی که تا حد زیادی بیان کننده عدم کارایی دولت ملی و نقصان دموکراسی است) گروه های گوناگون قومی حضور دارند و برای اکثریت عظیمی از مردم مرزنشین بیشترین شاخصه سیاسی را دارا می باشند، خواه این شاخصه برای دولت منفی باشد، یا مثبت. البته تعارض و تخاصم آنها به دوران قراردادهای قبیله ای بر می گردد. مطمئناً قراردادهای قبیله ای ابتدا توسط عاملان فاتح عرب و سپس طی

قرن ۱۹ و ۲۰ توسط اروپائیان سازمان یافته است. قلمروهای ایران که مرزهایش توسط اروپائی ها بخصوص انگلستان ترسیم شده است تعارض و تخاصم درونی نیز با دخالت آنها تخفیف می یابد.

قبیله گرائی و اختصاص بخش مهمی از منابع کشور و کمک های خارجی به چند قوم یا قشر مسلط (همانند رهبر حکومت و هم پیمانان او) بخصوص در یک دوران رکود اقتصادی، دیگر قومیت ها را برای طلب خودمختاری و یا طلب استقلال تحریک نمی کند. در قلمرو های مرزهای شمالی قدیمی ترین دولتهای ملی کمونیست تشکیل شد.

در این کشورها نظریه ملت برارزشهایی که در آن کشور ها به عنوان بازیهایی قدیمی شکل گرفته بودند، سایه انداخته بود.

این امر تا حد زیادی طی جنگ هایی که بین این ملت ها اتفاق افتاد و همچنین جنگ جهانی دوم شکل گرفت، بنابراین تلاش عمدی برای به فراموشی سپردن فاجعه جنگ جهانی دوم و سپس تلاش در بنای جامعه جدید الغاء تدریجی مرزها، پایان یافتن تهدید خارجی همگی منجر به تضعیف نظریه ملت در جوامع کمونیسم شد و یا حداقل کم اهمیت تر جلوه دادن آن در مقابل دیگر جنبه ها شد. متعاقبا به دلیل سیاست عدم تمرکز گرائی که به وسیله اکثر دولت ها از جمله شوروی سابق دنبال می شد، بازنمایی های ژئوپلیتیک جدیدی آشکار شد. مطمئنا این دولتها دارای شخصیت کمابیش قوی هستند که نمونه برجسته در میان آنها دولتهایی هستند که حامل اسامی قدیمی سرزمین های متعلق به خودشان

میباشند، مثل گرجستان، تاجیکستان، قرقیزستان و... دولتهایی که از یک خصوصیت فرهنگی مختص خود بهره مندند و از حکومت مرکزی، جبران ستمی که به آنها روا رفته را طلب می کنند، نمونه آن چین.

در برخی موارد، گسترش فوق العاده آزادی بیان منجر به محویت یافتن هویت منطقه ای آنها شده است که خود آن باعث نزدیک شدن به عقاید ملی و رشد نظریات جدائی طلبانه بین مردم آن مناطق نیز شده است. چنین تاثیر برون مرزی تاثیر شگرفی در مرزهای ایران نیز داشته است و زایش یک وضعیت جدید ژئوپلیتیک در مرزهای شمالی ایران نیز داشته است و زایش یک وضعیت جدید ژئوپلیتیک در مرزهای شمالی ایران منشاء و رشد در قلمروهای خارجی مرزها داشته است.

این نوع کشورها که دارای دولت ملی و یک تاریخ طولانی هستند به آن حد که تا مدتی قبل تصور میشد غیر قابل برگشت نیستند.

برای اینکه بتوان واقعا از دولت ملی سخن گفت باید بخش قابل توجهی از جمعیت خود را بالقوه درگیر عقیده ملی کنند و دنبال موضوعاتی همچون وحدت و استقلال خود باشند و معتقد گردند که این امر چهارچوب بنیادین زندگی سیاسی آنهاست.

بازنمایی های متفاوت از ملت در درون ایران

بدون در نظر گرفتن مشکلات سخت سیاسی، یعنی مشکلات ارزش گذاری و باز نمایی و اسلامگرایی، بخصوص شیعه گری ها اگر پویاترین روشنفکران و محافل حرفه ای، نظریه رفیق شدن و دوست شدن تدریجی ملت را برای آینده بپذیرند نباید نگران آینده بود. اقشار محروم که بیشتر به سنت ها و به تاریخ دلبستگی دارند، نگران آینده هستند. بدون اینکه به نشانه های ژئوپلیتیک و یا رفتار برخی اقلیتهای بومی و یا مهاجر توجه کنند. همچنین احزابی که به طور تلویحی و یا آشکار ملی گرا هستند و دیگر ساختارهای سیاسی را متهم به فراموش کردن و یا خیانت به وطن می کنند، نه تنها از دستی راستی ها بلکه از دست چپی ها نیز نیرو جذب می کنند.

به طور خاص قشرگراها بدلیل قشرگرایی و ضعف مدافعان اسلامی از محافل مردمی که بدلیل بیکاری سرگردان هستند جذب نیرو می کنند، تمامی این تحولات تظاهر بیرونی دارد.

درواقع در درون یک کشور نظریه ای که از ملت ارائه می شود بر اساس محافل فرهنگی و سیاسی متفاوت است. امروزه بیش از همیشه گونه های متفاوت از ارائه ملت و ارزشهایی که به این نظریه مربوط می شوند وجود دارند که بر اساس گرایشات چپ و یا راست با یکدیگر تفاوت دارند.

این بازنماییهای متفاوت از ملت بنا به شواهد نه تنها منعکس کننده گرایشات مشخص ایدئولوژیک از جمله شیعه بلکه تا حد زیادی ژئوپلیتیک نیز هستند، چرا

که از یک طرف به مناسبات با دیگر کشورها مربوط می شوند و از جانب دیگر به نقاط وحدت و افتراق جوامعی ارتباط پیدا می کنند که در یک سرزمین ساکنند. این ساکنین نه تنها شهروندان آن سرزمین هستند بلکه مهاجران را نیز شمال می شوند. بیگانه ستیزی گاهی منشاء در گروههای سیاسی مرزی دارد که در یک گذشته کما بیش نزدیک با نیروهای بیگانه و یا با مهاجمان پیمان مودت بسته اند.

در حال حاضر یک تجزیه و تحلیل ژئوپلتیک از این بازنمایی در مرزها بسیار پیچیده است و بیش از همیشه ضروری است. نفع ما در این است که تمامی این مشکلات را در شکل بازنمایی ها بیان کنیم، چیزیکه باعث حداکثر انعطاف در تجزیه و تحلیل شده و هیچیک از نقطه نظرات را، خواه از افراطی ترین و یا بی پایه ترین منتفی نداند.

اما، در جنبشهای ژئوپلتیک خردمندانه ترین استلال لزوماً بسیج کننده ترین جنبشها نیستند. درهم برهمی این بازنمایی ها و تشدید مطالبات مرزنشینان آنها که همگی با یکدیگر در حال تضاد و تخاصم هستند، ذهن را تحریک می کند به اینکه ما در سطح ملی شاهد ورود به عصر ژئوپلتیک باشیم، برای روشن تر دیدن این واقعیت کافی نیست که تنها از تداخل های آنها و پیچیدگیشان مطلع شد، بلکه به یک روش شناخت نیز نیاز است.

روش شناخت ژئوپلیتیک مرزی به عنوان یک بینش علمی

پس از بحث پیرامون خصوصیات پدیده های چند وجهی ژئوپلیتیک مرزهای ایران اینک ضروری است از بدیهیاتی که مشتمل بر بازنمایی های متضاد و کمابیش متخاصم هستند و با مسائل قدرت و سرزمین ارتباط پیدا می کند، فاصله گرفت و به شرایط ضروری برای یک اقدام عملی و عینی نسبت به این تضادها و بکارگیری روش شناخت هماهنگ با این قبیل مسائل فکر کرد.

باید همچنین شیوه های گوناگون و ابزار عملی تحقق دقیق ترین تجزیه و تحلیل از این شرایط مرزی را تعیین نمود. یکبار دیگر ضروری است تاکید گردد که تمامی نظریات ژئوپلیتیک که در مرزها رو در روی هم ایستاده و صف آرائی کرده اند، حامل بازنمایی هایی مملو از ارزشهای کمابیش جانبدارانه و چه بسا مغرضانه، ولی حامل اطلاعاتی از شرایط واقعی اند که مشخصات عینی آنها براحتی قابل فهم نیستند، زیرا که این نظریات به تقابل قدرت (رسمی با غیر رسمی، بالفعل و یا بالقوه) بر سر یک سرزمین و مرزنشینانی که در آن سکونت دارند مربوط می شوند.

برای بی اعتبار ساختن رقبا، برخی تزه های ژئوپلیتیک ادعای عملی بودن دارند که برای اثبات خود، گاه به قوانین و تاریخ ارجاع میدهند.

گاه به قوانین طبیعت و گاه به قوانین جغرافیا (منظور از نوع همان قوانینی که راتزل مدعی ساختن آن بر پایه داده های جغرافیای فیزیکی بخصوص اشکال

پستی و بلندی ها و شیارهای زمین و دریاها بود) رجوع آنها به جغرافیا بدلیل این است که نظراتشان بنظر "ابدی" آید.

این قبیل سخنان نه عقلانی هستند و نه از دلایل محکم عملی پیروی میکنند، زیرا که مدعی قضاوت کردن بر سر رابطه مستقیم علیت ها بین حقایق متعارف عمومی و شرایط خاصی هستند که قدرتهای مرزنشین در یک تکامل خیلی پیچیده تاریخی به رویارویی پرداخته اند.

با این وصف این قبیل سخنان با اصطلاح علمی را همچون نظریه های تاریخی فریبنده نباید ساده گرفت زیرا که این قبیل توصیفات دارای قدرت بسیج قابل توجهی هستند.

به عنوان یک اصل بنیادین، تنها وجه علمی برای دستیابی به حل مشکلات ژئوپلیتیک مرزی (از هر نوع که باشد) وادار نمودن مدعی مربوطه به مشارکت در سرنوشت خود است و اینکه آن مشارکت بوسیله بازنمایی های واگرا، متضاد و کمابیش متخاصم امکان بروز نمی نماید، ولی همچنین مهم است که از اختلاف دیدگاهها برای رسیدن به یک دید عینی تر از شرایط مرزی استفاده کرد.

عموما در موارد متعارف و بخصوص در اختلافات مرزی و درگیریهای شدید، دو تر اصلی به مقابله با یکدیگر می پردازند.

ولی کافی نیست که بازنمایی های ژئوپلیتیک را صرفا دو گانه در نظر گرفت و تصور نمود که بیش از دو تر یا گروه در یک مر مفروض وجود ندارند. در نقاط خیلی ویژه (مثلا سه وجهی) جائیکه سه تر یا گروه یا قدرت در امتداد یک

مرز قرار گرفته اند، مشکلات ژئوپلیتیک یک کشور بسیار پیچیده تر است. مثلاً در مرزهای کردستان ایران تحت تاثیر نیروهای کرد برون مرزی چندین گروه یا قدرت حاکمیت دارد.

ولی بدور از نگرانی، باید این موضوع را مد نظر داشت که ایران عموماً دارای چندین همسایه بلا فصل است که با هر یک از آنها باید روابط ویژه ای برقرار کند که این روابط برخاسته از بازنمایی های کما بیش متضاد است.

ایران ممکن است دارای روابط ائتلافی با کشورهای مرزی دیگر باشد و ممکن است اثر روابط ائتلافی تحت تاثیر دیگر روابط با دیگر کشورها باشد حتی اگر به لحاظ جغرافیایی خیلی دور از مرزها باشد مثلاً رابطه ایران با اروپا و اثر بر مرزهای شرقی یا ایران و روسیه و تاثیر آن بر مرزهای شمالی.

در این صورت باید بازنمایی های مشترک آنها را مد نظر داشت. ایران جزئی از یک مجموعه کما بیش هماهنگ از تعدادی کشورهای دیگر است و با توجه به دیدگاهها و مشکلات جمعی این کشور دارای روابط با درجات اهمیت متفاوت با هر یک از آنهاست.

نهایتاً یک کشور دارای مشکلات کمابیش جدی ژئوپلیتیک در داخل مرزهایش است، به ویژه مطالبات خودمختار طلبانه و یا استقلال طلبانه اقلیت های فرهنگی، که در جستجوی حمایت خارجی هستند، تمامی اینها بوسیله تعدادی بازنمایی های متضاد بیان می شوند. بازنمایی ژئوپلیتیک مرزی که مقدماتاً در وضعیت واگرایی و متخاصم عمل می کنند، منجر به زمین گیر شدن می شوند.

راحت تر آنست که آنها را بر اساس سطوح مختلف تجزیه و تحلیل فضایی محلی، استانی، ملی و حتی بین المللی دسته بندی کنیم چیزی که اجازه خواهد داد تا انعکاس مشکلات را از یک سطح به سطح دیگر پیش بینی کرد و یک بازنمایی جامع تر و عینی تر از آن مجموعه بدست آورد.

مثلا مرزهای جنوبی (خوزستان) و شمالی (مازندران) را باید در سطح بین الملل، مرزهای شمال غرب را در سطح ملی، مرزهای جنوب شرق را باید در سطح استانی و مرزهای شرقی را باید در سطوح محلی تجزیه و تحلیل فضایی کرد.

اضافه بر موارد فوق باید همچنین این واقعیت را در نظر گرفت که هر یک از این بازنمایی ها و هر یک از این طرحهای متخاصم تنها بر اساس داده های فضائی و بر روی شرایط کنونی بنا نشده اند، بلکه هر کدام از آنها به شرایط و درگیریهای ما قبل خود در زمانهای کما بیش طولانی و تاریخی به خاطرات گزینش شده رجوع میدهند. هر یک بر طبق نیاز و یا هدف خود، به تعبیر خویش از تاریخ، به نقشه های کهن مرزی، به ترکیبات فضائی که آنها را یادآوری و یا مجسم می کنند، توسل می جویند. اینها همگی برخاسته از مشکلی است به نام حق تاریخی مرزنشین که به این یا آن نقشه و به این یا آن توصیف، از جغرافیای تاریخی ارجاع میدهد.

یک مرز نشین برای پایه ریزی حقوق مرزننشینی خود بر داده های گذشته طولانی و یا بعبارتی خواسته های بلند مدت تکیه می کند. از جمله حقوق تاریخی و مرزنشینان دفاع از شیعه است.

بر عکس رقبای او اگر به نفعشان باشد کوتاه مدت را در اولویت کاری خود قرار میدهند. گاهی اوقات ظرف متخاصم از سخنان رقیب خود سود می برد، بنابراین از تمامی شاخصهای دوران تاریخی خود عبور می کند و بنابراین به نفع طرف متخاصم وارد عمل می شود که گاهی در دولت های ملی از آنها به نام مزدور یاد می کنند. استدلال های ژئوپلیتیک مرزی که نیازی به ارجاع تاریخی نداشته باشند کمیابند و مباحث استدلالی ژئوپلیتیک مرزی، اغلب تجلی فضایی دارد، در این صورت چیزی ضروری تر از آن نیست که علت سکوت تاریخی آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

نهایتا مهم است تاکید گردد که همچون نوشته های تاریخی بازنمایی های ژئوپلیتیک مرزی مقدماتا منشاء حکومتی و یا مردمی ندارند بلکه شخصیتها و یا گروه های کوچکی هستند که آنها را ابداع و یا فرموله می کنند. حتی اگر بعدا این بازنمایی ها به طور وسیع تبلیغ شده و به وسیله اکثریت یک ملت بکار روند.

آنها در آغاز توسط افراد سیاسی (و یا مشاوران) آنها و یا روشنفکرانی ابداع شده اند که خارج از مدار گروه فرهنگی و یا کشوری، نحوه نگرش خویش به مسائل را بیان میدارند.

همچنین نوشته های رقبا و مخالفین بدون نیاز به گرد هم آمدن حول گروه رقیب بیگانه مرزبندی و تفاوت خود را با رژیم حاکم مرکزی ابزار میدارند. باید دقت نمود که تجزیه و تحلیل مشاهده ای افراد غیر مرزنشین به این معنا نیست که آنها لزوما بیطرف هستند.

گاه از این شاهدان میدانهای مرزی به طور خاص اظهارنظری خواسته شده و در این صورت باید برخی روابط احساسی، تعلقات ایدئولوژیک و بخصوص شیعه و مشابعت ها را در نظر گرفت.

مطمئناً باید تلاش نمود تا به بهترین وجه ممکن متوجه پیچدگی کنش و واکنش مرزنشینان کما بیش واقعگرا و تنوع گستردگی از سطح محلی تا سطح جهانی بود. ولی ما نمی توانیم ژئوپلیتیک را بعنوان یک بینش علمی قلمداد کنیم مگر اینکه بعنوان یک اصل بنیادین برای تجزیه و تحلیل رقابتهای ارضی بین انواع گوناگون قدرتهای هر منطقه مرزی مورد اختلاف را مورد بررسی قرار دهیم.

این بررسی از دو دیدگاه بیشتر انجام می شود. دیدگاهی که اهمیت راهبردی، اقتصادی و یا نمادین آن را بررسی می کند و دیگری دیدگاهی که تنها به نفوذ قدرتهای رقیب در سرزمین خاص مرزی توجه دارد. در شناخت مرزهای جمهوری اسلامی ایران باید به هر دو دیدگاه توجه کرد. در مرزهای غربی توجه به دیدگاههای راهبردی، اقتصادی و نمادین به منظور تحکیم هر چه بیشتر تشیع باید بیشتر شود و در مرزهای شرقی باید برای ممانعت از نفوذ قدرتهای رقیب محافظت شود.

نظر به اینکه موضوع به تجزیه و تحلیل رقابتها بین تعداد معینی مرزنشین می گردد، تحلیلهایی که هر کدام از مرزنشینان از خود و از شرایط ارائه میدهند طبعاً جانبدارانه و متناقض و گاهی مغرضانه است، همچنانکه راهبرد آنها واگرا و متخاصم می باشد.

ولی مهم این است که تلاش کنیم تا به آن موضوع به صورتی واقعی و یا حداقل بیطرفانه توجه کنیم. زمانی میتوان به ژئوپلیتیک مرزی به عنوان یک بینش علمی توجه نمود که این یا آن گروه رقیب با حسن نیت شناخته شوند و در جستجوی درک هر یک از آنها و دلایل عمیقی که علل مستقیم و یا اتفاقی جنگ و یا تخاصم آنهاست، باشیم.

دلیل توجه به این بینش تنها مربوط به کارآئی آن است. این بینش وسیله ای بدست می دهد تا بتوان تحولات جاری و احتمالاً تحولات گذشته را بهتر درک کرد و برای آینده پیش بینی نمود.

این کاملاً ضروری است که توانائی تجزیه و تحلیل مناقشاتی را داشته باشیم که تأثیرات آنها بسیار شدیدتر و منافع آنها مهمتر است، حال خواه این توانایی برای کمک به یک راه حل مصالحه جویانه باشد و خواه برای شریک شدن در تحقق هدفی که مورد حمایت ماست. ولی برای اینکه یک بینش ژئوپلیتیک مرزی کارآمد باشد، ضروری است از یک شیوه علمی برخوردار باشد.

روش نقد و تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیک از مرزهای جمهوری اسلامی ایران

از آنجا که ژئوپلیتیک بعنوان یک بینش علمی از جمله هدفش مطالعه تعارض ارضی مرزها و بازتابهای آن در افکار عمومی است و از آنجا که این امر بواسطه تعدادی بازنمایی محقق می شود که می تواند منافع راهبردی و یا ارزش نمادین داشته باشد ضروری است که یک روش و شیوه استدلال علمی را بکار گرفت، روشی که دقیقاً در ساخت و در تجزیه و تحلیل مرزها موثر باشد. اگر چه نقشه ها پستی و بلندی ها را نشان میدهند پدیده انسانی (همچون گسترش ارضی یک زبان و یا مذهب) و مهمتر از آن نقشه های تاریخی را نیز نشان میدهند و بایستی با یک روحیه نقادانه مورد مطالعه قرار گیرند. درواقع نقشه ها ممکن است برای یک حکومت خاص و کمابیش در خدمت اهداف همان حکومت باشند.

داده های مرزی

تمامی پدیده های قابل ترسیم بر روی نقشه، خواه این پدیده از داده های زمین شناسی باشد و یا از محل یابی چاههای نفت و از ترسیم جریان آب و از تلاقی کوه ها، و همچنین از پراکندگی جمعیت از گستردگی یک زبان و از یک مفهوم مذهبی، از عقاید سیاسی و یا از محل یابی فعالیت های اقتصادی در مرزها برخاسته از داده های جغرافیایی هستند. بنابراین تزه های گوناگون

ژئوپلیتیک ممکن است هر یک از این یا آن داده جغرافیایی را برای اثبات بر حق بودن بکار برند. بنابراین داشتن نگرشی به کلیت مجموعه و یک دید دقیق به هر یک از این داده ها بسیار کارآمد خواهد بود.

بدین ترتیب، هر تز کلاسیک ژئوپلیتیک، یعنی مطالبات ارضی و یا دفاع از مرزهای طبیعی بر پایه ارائه اشکال طبیعی و پستی و بلندی ها صورت می گیرد، ولی هر نیروی غالب در صحنه مناقشه در ترسیم مرزها خط مشروع را از میان رودخانه ها و یا خط الراس قله ها به گونه ای انتخاب می کند که او را در گسترش ارضی مساعدت نماید.

بعبارتی، مهم آن چیزی است که آینده کمک می کند نه آن چیزی که در راهبردهای آینده اهمیت ندارد.

اضافه بر موارد فوق، مطالعه فرایندهای متفاوت و مباحث ژئوپلیتیک ضرورت مورد توجه قرار دادن نقشه های کنونی و نقشه های تاریخی را آشکار می کند، نقشه هایی که حداقل برای یک بخش از فضای خاکی، پراکندگی دسته بندی های متفاوت پدیده ها را عیان میسازند. این بررسی باید با دقت و با نقادی انجام گیرد زیرا که نقشه ها دارای منشاء ها و خصوصیات سیاسی خاص خود هستند.

مضافاً درکار ژئوپلیتیک چگونگی استفاده از این نقشه ها با طفره رفتن و نیرنگ بازی نیز همراه است و مواردی پیش می آید که از نگاه تیز بین کارشناسان نیز

مخفی می ماند، هر یک از نمادهای ژئوپلیتیک برای تسلط بر یک سرزمین خاص با تاکید بر مباحثات نقشه هایی که بدرد آنها می خورد، اقدام به مقابله می کنند.

تداخل مجموعه ها و سطوح متفاوت تجزیه و تحلیل فضائی

این تاکتیک های نقشه پردازانه متضاد بوسیله این واقعیت عینیت میابد که روی هر بخش از فضای مرزی هر یک از پدیده هایی که ما در تفکر خود مجزا می کنیم دارای شکل فضای ویژه خود است.

بدین ترتیب غالباً مجموعه های فضائی گوناگون که بتوان برای ارائه مشخصات متفاوت یک سرزمین بر روی یک نقشه ترسیم نمود مانند منابع زمین شناسی، اشکال کوهها، مجموعه رستنی ها، نابرابری توزیع جمعیت، گستردگی زبان و مذهب و غیره، دارای محدودیت هائی هستند که با دیگر مجموعه های فضائی مطابقت نمی کنند.

این مجموعه های فضائی متفاوت زنجیره ای از فضاهای متداخل را تشکیل می دهند. این امر موقعی که سوال مرزها مطرح است استدلال ژئوپلیتیک را با اهمیت خیلی بزرگی مواجه می کند. اکثریت مرزها از تداخل هایی عبور می کنند که محدوده مجموعه های متفاوت فضایی را شکل می دهند.

غالباً این موضوع منجر به درگیریهای شدید ژئوپلیتیک می شود. واقعیت این است که مرز ایران و عراق که تفکیک کننده زبان عربی از فارسی است در

عین حال که شیعه مذهب هستند ولی موضوع مهمی برای جنگ دو کشور بین سالهای ۱۳۵۹-۱۳۶۷ شمسی بود و شاید همین امر باعث درگیریهای آینده بین آنها باشد.

بدین دلیل است که باید به طور خاص تر متوجه تداخل این مجموعه های فضایی بود. در تجزیه و تحلیل مرزها بزرگترین ابعاد منطقه ای و یا ملی در هزاران کیلومتر ارزیابی شده و کوچکترین آنها بر اساس دهها کیلومتر و یا حتی کمتر اندازه گیری می شوند، مثلاً موقعی که موضوع به داده های محلی، مثلاً تمایز سیاسی بین محلات یک شهر یا روستای مرزی مربوط است.

یک راهکار این است که مرزهای ایران را طبقه بندی کنیم. در این راستا مرزهایی که بیش از هزار کیلومتر وسعت دارند، مثل مرزهای آبی جنوبی ایران دریگ گروه، مرزهایی که بین ۷۵۰ تا ۱۰۰۰ کیلومتر وسعت دارند در گروه دیگر، مرزهایی که بیش از ۵۰۰ کیلومتر وسعت دارند در گروه سوم، مرزهایی که بیش از ۲۵۰ کیلومتر وسعت دارند در گروه چهارم و مرزهایی که وسعت بیش از ۱۵۰ کیلومتر دارند در گروه پنجم و بالاخره مرزهای پایین تر از ۱۵۰ کیلومتر در گروه ششم قرار گیرند.

یادآوری می گردد که در اکثر طبقه بندی ها هر چه این گروهها ابعاد بزرگتری داشتند جمعیت آنها بیشتر بوده و آنها در درجات فشرده تری بررسی می شوند. این امر به طور خاص در مورد مرزهای آبی جنوب ایران صادق می باشد که بیش از چهار میلیون جمعیت دارد. این خود تبدیل به نوعی ماهیت می شود.

بیان علمی از یک مرز با گسترش وسیع و طولانی کار ساده ای نیست، بر عکس، یک گروه مرزی کوچک و در ابعاد بسیار کوچک تر را بسیار مستدل تر میتوان تحلیل کرد. جالب این است که بعضی مسئولین بازنمایی های ژئوپلیتیک همه این مجموعه های بزرگ و کوچک را بصورتی فریبنده درهم می آمیزند.

برای مثال هنگام مباحثاتی که منجر به جنگ ایران و عراق شد، عمداً اینا سهواً هدف عراق از اشغال ایران غالباً به عنوان اقدامی که برای دست یابی به آنچه که در قرار داد الجزایر ظلم به عراق تلقی می شد ارائه گردید.

با خطوطی فریبنده که مشکل میتوان آنرا تعریف کرد این اقدام حامل ارزشهای خاص و قدرتمندی بوده و بیش از ده میلیون انسان نظامی و غیر نظامی دو کشور را درگیر می کرد.

بنابراین، مستقیم ترین منفعت این درگیری، یعنی جنگ با ایران در نظم چند ده کیلومتری بود که در کوتاه مدت پیش بینی شده بود و در میان مدت، منافع بزرگتری در نظر بود، یعنی چاههای نفت خوزستان و طول مرزی ایران که امتداد نزدیک به بیش از ۷۰۰ کیلومتر قرار داشت و در بلند مدت حاکمیت بر بخش وسیعی از خاک ایران، یعنی استان خوزستان.

برای روشن تر دیدن این موضوع، روش مناسب این است که اندازه های متفاوتی که باید مورد توجه قرار داد (خواه زمین شناسانه باشد خواه مذهبی) بر اساس نظم بزرگ شونده کی دسته بندی نمود خواه بزرگ شونده کی اقتصادی یا فرهنگی یا اجتماعی یا سیاسی و یا دینی (شیعه و سنی) و این نظم های مختلف

را از سطح محلی به سطح ملی بعنوان زنجیره نقشه های منطبق بر هم ارائه نمود با این تفاوت که برای هر یک از آنها اندازه های نزدیک به هم را بتوان نمایش داد.

با در هم آمیزی داده های موجود بر هر یک از گروه های طبقه بندی شده مثل اقتصاد یا جمعیت، میتوان استدلال را به سطوح مختلف تجزیه و تحلیل فضایی هدایت کرد. اینگونه استدلال عملی ترین شکل و استراتژی استدلال برای مرزها میتواند باشد و عبارتی کارآمدترین استدلال جغرافیایی در معنای معرفت شناسانه از مرزهای جمهوری اسلامی ایران را میتواند ارائه نماید. بدون چنین درکی شناخت مشکلات ژئوپلیتیک میسر نخواهد شد چرا که این سرزمین هستند که موضوع و یا عرصه رقابت قدرتها می باشند، خواه این رقابتها جهانی باشد یا ملی یا استانی و یا محلی. بکارگیری روش استدلالی فوق با در نظر گرفته نقش آفرینان اصلی در مرزها اجازه ساختن یک نماد کامل تر و عینی تر از آنچه که عده ای بصورتی متضاد آن را توجیه میکنند را خواهد داد.

درواقع ژئوپلیتیک بعنوان یک بینش عملی به تجزیه و تحلیل بازنمایی های متضاد محدود نمی شود بلکه این علم باید تلاش نماید یک راهکار جامع تر و عینی تری را برای حل درگیریهای مرزی ارائه نماید و در عین حال تلاش کند سناریوهای مفروض تکامل اوضاع مرزی را پیش بینی نماید.

نگاهی به گذشته، حال و آینده

برای درک مشکلات خاص ژئوپلتیک یعنی به عبارتی پدیده های نسبتاً اخیر و بخصوص برای تجزیه و تحلیل مشکلاتی که هم اکنون جریان دارند مهم این است که از زمان حاضر هم به سمت دوران بسیار گذشته نگاه کرد و هم با تجزیه از گذشته بسیار کهن به سمت دوران آینده توجه داشت.

که این شیوه اجازه دیدن علل را قبل از تاثیرات آنها در آینده میدهد و بینش ناظر به گذشته به تاثیرات یک حادثه می پردازد و قبل از مطالعه علل تاثیرات را بررسی می کند. این اقدام از طریق تجزیه و تحلیل زمان حاضر ممکن است.

چرا که ما با آن مواجهیم. با این وصف، اگر چه آن دسته از مناقشات ارضی کهن با توضیحات از قبل داده شده جزئی از مشکلات ژئوپلتیک محسوب نمی شوند.

ولی آنها را میتوان بر اساس شیوه تجزیه و تحلیل ژئوپلتیک و مشخصاً بدلیل دقت تجزیه و تحلیل فضائی آن مورد بررسی قرار داد.

همانگونه که تمیز دادن مجموعه های فضائی و تداخل های آنها بر طبق نظم های گوناگون ممکن است، خوب است که در تکامل یک شرایط ژئوپلتیک، زمانهای کوتاه و زمانهای بلند از هم تفکیک شوند.

در عین برخوردار بودن از نقشه های مختلف منطبق بر هم بر اساس نظم توسعه یابنده در تجزیه و تحلیل فضائی، این امکان را فراهم می آورد تا دسته

بندی پدیده های مرزی را بر اساس زمین شناسی، جمعیت شناسی و اقتصادی بررسی کرد.

اینها بر اساس مدت زمانی طولانی بررسی می شوند اما همگی را با توجه به طرح و امکانات مالی تحقیق مورد نظر باید در دورانه های میان مدت و نزدیکتر به زمان حاضر مورد توجه قرار داد.

البته نیاز است که با دقت فراوان دسته بندیهای دوران کوتاه و لحظه ای را نیز بررسی کرد و آنچه را با ماه و آنچه را که با روز و حتی آنهایی را که بر اساس ساعت میتوان تحلیل کرد اندازه گیری نمود اما این نیازمند طرح تحقیق دیگری است.

دوران خیلی کوتاه می تواند اهمیت قابل توجهی در پیشبرد مناقشات کنونی داشته باشد. میان مدت و دراز مدت بر پایه سال و دهه اندازه گیری می شوند در حالیکه دورانه های خیلی بلند بر پایه سال و دهه اندازه گیری می شوند در حالیکه دورانه های خیلی بلند بر پایه قرن محاسبه می شوند.

این امر حتی برای دورانه های زمین شناسی معاصر بر پایه صدها هزار و حتی میلیونها سال صادق است. بدینگونه درنماد سازی ژئوپلتیک مردم جنوب غربی ایران (خوزستانها) امروزه حرکتی که از حدود از دو هزار سال پیش آغاز شده اینک تبدیل به یک نگرانی مهم شده است. و آن این است که با یک زمینه برون مرزی همسایگان مجاور مدعی حاکمیت شرعی و عرفی بر آن هستند.

چنین پدیده ای که برخاسته از ژئوهیستوری (Geohistory) است علی الظاهر با یک درجه نسبتاً بالا از تخیلات همراه است همانند تمامی آنچه از زمان خیلی طولانی و از یک فضای خیلی وسیع برخاسته است.

اگر نگرش تاریخی، زمان را مقدم میدارد و اگر جغرافیدانان به طور خاص مجموعه فضایی را با حفظ اهمیت برای تاریخ در نظر می گیرند زمان و فضا در عین حال دسته بندی هائی هستند که نباید آنها را به طور خاص در تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیک مرزی تفکیک نمود (محیط تحت نفوذ، تصرف در زمان کما بیش طولانی) بنابراین هر نوع حرکت یا مشکلی در مرزها هم دارای منشاء زمان است و هم منشاء فضا.

این ملاحظات اینطور بنظر می رسند که تنها دارای منافع اساساً نظری هستند، ولی آنها در عین حال در مواقعی که تکامل یک شرایط ژئوپلیتیک در ساختن سناریو های مختلف کمک می کنند دارای اهمیت عملی بزرگی نیز هستند. در آنجا علی الظاهر یک مشارکت خطر آلود وجود دارد اما آن نیز غیر قابل چشم پوشی است و این خطر وجود دارد که تمامی استراتژی ها، فعالیت ها ی خود را در دوران کما بیش کوتاه، نه تنها بر پایه داده های شرایط، بلکه بر پایه تخمین از نقشه ای که رقیب در نظر دارد علیه او بکار برد. لیکن سناریوها و راهبردهای ژئوپلیتیک بر پایه کوتاه مدت و بلند مدت و گاهی بسیار بلند مدت تر مثل آنچه که در امور نظامی کاربرد دارد اعمال می شود.

اگر ما به قانون تاریخ اعتقاد نداریم و اگر جایگاه خیلی بزرگی برای حوادث قائل نیستیم، امروزه باید برای حفظ مرزها بیش از همیشه به رسانه های همگانی توجه کنیم. در چنین شرایطی از نظر ژئوپلیتیک میتوان گفت که هر چیز کم اهمیتی که در کوتاه و یا میان مدت پیش بیاید بازتاب آنچیزی است که در تاریخ ثبت شده است و باید رسانه های عمومی به آن توجه کنند.

با یک استعاره پیچیده تر میتوان گفت که آنچه می تواند در مرزهای جمهوری اسلامی ایران پیش بیاید تداوم آن چیزی است که در زنجیره ای از حوادث تاریخی ثبت شده اند و دقیق تر اینکه با پیچیده تر کردن استعاره ها می توان گفت که آنچه که ممکن است پیش بیاید نتیجه تقابل دو یا چندین زنجیره از حوادث گوناگون است.

در واقع میتوان پدیده ها و عوامل مختلف را بر اساس سرشت آنها و یا بعبارتی بر اساس مقوله بندی های علمی متفاوت در نظر گرفت.

همین پدیده ها را میتوان براساس گستردگی فضایی آنها و بر طبق نظم بزرگ شونده زمانها که تناوب آنها را مشخص می کنند، دسته بندی کرد، بدین ترتیب د رمیان دسته بندی پدیده های زمین شناسی، زلزله که میتواند در برخی کشورها دارای اهمیت ژئوپلیتیک عظیم باشد منتج از جابجائی لایه های زیرزمینی در دوره زمانی بی نهایت بلند است و باید مورد توجه قرار داد. ولی این پدیده در برخی نقاط زلزله خیز در زمانهای بی نهایت کوتاه تظاهر می یابد.

به همین منوال در سناریوی آینده مرزها تکرار آتی زمین لرزه عظیم که خسارات هولناکی را وارد می کند باید مد نظر قرار داد. پدیده جمعیت که در یک دوره با تناوب زمانی بلند مدت افزایش می یافت باید مورد نظر باشد. تناوب میان مدت سیلابها و مخاطرات محیطی باید مورد توجه باشد. دو برابر شدن جمعیت در هر سی سال و حتی در برخی موارد هر پانزده سال یکبار برای جمعیت ساکن در شهرهای مرزی بسیار مسئله ساز است.

مخاطرات سیلابی، جمعیتی، زلزله ای، اقتصادی از همه مهمتر جنگ ها در مرزها باید مورد بررسی قرار گیرد.

محسوب نمودن زنجیره های مختلف حوادث و تداخل احتمالی آنها یک روش کارآمد برای بنای سناریوهای مختلف تکامل یک شرایط ژئوپلیتیک است، مثلاً سناریوی داشتن یک جمعیت کارآمد و فعال در مرزها اهمیت ژئوپلیتیک فوق العاده دارد. در توجه به مرزها باید نقش شخصی سران، رهبران و شخصیت

آنها و آمالهایشان در انتخاب و یا رد راهبردها و بیش از پیش، نقش عوامل فرامرزی و بویژه نمادهایی که در سطح جهانی و منطقه ای بوسیله رسانه های همگانی پخش می شوند را مورد توجه خاص قرار داد.

مرزنشینان

بر خلاف نظر کسانی که اعلام می کنند که بدلیل پایان جنگ سرد جهان به سمت سیاست زدائی پیش می رود، میتوان مدعی شد که جهان به آرامی وارد دوره ژئوپلیتیک جدیدی می شود. و این امر در پدیده های ژئوپلیتیک به صورت پیچیده تظاهر می یابد و یکی در کنار دیگری جای می گیرد.

فروپاشی شوروی سابق به عنوان ابرقدرت به منزله پایان یافتن قطعی مناقشات بین قدرتهای بزرگ نیست، همین مناقشات درمرزهای جمهوری اسلامی ایران نیز تاثیر گذار است. مبارزه برای استقلال که در نیمه دوم قرن بیستم خاص بعضی کشورها از جمله ایران بود، اینک تبدیل به معضل تعداد قابل توجهی از کشورهای اروپایی شده است.

اینها نیاز به آموزش دارد. همچنین بینش ژئوپلیتیک هر روز بیش از روز قبل برای جمیع شهروندان ضروری است. آیا باید پیشنهاد آموزش ژئوپلیتیک در دبیرستان های مرزنشین برای دستیابی به اهداف ژئوپلیتیک بهتر را ارئه نمود؟

این پیشنهاد میتواند فریبنده باشد و چون به یک موضوع بسیار ظریف و حساس مربوط می شود میتواند مورد استفاده سودجویان قرار گرفته و به سادگی باعث متشنج شدن امور گردد.

آموزش تاریخ مرزنشین بدلیل اینکه مربوط به زمان گذشته است خوب است اما کافی نیست، همه میدانند چه اتفاقی افتاد و چه کسی در جنگ پیروز شد. بدلیل تمرکز بر درگیریهای جاری، آموزش ژئوپلیتیک دارای چنین امتیازی نیست.

مطمئناً ایده ال این است که استدلال ژئوپلیتیک مرزی جایگاه مهمی در آموزش تاریخ و همچنین در آموزش جغرافیا بدست آورد، چرا که این مقوله وقتی که وارد استدلال مرزی نشده اند هنوز کاربردی محسوب نمی شوند.

در مقابل باید پژوهشگران مرزنشین را سطح عالی به وسیله تجزیه و تحلیل روشمند و عمیق حول تعداد زیادی موضوعات مرزی جاری و همچنین با حضور در صحنه مناقشات و از طریق ساختارهای پژوهشی چند رشته ای تربیت نمود .

ضروری است که مردان و زنانی را با استدلال ژئوپلیتیک مرزهای مربوطه آموزش داد که دارای تجربیات مشخص حرفه ای و اندوخته های روشنفکری از میان جغرافیدانان تاریخدانان، خبرنگاران، استادان و دبیران و کارشناسان علوم سیاسی و حقوق دانان می باشند و همچنین سیاستمداران، مدیران شرکتهای، نقش

آفرینان فرهنگی - اجتماعی، فعالین سیاسی، رهبران جنبش های اجتماعی و دینی
مرزنشین بسیار نقش دارند.

پیشنهاد بعدی این است که به آن دسته از روحانیونی که اطلاعات اساسی
ژئوپلیتیک از مناطق مرزی دارند اجازه تبلیغ داد. پزشکان نیز در این راستا نقش
مهمی میتوانند داشته باشند.

نقش روحانیان می تواند برجسته تر از دیگران باشد و حتی برای این دو گروه
میتوان فعالیتهای بدون مرزی را در قلمرو مرزی برونی و درونی تنظیم کرد.
گردانندگان این قبیل آموزشها می دانند که تا چه حد مرزها واقعی هستند.
بدلیل اینکه خود آنها تلاش دارند ضمن عبور از بالای این موانع، وظایفشان را
انجام دهند.

حرکت بسوی قدرت محلی یا جهانی شدن

شهرها، ایالت ها و دیگر واحدهای ملی بتدریج قدرت سیاسی و اقتصادی کسب میکنند تا بتوانند درباره آینده خود راسا تصمیم گیری نمایند، این روند یکی از روندها و جریانهای در قرن بیست و یکم خواهد بود، بطور همزمان جهان اقتصاد در نتیجه جهان سازی بتدریج در حال دگرگونی است، این دو روند که در واقع دو نیرو محسوب میشوند، یا زمینه را بگونه ای شگرف برای توسعه انسانی فراهم خواهند کرد و یا برعکس به آشوب و افزایش دردها و رنجهای مردم جهان منجر خواهد شد. میزان موفقیت یک کشور در هزاره بعد به این بستگی دارد که چه مقدار میتواند فشارهای متعارض حاصل از این دو نیرو را از سر بگذراند.

تقاضا برای خودمختاری سیاسی و اقتصادی افزون تر از سوی ایالت ها، استانها، شهرها در کشورهای گوناگون از بریتانیا و برزیل گرفته تا چین و اتیوپی مشاهده میشود، جهانی شدن اقتصاد با توسعه شیوه های برقراری ارتباط و تسهیل حمل و نقل، باعث کوچکتر شدن جهان و از میان رفتن موانع تجاری شده است، آگاهی از شیوه هایی که در دیگر نقاط جهان برای ایجاد تغییرات سیاسی مورد استفاده قرار میگیرد، باعث میشود گروهها و جوامع محلی میل بیشتری به خود مختاری پیدا کنند و به ابزارهای لازم برای شکل دهی به آینده خود دست یابند.

دولت های ملی در سراسر جهان که با درخواستهای برای خود مختاری بیشتر پیش زمینه، جهانی سازی شبیه موجی عظیم است که هم میتواند ملتها را از میان

ببرد و خودمختاری وضعیتی را بوجود می آورند که در آن شهرها، مناطق و دیگر گروههای جامعه یعنی همان سرنشین های قایق برای اعمال خودمختاری کاملاً آزادند اما برای همکاری به منظور جلوگیری از غرق شدن قایق نیز انگیزه هایی دارند.

شبکه جهانی اینترنت، سیستم های جدید حمل و نقل، اسناد مالی جدید نظیر اوراق قرضه شهری و ابزارهایی هستند که شهرها و دولتهای محلی با استفاده از آنها با جهان خارج ارتباط ملی و اقتصادی برقرار میکنند و سعی می نمایند شرکائی برای انعقاد قراردادهای سرمایه گذاری مشترک پیدا کنند، برای مثال در اوایل دهه ۸۰ در امریکا چنین ارتباط هائی را با خارج برقرار کرده بودند و تا پایان دهه پیش بر تعداد این ایالتها به شدت افزوده شد.

تمرکز بیشتر ایالتهای امریکا عمده کارهای تجاری خود را در ژاپن و دیگر کشورهای خارجی انجام میدهند و تعداد دفاتر مالی و بازرگانی آنها در خارج بیشتر است تا در داخل.

با در نظر گرفتن این دو واقعیت که هر روز بر سهمی که شهرها بزرگ در تولید درآمد دارند افزوده میشود و با گذشت زمان بخش عمده جمعیت جهان در شهرها ساکن میشوند، به این نتیجه می رسیم .

در ربع اول قرن بیست و یکم تحولات با الگوهائی غیر از قرن بیستم در حال شکل گیری است. بویژه کشورهای متنوعی که از لحاظ سابقه تاریخ و موقعیت جغرافیائی در شرایط خاصی هستند.

کشور ایران در بین کشورهای خاورمیانه پر همسایه ترین کشور است و این پدیده را باید در گذشته تاریخی این کشور جستجو کرد.

تحولاتی که در این منطقه حساس از جهان بوجود آمده کشور ایران را مجموعه ای متنوع از لحاظ طبیعی و انسانی رو به رو نموده است.

نگاهی به تحولات گذشته جهان یعنی حداقل پانصد ساله گذشته، ما را با این واقعیت آشنا میسازد که مرزهای سیاسی، عموماً لرزان و بدون در نظر گرفتن معیارهای تعیین مرز صورت گرفته در نتیجه قدرتهای جهانی از این رویداد مهم هم حداکثر استفاده را برده اند حال در ربع اول قرن بیست و یکم تفکر استراتژیک حاکم بر جهان از این اصل مهم که ریشه در تاریخ ملل دارد میخواد پیروی کند که برای رسیدن به یک امنیت جهانی باید واحدهای سیاسی موجود در جهان براساس معیارهای انسانی تا سر حد امکان تجزیه شوند بدون آنکه مرزهای سنتی آنها دچار تغییر و تحول گردد.

این دستور کار امنیتی جهان میتواند بهترین راهگشا جهت رسیدن به یک امنیت پایدار باشد، حال این موضوع قبل از هر پدیده دیگری مطرح میشود که برای اجرای چنین تفکر استراتژیک اولاً از چه مناطقی و از آن گذشته در چه محدودههای جغرافیائی این مهم باید آغاز گردد. آنچه مسلم است آنهاست که تجربه نشان داده

مرزنشینان همیشه بهترین ابزار استراتژیها در طی تاریخ بوده اند بویژه مناطقی از مرز که از وحدت جغرافیایی و انسانی برخوردار نیستند و خط مرز سیاسی بدون هماهنگی و توزیع انسانها تحمیل گردیده است. حال مسئله به همین جا ختم نمی شود.

مثلا در طول ۷۸۰۰ کیلومتر مرزهای سیاسی کشور همسایگان متفاوتی با تفکرات و زیر ساخت های استراتژیک گوناگون داریم مثلا با یک قدرت جهانی هم همسایه هستیم و هم با ضعیف ترین کشور جهان، لذا اتخاذ یک خط مشی و یک استراتژی هم آهنگ با دستور کار امنیتی جهان در قرن بیست و یکم چطور میتواند با این همه تضاد و دگر اندیشی های استراتژیک خود را منعطف سازد.

اینجاست که تفکر ملت محوری نقش پیدا میکند و اگر دست اندرکاران سیاسی کشورها نتوانند به یک الگوی استراتژیک که هم جوابگوی امنیت ملی منطقه ای و جهانی باشد و از سوی دیگر منافع ملی کشور را در بالاترین حد خود حفظ نماید دست پیدا کنند چه بسا که صحنه آزمایش الگوهای منطقه ای خواهند شد.

درب بررسی چشم انداز های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی نظامی، دفاعی اگر ما از اهداف کشور همسایه و جایگاه ژئوپلیتیک آن بی اطلاع باشیم هر نوع برنامه ریزی چه کوتاه مدت و چه میان مدت و بلند مدت بی نتیجه خواهد بود در رابطه با مسائل و مشکلات امنیتی مناطق مرزی این موضوع را باید قبلاً مورد توجه قرار دهیم که مسئله امنیت دیگر یک مقوله مجرد نیست بلکه ترکیبی از پنج پدیده است که هر یک از آنها میتواند مجموعه امنیت ملی کشور را به مخاطره اندازد با این معنی که امنیت ملی هر کشوری ترکیبی منسجم و بسیار پیچیده از پنج پدیده اساسی است که عبارتند از امنیت اقتصادی، امنیت سیاسی، امنیت فرهنگی، اجتماعی، امنیت نظامی و بالاخره امنیت محیطی، حتی شناخت زیر مجموعه این پدیده ها اگر درست مورد ارزیابی قرار نگیرد نمیتواند مورد بهره برداری قرار گیرد.

همانطوریکه منافع ملی نیز در پنج بعد فوق باید مورد توجه قرار گیرد تا مجموعه منافع ملی بطور کلی لحاظ گردد هر یک از وجوه پنجگانه امنیت ملی اگر مورد تجاوز و یا مخاطره قرار گیرد کلیه بدنه امنیت آسیب خواهد دید و دیگر نتیجه قدرت ملی کشور آسیب می بیند و در نهایت منافع ملی حفظ نخواهد شد، متأسفانه این روزها دست اندرکاران سیاست کشورها فکر میکنند که میتوانند امنیت پنجگانه را در بعد ملی در نظر بگیرند و از مسائل منطقه ای و جهانی کنار باشند، ما امروزه

در جهانی قدم بر میداریم که روز به روز مسائل آن از هر جهت بیشتر بهم وابسته و پیوسته میگیرند، بنابراین دیگر نه فواصل جغرافیایی نقشی در تامین امنیت و تهدید امنیت دارند و نه مرزهای سیاسی بین کشورها، اگر این واقعیت را که در حقیقت بزرگترین تحول در روابط سیاسی بین الملل خواهد بود در نظر بگیریم بزرگترین اشتباه را مرتکب شده ایم ولی بر عکس اگر این واقعیت های ژئوپلتیک را بپذیریم آنگاه خیلی ساده میتوانیم به یک امنیت پایدار همه جانبه دست یابیم، بنابراین در مناطق مرزی که در حقیقت ویتترین کشورهای طرفین آن است، میتوانیم با انجام کوچکترین فعالیت های امنیتی، سیاسی و اقتصادی، بیشترین بهره دهی را داشته باشد اگر با مفاهیم جدید امنیت، اقتصاد و سیاست آشنا گردیم.

رویکردی انسان شناسانه به ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم

انطباق و تقاطع مفاهیم ژئوپلیتیک فرهنگی و امنیت ملی این نقطه نظر را مطرح می سازد که در مناطق مرزی ایران بویژه شمال و غرب کشور توجه به انواع ساختارهای سیاسی رایج در منطقه و ارزش های ناظر در شکل گیری این ساختارها اجتناب ناپذیر است، از این رو بررسی دیدگاهها و نظرات انسان شناسی سیاسی ضرورت پیدا میکند تا بدینوسیله به دریافت مکانیسم های ارزشی و فرهنگی، سیاسی که امنیت ملی را تهدید میکنند دست پیدا کنیم، بررسی مسائل و معضلات و نارسائیهای مناطق مرزی ایران بدون توجه به این مسائل امکان ندارد. مسلماً ساختار عشیره ای نظام اجتماعی جمعیت ساکن در نوار مرزی ما را به ساختارهای سیاسی و منشأ های فرهنگی آنها سوق میدهد. دو نفر از محققین عصر حاضر در این خصوص دو نکته مهم را یادآوری میکنند که هر جامعه ای نه تنها هنجارهایی برای تنظیم مشارکت مردم در رقابت سیاسی دارد، بلکه قواعدی رسمی و غیر رسمی نیز دارد که تعیین میکند چه کسی باید در این رقابت مشارکت داشته باشد. هر چند که نتایج رقابت سیاسی ممکن است بر همه اعضای یک جامعه تاثیر گذارد.

اما این لزوماً به معنای آن نیست که همه افراد اجتماع برابرند و در فراگرد سیاسی شرکت دارند، با این حال نباید هنجارهای حاکم بر مشارکت رسمی در فراگرد سیاسی را با اعمال واقعی نفوذ و اقتدار سیاسی اشتباه گرفت، این دو عامل میتوانند کاملاً با هم تفاوت داشته باشند.

در بحث رهبری سیاسی نیز بهتر است میان قدرت و اقتدار تمایز قایل شویم، قدرت به اعمال نفوذ با تکیه بر نوعی مجازات اطلاق میشود، اما اقتدار به اعمال نفوذ مبتنی بر حیث شخصی و یا منزلت یک سمت اطلاق میشود، اقتدار سیاسی ممکن است انتسابی یا اکتسابی باشد. اقتدار انتسابی بر نسبت نیاکانی یا نوعی کیفیت نسبت داده شده دیگر مانند الوهیت یا تقدیس مبتنی است، اما اقتدار اکتسابی ممکن است با پیروزی نظامی، موفقیت در انتخابات، اثبات ارزش اخلاقی یا نظایر آن به دست آید.

زیر ساخت ها ژئوپلتیک موثر در امنیت منطقه مرزی

در این تحقیق ما با دو عامل اساسی ژئوپلتیک مواجهه می‌شویم، اول عواملی که تقریباً ثابت بوده و ریشه در موقعیت جغرافیایی و توپوگرافی منطقه و دیگر عوامل طبیعی موجود که در آن دارد. دیگر عواملی که تقریباً متغیر بوده و خود به دو دسته اساسی تقسیم می‌گردند.

دسته اول عواملی که در آنسوی مرز قرار دارند و هیچ متابعت از سیستم سیاسی ایران ندارند.

دسته دوم عواملی که جنبه محلی و ملی داشته و ساختارهای آنها کلاً متأثر از سیستم حکومت مرکزی است، آنچه مسلم است، این عوامل کلی و دستجات زیر مجموعه آنها نمی‌توانند هر یک بطور مجزا و بدون تاثیر پذیری از دیگری در تامین امنیت همه جانبه ساکنین مرزی منطقه مورد بحث موثر باشند این یک بعد قضیه، بعد دیگر درک مفاهیم و الگوهای است که در جهان در حال تحول در حال شکل گیری است، در دوران جنگ سرد با تجزیه مناطق ژئوپلتیک مواجه شدیم در حالیکه در ساختار نظام بعد از جنگ سرد با ترکیب مناطق ژئوپلتیک مواجه می‌شویم این در حالیست که تجزیه قدرت حکومت های مرکزی در آینده امری الزامی خواهد بود و دولت محوری جای خود را به ملت محوری خواهد داد لذا برای

دوری از هر نوع سهل انگاری در اداره امور کشور باید مسائل و مشکلات و نیازهای ژئوپلیتیک مناطق مرزی بویژه منطقه مورد مطالعه از هر جهت مورد توجه قرار گیرد. بنابراین بجا خواهد بود که، مقوله امنیت را در منطقه مورد مطالعه با دیدی محلی و دقیق تر مطالعه نماییم.

برداشت‌هایی رئالیستی از امنیت ملی

گروهی از نظرپردازان علم سیاست، امنیت ملی را با توانائی و قدرت ملی یک کشور برابر دانسته اند، در این برداشت جامعه بین المللی به صورت صحنه ای از رقابت و نزاع ترسیم شده است که بازیگران اصلی آن دولتهای مستقل میباشند، عدم وجود یک مرجع فوق ملی، تعارض منافع و رقابت دائمی برای تامین منافع از اصول مسلم و پذیرفته شده در بازی بازیگران این صحنه محسوب میگردد. تعارض رقابت و منافع دائمی برای کسب و حفظ منافع شرایطی فراهم میآورد که هر بازیگر در پی آن است که تا با حذف رقبا منافع خود را به طور کامل تامین نماید، فقدان یک مرجع برای داوری و حل اختلاف بازیگران ایجاب میکند که هر یک از واحدهای ملی خود مجبور به دفاع از منافعشان در مقابل رقبا باشد، در نتیجه هر بازیگر کسب قدرت را برای دفاع از خود شرط اولیه بقاء می شمارد، از نقطه نظر این دیدگاه ملت ها تنها با دستیابی به قدرت و تصور اینکه توان لازم برای دفاع از خود را در مقابل تهدید رقبا دارند، احساس امنیت میکنند.

در این دیدگاه رابطه مفروض بیان امنیت و قدرت رابطه ای همیشگی و مستقیم است هر چه بر میزان قدرت یک کشور افزوده شود امنیت آن نیز افزایش می یابد و ضریب اطمینان نسبت به وجود امنیت ملی بالا می رود، تئوریهای همچون، موازنه قدرت بازدارندگی و امنیت دسته جمعی برای دستیابی به صلح و امنیت بازتاب برداشت های رئالیستی از جامعه بین الملل محسوب میشوند.

برداشت های ایده آلیستی از امنیت ملی

در مقابل برداشت رئالیستی از امنیت ملی، برداشت ایده آلیستی قرار دارد که امنیت ملی را نه توانائی یک ملت، بلکه عدم تهدید و وجود تامین تعریف میکند این دیدگاه برخلاف برداشت رئالیستی، دیدگاه بدبینانه ای نسبت به جامعه بین المللی ندارد بلکه با خوش بینی به توصیف آن می پردازد.

طبق این دیدگاه روابط افراد جامعه نه بر اساس تضاد بر سر منافع بلکه براساس همکاری برای تحقق جامعه ایده آل مورد نظر همه متکی بر ارزشهای اخلاقی، شکل میگیرد به نظر محققان این دیدگاه، امنیت برای یک ملت که خود بخشی از جامعه بزرگ بشری است در وضعیتی قابل تصور است که جامعه جهانی تحقق یابد.

ایده آلیست ها معتقدند گرچه چنین جامعه ای تحقق نیافته ولی بالقوه وجود دارد و تحقق آن امکان پذیر میباشد، با تحقیق آن مرزهای اعتباری که ملت ها را از یکدیگر جدا میکند و خود عاملی برای رقابت آنهاست از میان می رود، نظام دولت

دولت ملی جای خود را به مجموعه واحد جامعه جهانی می سپارد و در واقع یک دولت جهانی جانشین دولتهای متعدد میشود.

ایجاد یک مرجع مقتدر بین المللی و تشکیل دولت واحد جهانی با ایجاد یک نظام فدرال جهانی و تدوین یک قانون اساسی جهانی راههایی است که ایده آلیست ها برای عملی شدن نظریه های خود پیشنهاد میکنند، نظریاتی چون فدرالیسم و خلع سلاح جهانی بازتاب چنین برداشت هایی است.

برداشت های انترناسیونالیستی از امنیت ملی

برداشت انترناسیونالیستی که به عنوان نهاد گرایی بین المللی نیز شناخته میشود، حد واسط دو نظریه قبل است، طبق این نظریه روابط دولتها نه منحصرا رقابت آمیز است چنانچه رئالیست ها میگویند و نه مبتنی بر همکاری است چنانچه ایده آلیست ها معتقدند، دولتها گرچه منافع متعارفی دارند و این امر موجب رقابت آنها میشود اما منافع مشترکی نیز دارند که آنها را مجبور به همکاری با یکدیگر میکند از این رو روابط دولتها تلفیقی از رقابت و همکاری است، گسترش همکاری ها از طریق ایجاد نهادهای بین المللی سبب کاهش قابلیت ها میشود و تهدیدهای امنیتی را از بین میبرد بر طبق این دیدگاه این فرضیه که دولت ها در رقابت دائم با یکدیگر به سر می برند بی معنی شده است و دولتها دیگر نه به عنوان رقیب بلکه بعنوان آشکاری که برای دستیابی به امنیت و رفاه بیشتر همکاری آنها با یکدیگر ضروری است به هم می نگرند، طبق این برداشت افزایش امنیت یک ملت، افزایش

امنیت دیگری و بعکس کاهش امنیت یکی کاهش امنیت دیگری را به دنبال خواهد داشت و تنها همکاری دولتها میتواند تامین کننده امنیت آنها باشد.

روندی که هم اکنون در جهان در شرف تکوین است بیانگر این است که امنیت روز به روز وابستگیهای جهانی اش بیشتر میشود و در آینده ما نیز شاهد چنین تحولی خواهیم بود. از تعاریف و برداشت های گوناگونی که ارائه شد، در زمینه امنیت ملی استنباط میشود که امنیت ملی دارای ابعاد و خصوصیات خاصی است، یکی از مهمترین ویژگی های آن مطلق نبودن و نسبی بودن امنیت ملی است، نسبی بودن به این معنی که برای هیچ کشوری امنیت ملی به طور مطلق وجود ندارند و همواره تهدیدهای بالقوه و بالفعل کشورها را تهدید میکند از دیگر ویژگیهای امنیت ملی این است که مردم و تصمیم گیرندگان یک کشور احساس امنیت میکنند لذا امنیت یک ویژگی روانی و ذهنی نیز دارد.

امنیت ملی دارای دو جنبه داخلی و خارجی میباشد، جنبه داخلی آن امنیت یک ملت را در مقابل تهدیدهای پنهان در درون مرزهای ملی شامل میشود، این تهدیدها میتوانند سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی باشند که هر کدام به نوعی دولت ملی را تحت فشار و مورد تهدید قرار میدهند.

جنبه خارجی امنیت ملی به تهدیدهای برون مرزی علیه یک دولتی مربوط میشود، این تهدیدها نیز دارای ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی است. تفکیک دو جنبه داخلی و خارجی امنیت ملی از یکدیگر تا حدودی غیر ممکن می نماید زیرا

تاثیر و تاثر متقابل عوامل داخلی و خارجی بر یکدیگر این دو جنبه امنیت را با یکدیگر مرتبط نموده است.

بررسی و ریشه یابی علل ناامنی و تهدید امنیت

پس از تعاریف و برداشت ها و راههای تامین امنیت به ذکر نظریات مربوط به علل ناامنی و عوامل تهدید امنیت می پردازیم در رابطه با منشاء ناامنی سه مکتب در عرصه مطالعات امنیت ملی وجود دارد.

مکتب اول ریشه ناامنی را تهدیدات خارجی معرفی میکند، مکتب دوم که به نگرش سیستماتیک معروف است و از امنیت متقابل سخن میگوید معتقد است که روابط کشورها در نظام بین الملل به گونه ای است که در حالت وابستگی متقابل قرار دارند، لذا امنیت پدیده ای ملی نیست.

مکتب سوم که عمدتاً در دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی پا به عرصه ظهور نهاده است ریشه ناامنی در کشورهای جهان سوم را داخلی توصیف کرده و چهار بحران اصلی یعنی بحران هویت، توزیع قدرت، بحران مشارکت و بحران مشروعیت را ریشه ناامنی در کشورهای جهان سوم معرفی می کند. آنچه از نظریات مطرح شده در زمینه امنیت ملی به دست می آید این است که در تعیین امنیت ملی ارزشهای هر ملت نقش اساسی دارد و چون این ارزشها نزد ملل متفاوت تغییر میکند و هر ملت ارزشهای ملی خاص خود را دارد پس تعریفی که هر کشور از امنیت ملی خود اراده

میدهد با تعاریف ملل دیگر فرق دارد و نمیتوان انتظار داشت که برداشت دو کشور از مفهوم امنیت یکسان و هم سو باشد .

منطقه مورد مطالعه در موقعیتی خاص قرار دارد که با دیگر مناطق کشور کاملاً متفاوت است بنابراین باید تهدیدات را در این منطقه از دو زاویه نگاه کرد یکی زمانی که ما مستقیماً با شوروی سابق که یک قدرت بزرگ نظامی بود هم مرز بودیم و یکی پس از فروپاشی، در مرحله نخست مهمترین تهدید تعرض نظامی بود ولی امروزه با تغییر ساختار نظام ژئوپلیتیک جهان دیگر تعرض ارضی معنی و مفهومی ندارد بلکه مسئله مهمتر اینست که قومیت هائی واقتصاد محوری از یکسو و تحولات در نقشه سیاسی جهان از سوی دیگر میتواند مهمترین منشاء تهدید باشد که در این راستا ما باید تمهیدات دیگری را مد نظر قرار دهیم که آن فعالیتهای گسترده اقتصادی و سرمایه گذاریهای مشترک منطقه ای و فرامنطقه ای است که میتواند تا حد زیادی از بروز ناامنی جلوگیری نماید.

این تفکر و راه کار قدر مسلم در کوتاه مدت است، با توجه به مواردی که ذکر شد بنظر میرسد که به منظور پیشگیری از حوادث ناگوار احتمالی آینده در مرزهای کشور میبایستی از هم اکنون بدون توجه به اختلافات سران کشورها از لحاظ فردی باید در جهت تدوین یک استراتژی کارآمد تلاش کنیم بنحوی که بر محور حفظ منافع ملی ساکنین نواحی مرزی به منظور بالا بردن سطح زندگی و کیفیت زندگی همه آحاد ملت متکی باشد، بنابراین جهت ایجاد یک ساختاری برآنیم که محورش ملت و قومیت ها باشد، ابزار اجرایی آن امکانات طبیعی و انسانی و بطور

کلی منابع سطحی و عمیقی و در فضائی که بر محور مشارکت ملی، منطقه ای و جهانی متکی باشد زیرا تنها در لوای تدوین چنین استراتژی است که ما میتوانیم با مشارکت ملی، منطقه ای و جذب سرمایه های جهانی در آینده ای که در پیش داریم به یک امنیت پایدار و مستمر و کارآمد که با اهداف منطقه ای و جهانی در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی و محیطی مغایرت نداشته باشد دست یابیم امروز این واژه مشارکت در حقیقت بصورت یک هدف جهانی برای انسجام ملت های متنوع جهان درآمده است و با روندی بسیار سریع در حال حرکت و شکل یابی است.

بنابراین ما هم باید در منطقه مرزی خود چنین چشم اندازی را در رابطه با فعالیت های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی داشته باشیم در غیر اینصورت نخواهیم توانست با اهداف ملی خود جامه عمل بپوشانیم.

به منظور آنکه بتوانیم در رابطه با مفهوم ژئوپلیتیک و امنیت مرزها بحثی را آغاز کنیم نظر به اینکه منطقه شرق کشور و مجاورت افغانستان و مهاجرت های خواسته و ناخواسته از این کشور همسایه به ایران در طی ده های گذشته صورت گرفته است.

لذا در این کتاب مطالعه موردی را بر مرز افغانستان متمرکز خواهیم کرد و در آینده مسلماً مرزهای دیگر نیز مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

فصل چهارم

مرز افغانستان و ایران و ملاحظات ژئوپلیتیک

عناصر تشکیل دهنده کشور

هر کشوری از سه عنصر اصلی مردم، سرزمین و دولت تشکیل می شود و بدیهی است اقتدار و یا ضعف هر کشوری ارتباط مستقیم با سه عامل فوق الذکر دارد و از طرفی می توان گفت هر کشوری برای حفظ موجودیت خود باید عناصر یاد شده را حفظ کند، در عنصر سرزمین یکی از مقولات مهم مرزی آن سرزمین است و برای اثبات این ادعا همین که در تاریخ تاکنون شاهد جنگها و خونریزی بسیاری به خاطر اختلافات مرزی بین کشورها بوده است. (فرهنگ. ۳۹. ۱۳۸۰)

با این حال کشورها غالبا به این مهم توجه دارند و سرمایه گذاری را جهت حفظ و تقویت حدود و ثغور خود می نمایند .

تجربه نشان داده است که موفقیت‌های حاصله صرفا بخاطر موانع فیزیکی نبوده بلکه حاصل یک سلسه اقدامات و تمهیدات در کنار هم تواما بوده است. علاوه بر این مرزها از این بعد که چه کسانی تعرض می کنند و هدف آنها چیست مورد توجه است بطور خلاصه می توان بیان کرد که متعرضین یا اهداف و منافع شخصی و گروهی دارند و یا اهداف و منافع دولتی دیگر را دنبال می کنند به هر حال اهداف و یا منافع آنها هر چه که باشد باعث مخدوش شدن امنیت و حاکمیت نظام جمهوری

اسلامی ایران در مرزها خواهد بود لذا باید با اعمال حاکمیت موفق، انگیزه ها، اهداف و روشهای آنها را شناخت سپس متناسب با آن از امکانات و ابزارها و روشهای کنترلی لازم استفاده کرد.

حال اگر نگاهی به وضعیت و موقعیت فعلی مرزهای شرقی استان خراسان داشته باشیم مشاهده می کنیم که به صورت بالقوه و بالفعل از سوی متعرضین دارای انگیزه های و مقاصد گوناگون مورد تهدید است و در کنار آن وضعیت نابسامان خود کشور افغانستان در دهه های اخیر می باشد و کشت خشخاش از سالیان دور در این کشور صورت می گرفته و عمدتا مواد مخدر به دست آمده وارد ایران می شود .

واقع شده کشور ایران در نزدیکی هلال طلائی و واقع شدن کشورهای آسیای میانه در شمال دریای عمان و اقیانوس هند در جنوب آن از دیر باز معبر بسیار مناسبی برای ترانزیت مواد مخدر بوده انتقال آن به اروپا و کشورهای حوزه بالکان صورت می گرفته است. بررسی سوابق نشان می دهد که مساله انواع شرارتهای، سرقت، آدم ربائی، گروگانگیری، قتل و در شهرستانهای هم مرز با افغانستان و حتی شهرستانهای همجوار با شدت و ضعف جریان داشته است. (روزنامه ایران، ۸۱)

گزارشهای مستند از سازمانهای بین المللی حاکیست که تولید تریاک در افغانستان از رشد چشمگیری بر خوردار بوده است ، با حاکمیت گروه طالبان بر افغانستان و ماهیت این گروه که فروش و حمل مواد مخدر را آزاد گذاشته اند و مستقیما نیز در

حمل آن دخالت می کنند و عملیات ورود مواد مخدر را به ایران سازماندهی و حمایت می کنند، از طرفی موضع خصمانه ای علیه جمهوری اسلامی ایران دارند.

با توجه به اینکه هر دولتی هم که در افغانستان حاکم شود با توجه به وضعیت اقتصادی آنها و به ویژه وابستگی معیشتی مردم به درآمد مواد مخدر مسلماً سالیان دراز مساله مواد مخدر و به تبع آن شرارتهای ادم ربائی ها و... ادامه خواهد داشت لذا این می طلبد که مطالعات و برنامه ریزیهای اساسی برای کنترل مطلوب مرز و همچنین اجرای طرحهای مناسب در شهرستانهای همجوار با افغانستان انجام شود.

راهکارهای کوتاه مدت در ابعاد فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی - سیاسی، امنیتی

- انتظامی، مرز افغانستان

الف) فرهنگی - اجتماعی

۱- خروج یکپارچه افغانه از ایران با استفاده از ابزارهای بین المللی و مسائل

تشویق و تذغیب و عزیمت آنها به کشوریستان، بدین جهت که آنان با فرهنگ

ایران زندگی کرده اند و فرزندان آنها نیز با همین فرهنگ بزرگ شده اند و

بهرتر می توانند تاثیر پذیری از فرهنگ خودی را در آن سوی مرز داشته

باشند که اصولاً می توان از یک نوع صادرات فرهنگی نام برد.

۲- تقویت فرستنده های رادیویی و پخش برنامه های مناسب ویژه خارجیان در

آن سوی مرز.

۳- تقویت فرستنده تلویزیونی و پوشش دادن تصویری سیما در آنسوی مرز.

۴- ایجاد مراکز شبانه روزی و دولتی در داخل به منظور ارتقای سطح

فرهنگی مرزنشینان و ادامه تحصیل فرزندان آنان.

۵- ایجاد و گسترش مکانهای فرهنگی، ورزشی و تفریحی به منظور بالا بردن

روحیه علمی و فرهنگی و جوانمردی فرزندان مرزنشینان.

(ب)

۱- ایجاد یک نهاد منسجم و تصمیم گیرنده واحد در مقابل کشور همسایه برای اعلام مواضع سیاسی کشور چرا که در حال حاضر تصمیمات متفرقه وزارت کشور در بخش مرزبانی، وزارت امور خارجه و قرارگاه انصار، وزارت اطلاعات هر کدام به شیوه خاص و بخشنامه های خود عمل می کنند که باعث تعدد مراکز تصمیم گیری شده است و به همین علت تاکنون در افغانستان جهت همسو کردن آنان از روش های سیاسی موفق نبوده ایم. لذا انتخاب استراتژی واحد در تصمیمات مرزی و اعلام مواضع یکی از ضروریات است.

۲- اعتماد به مردم وفادار مرزنشین و بکارگیری آنها در برقراری امنیت و خواستن طلب مشارکت مردمی از آنان دراین خصوص و دادن سلاح به مردم و تشویق آنان در دفاع از کیان خود و ارائه آموزشهای لازم به آنان.

۳- تقویت مناطق انتظامی - جهت تامین امنیت مناطق داخلی و رسیدگی به امور انتظامی مردم و ایجاد نظم در جامعه.

۱) خودداری از ایجاد جاده های مرزی در کنار خط مرز

در احداث جاده های مرزی حتی باید این مهم را در نظر داشت که این جاده ها باید حداقل ۲ کیلومتر از خط مرزی فاصله داشته باشد تا به هنگام بروز بحرانهای مرزی غیر قابل استفاده نگردد و نیروهای خودی بتوانند به عنوان جاده ارتباطی و تدارکاتی نزدیک به خط مرزی از آن استفاده نموده و امکان مانور داشته باشند زیرا اکثر جاده های مرزی موجود و یا در دست اقدام منطقه هنگام بروز بحران مرزی غیر قابل استفاده خواهند بود.

۲) فراهم آوردن امکانات لازم جهت بهره برداریهای از اراضی نوار مرزی که مستعد کشاورزی هستند زیرا ضعیف بودن امکانات کشاورزی و دامداری در نوار مرز شرقی باعث پایین بودن درآمد روستائیان مرزنشین و در نتیجه روی آوردن به بخش قاچاق مواد مخدر و یا کالاهای دیگر می شود.

۳) تبادلات مرزی دو جانبه از طریق بازارچه های مرزی با مشارکت کشور مقابل به منظور فراهم آوردن فرصتهای شغلی در دو سوی مرز به جهت جلوگیری از اشاعه مشاغل کاذب و روی آوردن جوانان به مواد مخدر.

۴) سرمایه گذاری مشترک در قالب پروتکلهای استانی در دو سوی مرز با مالکین اراضی کشاورزی افغانستان بدینوسیله که سرمایه از طرف ایرانی زمین و آب از

طرف افغانی اقدام به حفاری چاههای عمیق در حوالی مرز در افغانستان نموده و در

مالکیت درآمد حاصله مشارکت نمایند مزایای این طرح عبارتند از:

- برگشت زود هنگام سرمایه از طریق محصولات کشاورزی.

- ایجاد اشتغال و درآمد برای افغانه ساکن در نوار مرزی.

- ایجاد درآمد برای طرف ایرانی در آنسوی مرز در عین حال که سرمایه

گذاری استراتژیک نبوده که باعث زیان در طول زمان با ایجاد بحرانهای مختلف

گردد.

۵) احداث و تبدیل صنایع تبدیلی در منطقه با توجه به موقعیت مرزی باعث تقویت

بنیه مالی مردم خواهد شد بطوریکه مردم منطقه خواهند توانست بخش از نیازهای

صادراتی کشور همسایه را نیز تامین کنند.

د) امنیتی - انتظامی

۱- استراتژی برخورد قاطع با شرارت‌های مرزی و قاچاق.

۲- گفتگوی مرزی و حل اختلافات جزئی با انتخاب استراتژی گفتگو و در پیش گرفتن سیاست تنش زدائی و صلح جویی برای مبادله افراد شرور و فراری و سارق.

۳- بالا بردن کیفیت نیرو و ایجاد انگیزه برای نیروهای انتظامی در مرز طوری باشد که نیروهای متقاضی گوی سبقت را در کنترل مرز از هم ببرایند و از بین افراد متقاضی افراد با انگیزه و لایق و مدیر که دارای کارائی لازم باشند تعیین تا در تامین امنیت موثر باشند و در صورت هرگونه تخلفی با رده های مختلف برخورد لازم صورت گیرد نه اینکه افراد تبعیدی و نیروهای ناکارآمد را به این مناطق اعزام دارند.

۴- تجهیز پاسگاههای مرزی و مراکز انتظامی یکی دیگر از ملزومات امنیت بوده لذا بایستی پاسگاهها و به خصوص پاسگاهها و پایگاههای مرزی و داخلی به سلاح و تجهیزات و امکانات بی سیم پیشرفته مجهز باشند.

۵- ایجاد خاکریز و کانال در اراضی پست و نصب سیم خاردار در مراکز صعب العبور جهت جلوگیری از انتقال مواد سوختی و سرقت خودرو و انتقال مواد مخدر به صورت کاروانی مطلوب می باشد و باعث کاهش تردهای متجاوزین مرزی میشود و بسیار کارساز بوده بشرطی که همانطوریکه در بند ۳ به آن

اشاره شد نیروهای بانگیزه و کیفی و وفادار به نظام در مناطق مذکور مستقر
باشند.

راهکارهای میان مدت در ابعاد اقتصادی - سیاسی، امنیتی - انتظامی،

فرهنگی - اجتماعی مرز افغانستان

الف) فرهنگی اجتماعی

پیشنهاداتی برای متعادل ساختن جمعیت در نواحی هم مرز با افغانستان

۱- کنترل زاد و ولد در استانهای مرزی و برنامه ریزی صحیح و مناسب در

این زمینه

۲- کنترل و مهار رشد جمعیت مراکز استانها.

۳- ایجاد صنایع اساسی بویژه در شهرهای استان خراسان جنوبی و هدایت

مهاجرتهاى روستایی به این منطقه.

تعیین دقیق خط مرزی در رودخانه های مرزی

الف) رودخانه های شرقی

با توجه به نقش فراگیر و تعیین کننده آب خصوصا در دو کشور ایران و افغانستان خواه ناخواه بحث و گفتگو بر سر آبهای منطقه شرق ایران، هیرمند و هامون، مطرح خواهد شد و گمان می رود که این گروه در آیندهای نه چندان دور ادعاهایی در خصوص مرز آبی دو کشور مطرح کند.

این وضع شایسته توجه بسیار است زیرا مرزهای بین المللی ایران و افغانستان روی شاخه اصلی هیرمند در بخش دلتا قرار دارد و به همین دلیل با تغییرات طبیعی در ارتباط با وسعت و حجم آب در شاخه آبی مذکور، نقطه مرزی ایران متحول خواهد شد و کاهش دائمی میزان دبی متوسط هیرمند می تواند نقش را باشد چرا که اینگونه نوسانهای طبیعی منجر به تغییر خط مرزی کشور می شود.

قسمتی از خط مرزی شرق استان خراسان را رودخانه تجن یا هریرود تشکیل می دهد بستر (تالوگ) این رودخانه طبق قراردادهای مرزی، به عنوان مرز بین الملل در نظر گرفته شده است و چون رودخانه ها دارای عملکرد دینامیکی در طول دوره تکامل خود هستند، از این نظر بویژه در شرق سرخس مشکلات جدی را در زمینه تخریب جاده های مرزی سرخس - پل خاتون، خسارات وارده به

مزارع و خاکهای کشاورزی در اثر تخریب و فرسایش، تهدید زائی در زمینه خسارات به چاههای گاز در نواحی دولت آباد سرخس و تخریب میله های مرزی را بوجود آورده است.

بنابراین ضروری به نظر می رسد که یک استراتژی بنیادین برای مدیریت و کنترل رودخانه های مرزی داشته باشیم .

به نظر می رسد که یکی از راهکارهای اساسی در این زمینه ایجاد یک کمیسیون رودخانه های مرزی مشترک بین وزارت امور خارجه و سازمان جغرافیای وزارت دفاع باشد که بین جمهوری اسلامی ایران و کشورهایی که مرز رودخانه ای با ایران دارند، هماهنگی های لازم را در زمینه نقشه برداری دقیق مسیر رودخانه، کنترل حریم مرزی در اطراف رودخانه، تثبیت دیواره های رودخانه و ممانعت از تخریب خط مشی رودخانه ها بنماید.

قابل ذکر است که چنین کمیسیونهای آبراهه ای و رودخانه ای بین کانادا و آمریکای شمالی در مورد تثبیت مرزهای رودخانه ای وجود داشته و نتایج مثبتی را در زمینه کنترل سیلابها، دیواره مرزی رودخانه، احداث سدهای مشترک و غیره به همراه داشته، یکی از مهمترین اهداف این کمیسیونهای رودخانه ای تدوین یک شناسنامه دقیق کامپیوتری از ویژگیهای مورفولوژیک، هیدرولوژیک و فرسایش رودخانه های مرزی است .

در این شناسنامه ها، اطلاعات دقیقی از بخشهای علیا و سفلی رودخانه های مرزی در مورد دبی آب، انشعاب رودخانه، مسیر نقشه برداری شده، نوع

مانورها و نیز کلیه اطلاعات مربوط به جمعیت استفاده کننده از آب رودخانه ها و وضعیت معیشت منطقه بدست آمده و طبقه بندی می شوند، این اطلاعات می توانند در مدیریت کنترل و تثبیت رودخانه های مرزی نقش کلیدی و مفیدی را داشته باشند.

راهنمای کلی و اصولی که در این زمینه مورد استفاده قرار می گیرند:

۱- دیواره سازی و تثبیت حاشیه رودخانه هریرود، بویژه در نواحی ای که شدت فرسایش آن بالاست این تثبیت حاشیه می تواند با پوششی متراکم از درختان تاق و بادام انجام پذیرد و در نواحی که خاک سست شده است توسط کامیون بندی و سنگ چین کردن دیواره صورت گیرد. مسئله جدی تر از آن حفظ و حراست این نوار جنگلی در حاشیه رودخانه است بطوریکه بایستی هرگونه عملیات جنگل تراشی و برداشت چوب از این قسمت ممنوع باشد، در غیر این صورت با قطع درختان مجدداً رودخانه بطرف مرز سرخس پیش روی می کند.

۲- اقدامات مربوط به حریم مرزی و تخلیه روستاهایی که در نقطه صفر مرز واقع شده و انتقال آن به قسمت های داخلی، قابل ذکر است که تعداد روستاهایی که در نقطه صفر مرز واقع شده اند در مرز شهرستانهای تایباد، تربت جام و سرخس بیش از سایر شهرستانهای شرقی استان است. اجرای عملیات تثبیت شن های روان در بخشهای مرزی نهپندان، گزیک و شاهرخت، قاینات به منظور کنترل مرز و عدم مدفون شدن جاده های مرزی

در زیر ماسه های روان، تثبیت شن های روان در این قسمت از مرزهای شرقی می تواند کمک موثری در ممانعت از طوفانهای ماسه ای و اجرای عملیات زمینی و هوایی در مبارزه با اشراق مواد مخدر باشد.

۳- کنترل مناسب در زمینه قطع جنگل های تاق و گز توسط افغانه و یا روستائیان مرزی به منظور حفظ و حراست از اراضی مزروعی و پیش روی کویر در مرزهای شرقی بویژه مرز تایباد، گزیک، شاهرخت.

۴- برقراری روابط با کشور افغانستان در محدوده استانهای مرزی در ابعاد مختلف به دلیل اینکه حکومت افغانستان از طریق رسمی به رسمیت شناخته نشده و مشکلات بین المللی در پی دارد لذا ارتباط تجاری با کشور افغانستان از طریق رده های استانی صورت گیرد و همچنین مسئولان استانهای همجوار اقدام به عقد قرارداد و روابط تجاری و اقتصادی نمایند تا وجهه بین المللی و رسمی به خود بگیرد تا زمانی که وضعیت حکومت افغانستان در حدود بین المللی مشخص شود.

۵- سرمایه گذاری دولت در بهینه سازی مرزها با عنایت به اینکه مرزها در کشور به عنوان مبدا و ورودی پشتیبانی نظام مطرح می باشند.

توجه به شهرهای مشهد و بیرجند برای افزایش امنیت مرزهای شرقی

در نواحی شرق کشور ۲ شهر اصلی می توانند از منافع ملی و فراملی و همچنین امنیت ایران پاسداری کنند مشهد و بیرجند، مشهد بزرگترین کانون جمعیتی شرق و شمال شرقی ایران است.

مشهد به عنوان یک مرکز پر قدرت امکانات بالقوه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نظامی لازم را برای به عهده گرفته نقش یک کانون مدیریتی و هدایتی و پشتیبانی درجه یک برای قسمت مهمی از شرق ایران را دارد. موقعیت مذهبی این شهر خود یک عامل اساسی دفاعی آن است و هرگونه تجاوز در حریم آن می تواند با واکنشهای مسلمانان بویژه شیعیان رو به رو شود اما با توجه به باز شدن مرزها و تحولات آسیای مرکزی و با فروپاشی روسیه و ایجاد کشور ترکمنستان می بایست به تقویت امکانات بالقوه دفاعی این شهر که تا به حال برای دفاع از مسائل داخلی و دفاع محدود از مرزهای شرقی طراحی شده است افزود، باید توجه داشت کاهش حوزه و فضای مدیریتی شهر مشهد اگر تواما با افزایش نقش این شهر در سطح بین المللی نباشد کاهش قدرت این شهر را به همراه خواهد داشت. کاهش قدرت این شهر یعنی سست کردن مهمترین سنگر شرق و شمال شرق کشور و بزرگترین کانون تشیع در کل منطقه و ضربه زدن به منافع ملی، فراملی و امنیت ایران خواهد شد.

از دید کارشناسان بین المللی و داخلی بیرجند دومین کانون بزرگ شرق کشور در استان خراسان جنوبی فعلی است، به دلیل تحولات اخیر منطقه ای و تحرکاتی

که در کشور پاکستان و افغانستان و آسیای مرکزی در جریان است روز به روز اهمیت استراتژیک و نقشهای فرا ملی بیرجند افزوده خواهد شد.

بیرجند یکی از کانونهای اصلی است که به دلیل موقعیت استراتژیک خود در آینده لاجرم نقش مهمتری را در امنیت ملی در کل شرق کشور عهده دار خواهد گردید و هرگونه عدم توجه به بیرجند امنیت ملی را دچار مخاطره خواهد ساخت، اهمیت استراتژیک بیرجند به این دلیل است که رشد و توسعه بیرجند علاوه بر وجود امکانات طبیعی آن مدیدن موقعیت استراتژیک بی مانند آن است. شهر بیرجند در طول یک قرن به عنوان بزرگترین شهر ایران واقع در مرز هندوستان ایفای نقش کرده است.

در طول چندین دهه بیرجند مدتها علاوه بر اجرای نقش ملی خود و مرکزیت اداری یک ناحیه پهناور نقشهای متعدد بین الملل را نیز عهده دار بوده است.

امرا و حکام بیرجند نقش بسیار مهم و نسبتا مثبتی را در تعیین خطوط مرزی ایران و افغانستان به حاکمیت انگلیس عهده دار بودند.

تمام این عوامل سبب می شود خراسان به عنوان کانون اصلی دفاع از امنیت ملی ما در حفظ و حراست مرزهای شرقی مورد توجه قرار بگیرد.

ج) اقتصادی

۱- ایجاد گمرک در شهرستانهای مرزی و ارتقا گمرک دوغانرود به اداره کل گمرکات و ایجاد تجهیزات مکانیزه در عمران و آبادی ورودی جمهوری اسلامی ایران در مبدا گمرک و مبدا شهر تایباد .

۲- ایجاد و ساخت امکانات رفاهی، تفریحی، فرهنگی و سیاحتی جهت جذب توریست.

۳- ایجاد و فراهم نمودن زمینه مشارکت طرفهای ایران و افغانی در ابعاد مختلف و از جمله اقتصادی.

۴- حمایت دولت از سرمایه گذاری مردم در مناطق مرزی.

۵- ایجاد مجتمع های کشاورزی و دامپروری با توجه به زمینه های موجود که هم در تامین امنیت و هم در رفاه و معاش مرزنشینان نقش مثبت خواهد داشت.

۶- اجرای طرح آب خوانداری و آبخیزداری به منظور جلوگیری از تخریب مراتع و غنی سازی آبهای زیرزمینی و مهار آبهای جاری.

۷- احداث کارخانه های مورد نیاز متناسب با تولیدات منطقه در شهرستانهای مرزی با توجه به وجود معادن نظیر کارخانه قند و ...

۸- قانونمند کردن ورود افراد ، ترانزیت بار و ایجاد واحدهای گذرنامه-قرنطینه و استقرار سایر واحدهای مورد نیاز در گمرکات مرزی.

د) امنیتی-نظامی

- ۱- تقویت ایجاد موانع و استفاده از امکانات الکترونیک روز در حفظ مرز
- ۲- تقویت بنیه نظامی پاسگاههای مرزی و تجهیز آن به سلاحهای دوربین دارد، تامین وسایل نقلیه مورد نیاز.
- ۳- تجدید نظر در مورد نیروهای مرزی از لحاظ کیفی و کمی و ایجاد مراکز آموزش ویژه مرزداري.
- ۴- تقویت و فعال نمودن دفاتر اتباع بیگانه و اجرای کامل قانون مربوط به اتباع خارجی.
- ۵- ساماندهی افغانه در منطقه و تعیین و تکلیف نهایی افغانه از نظر اسکان آنان در اردوگاهها و یا اعزام آنان به کشور افغانستان.
- ۶- بازنگری در قانون شورای امنیت کشور و تقویت و ضمانت اجرایی مصوبات آن و مشخص کردن نقش و جایگاه هر یک از اعضا و لزوم اجرای مصوبات توسط آنان با تکیه بر محوریت مسئول امنیت و تعیین مجازات متخلفین.
- ۷- ایجاد کنسولگری در تعدادی از شهرستانهای مرزی بعد از اجرای طرح ساماندهی افغانه به منظور بررسی و برقراری ارتباط قانونی مشخص.

راهکارهای بلند مدت در ابعاد فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی-سیاسی، امنیتی -

انتظامی مرز افغانستان

الف) فرهنگی - اجتماعی

در ابعاد اجتماعی به جهت دسترسی و گفتگو به افراد ذی نفوذ و جلوگیری از تکثر افراد تصمیم گیرنده در آن سوی مرز می بایست بافتهای قبیله ای و عشیره ای آنان را تقویت کرد که می توان با تقویت بافت مذکور و تامین امکانات برای آنان از خودشان سدی برای جلوگیری از تجاوزات مرزی وابسته به حکومت مرکزی ایجاد کرد.

۱- انجام کارهای فرهنگی در افغانستان بهمنظور بالا بردن فرهنگ اجتماعی زیستن و رعایت حق و حقوق دیگران چون تا زمانی که فقر فرهنگی در افغانستان حاکم باشد تبعات سوء آن به کشور ما سرایت خواهد کرد.

۲- در ابعاد اجتماعی مراودات مرزی و تبادلات اجتماعی و فرهنگی و رفت و آمد به کشور مقابل از سوی مرزنشینان و ایجاد تسهیلات برای تردد به افغانستان در انتقال مسائل فرهنگی، اجتماعی و تاثیرات متقابل آن بسیار کارساز خواهد بود.

۳- در انتقال ابعاد فرهنگی در مناطق مرزی بایستی ایستگاههای گسترش مسائل فرهنگی، اجتماعی ایجاد شود تا دولت بتواند در کوتاهترین زمان

ممکن از مناطق مرزی مسائل مختلف فرهنگی و اجتماعی را به کشور مقابل و از آن بهره لازم را بگیرد در این راستا ایجاد بازارهای تجاری در شهرستانهای مرزی باعث رفت و آمدهای مردم و انتقال فرهنگ ها خواهد شد.

ب) سیاسی

- ۱- برقراری ارتباط سالم و نظارت شده و هماهنگ با قبایل مرزنشین دو طرف به منظور استفاده از توان و شناخت آنها در تامین امنیت خودشان.
- ۲- اتخاذ سیاست استراتژی غذا در برابر امنیت در افغانستان که بدین منظور حداقل به مرزنشینان افغانی امکانات مواد غذایی و سوخت به قیمت تمام شده توسط مرز نشینان و یا از معابر رسمی به آنان داده شود تا اینکه آنان از گرسنگی فاصله گرفته و دست به دزدی و برهم زدن امنیت مرزنشینان نزنند.

انتقال گاز به افغانستان میتواند در صورت عملی شدن آن، کشور مقابل را از نظر اقتصادی بویژه مواد سوختی در درازمدت وابسته نماید و در مسائل عمده مملکتی و مواضع سیاسی و حوادثی که در آینده بوجود خواهد آمد بستن شیرهای گاز بسیار کارساز خواهد بود ضمن اینکه از نظر اقتصادی هم به نفع جمهوری اسلامی ایران می باشد.

۱- توسعه شبکه راههای ارتباطی

همانطور که پیشتر مطرح شد راههای ارتباطی بین دهلیزها که از بالای رشته کوهها گردنه ها عبور می کند نقش موثری در ارتباط دهلیزها و همچنین تسلط بر داخل دهلیز برای جلوگیری از تحرکات نیروها داشتند و علی رغم این اهمیت تعداد آنها محدود می باشد.

لذا توصیه می گردد که اولاً معابر موجود تعریض و تجهیز گردند، تاثیر معابر ارتباطی جدیدی بین دهلیزهای کشف رود به جام- جام به باخزر- باخزر به خواف از بالای رشته کوههای فی مابین ایجاد گردد تا در صورت سقوط هر یک از آنها بتوان از طریق ممعبر بعدی کنترل دهلیزها را در دست داشت.

مثلاً در وضع کنونی در صورت سقوط ممعبر ارتباط کرات که تابیاد را به خواف متصل می نماید امکان کنترل ممعبر طرفین کوههای باخزر وجود نخواهد داشت، چرا که تا شهرستان تربت حیدریه ممعبر ارتباطی دیگری بین دهلیزهای طرفین کوههای باخزر وجود ندارد.

لازم به توضیح است که احداث معابر ارتباطی از بالای رشته کوهستان هزار مسجد و بزنگان و مزدوران به صلاح نمی باشد.

۲- تعریض جاده ترانزیت آسیایی از مشهد به شهرستانهای مرزی و استانهای هرات و فراه افغانستان به عنوان یک قطب اقتصادی مهم برای کشور ما بوده که ضمن بهره مندی شهرستانهای مرزی از آن کشور نیز از نظر اقتصادی سود زیادی را دریافت خواهد کرد.

۳- انجام کار اقتصادی در آن طرف مرز و ایجاد زمینه اشتغال در زمینه های مختلف، چون تا زمانی که فقر و گرسنگی در افغانستان حاکم باشد پیامدهای ناامنی برای ایران وجود خواهد داشت.

۴- کمک گرفتن از سازمانهای بین المللی در انجام کارهای اقتصادی و اشتغال زایی گسترده در افغانستان.

۵- تغییر کشت خشخاش به کشت های استراتژیک در افغانستان با همکاری سازمانهای بین المللی.

۶- جلوگیری از انکای کارخانجات ذوب فلز کشور منحصر به معدن سنگ آهن خواف زیرا در صورت وقفه در تولید آهن سنگان خواف امکان دارد منجر به تعطیلی کارخانجات ذوب آهن وابسته به آن بگردد، بنابراین امکان دیگری برای تامین آهن آنها پیش بینی گردد.

این ذخیره عظیم و مرغوب معدنی درست در کنار خط مرز ایران و افغانستان قرار دارد و شاید خط مرز از بالای آن عبور می کند. بنابراین باید توجه گردد که در شرایط بحرانی مرز، به احتمال قوی بهره برداری از آن متوقف خواهد گردید و از آنجائیکه سنگ آهن از فلزات سرنوشت ساز هم در صنایع فلزی و فولاد و هم در صنایع نظامی می باشد توقف آن برای اقتصاد و امر دفاع کشور مسئله آفرین خواهد بود.

بنابراین ضمن تاکید بر لزوم بهره برداری از آن در جهت رفع نیازهای اقتصاد صنعتی کشور، برنامه ریزان مربوطه باید توجه داشته باشند که چنین مشکلی در ارتباط با بهره برداری از معدن سنگ آهن سنگان خواف وجود دارد و آنرا در خصوص ایجاد تاسیسات استخراجی مورد توجه قرار دهند.

البته تاسیسات استخراجی باید در داخل دره ها و جاهای مناسبی ایجاد گردد که امنیت آن بخصوص در مقابل حملات هوایی تامین گردد و از ایجاد تاسیساتی که خیلی ضروری نیست و یا از نظر صرفه اقتصادی در مکانهای دوردست از خط مرز نیز امکان اجرا دارند در نزدیک مرز خودداری می گردد و تاسیسات احتمالی ذوب آهن خراسان نیز دقیقا باید از نظر دوری از مرز و مسائل حفاظتی، امنیتی و ایجاد سد دفاعی طبیعی مورد مطالعه و توجه قرار گرفته تا در معرض تهاجم هوایی قرار نگیرد.

منابع فارسی

- ۱- اطاعت، جواد. (۱۳۸۵). ژئوپلیتیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. نشر انتخاب.
- ۲- استونیه، آلفرد. (۱۳۴۹). یک کتاب درسی در تئوری اقتصاد. ترجمه شریف ادیب سلطانی، موسسه اکونومیکا. تهران.
- ۳- برژینسکی، زبگنیو. (۱۳۶۹). در جستجوی امنیت ملی. ترجمه ابراهیم خلیل نجف آبادی، نشر سفیر. تهران.
- ۴- بهزادی، حمید. (۱۳۸۰). اصول و روابط بین الملل و سیاست خارجی. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. تهران.
- ۵- درایسدل، آلاسدایر. جرال د اچ بلیک. (۱۳۷۴). جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا. ترجمه دره میر حیدر. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. تهران.
- ۶- رجائی، فرهنگ. (۱۳۸۰). پدیده جهانی شدن: وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. نشر آگه. تهران.
- ۷- روشندل، جلیل. (۱۳۷۴). امنیت ملی و نظام بین الملل. انتشارات سمت. تهران.
- ۸- ریگان، رونالد. (۱۳۶۹). استراتژی امنیت ملی ایالات متحده امریکا. ترجمه م. جعفری. تهران.
- ۹- ژرژ، پیر. (۱۳۴۹). ژئوپلیتیک. ترجمه حسنعلی رکنی. دانشگاه پدافند ملی. تهران.

- ۱۰- ژرژ، پیر. (۱۳۵۱). ژئوپلتیک و ژئواستراتژی. ترجمه حسنعلی رکنی. دانشگاه پدافند ملی. تهران.
- ۱۱- سلیمی، حسین. (۱۳۷۹). فرهنگ گرائی، جهانی شدن و حقوق بشر. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. تهران.
- ۱۲- قادری، علی. (۱۳۷۰). تحول در مفهوم منافع ملی و جایگزینی آن با مفهوم متقابل بشری. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. تهران.
- ۱۳- قوام، عبدالعلی. (۱۳۷۶). سیاست های مقایسه ای. انتشارات سمت. تهران.
- ۱۴- عزتی، عزت الله. (۱۳۸۷). جزوه درسی ژئواستراتژی. دوره دکترا. دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات. تران.
- ۱۵- عزتی، عزت الله. (۱۳۶۸). جغرافیای نظامی ایران. انتشارات امیر کبیر. تهران.
- ۱۶- عزتی، عزت الله. (۱۳۸۱). ژئوپلتیک در قرن ۲۱. انتشارات سمت. تهران.
- ۱۷- عزتی، عزت الله. (۲۰۰۸). ژئوپلتیک اسلام معاصر. پاریس.
- ۱۸- عزتی، عزت الله. (۱۳۷۶). ژئواستراتژی. انتشارات سمت. تهران.
- ۱۹- عزتی، عزت الله. (۱۳۷۸). جغرافیای سیاسی جهان اسلام. انتشارات حوزه علمیه قم. قم.
- ۲۰- عزتی، عزت الله. (۱۳۸۶). جزوه درسی کدهای ژئوپلتیک. دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات. تهران.
- ۲۱- ماز، زیو. (۱۳۷۹). امنیت منطقه ای. ترجمه داود علمایی. دانشکده فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. تهران.

- ۲۲- لاکست، ایو. (۱۳۶۸). مسائل ژئوپلیتیک اسلام، دریا، افریقا. ترجمه عباس آگاهی. نشر فرهنگ اسلامی. تهران.
- ۲۳- کاظمی، علی اصغر. (۱۳۸۰). جهانی شدن فرهنگ و سیاست (نقد و تحلیل نظری، معرفت شناس) نشر قومس.
- ۲۴- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۸). راه رسوم: بازسازی سوسیال دموکراسی. ترجمه منوچهر صبوری کاشانی. انتشارات شیرازه. تهران.
- ۲۵- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. نشر علم. تهران.
- ۲۶- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۴). برخورد تمدنها، نظریه برخورد تمدنها. ترجمه مجتبی امیری. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. تهران.
- ۲۷- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۸). برخورد تمدنها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمد علی حمید رفیعی. دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- ۲۸- واترن، مالکوم. (۱۳۷۹). جهانی شدن. ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، سیاوش مریدی. انتشارات سازمان مدیریت صنعتی. تهران.
- ۲۹- تمدن اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره). (۱۳۷۸). گزیده مقالات. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. تهران.
- ۳۰- قلی زاده، ابراهیم. (۱۳۸۳). نقش بازارچه های مرزی در ایجاد امنیت مرزهای مشترک سیاسی کشور. فصلنامه جغرافیای نظامی - امنیتی. مرکز مطالعات جغرافیای نظامی. تهران.

۳۱- فرهنگ، محمد حسین. (۱۳۸۰). جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان

افغانستان. انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۳۲- مجتهد زاده، پیروز. (۱۳۷۸). امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران. مترجم

حمید رضا ملک محمد نوری. انتشارات شیرازه. تهران.

۳۳- توال، فرانسوا. (۱۳۷۹). ژئوپلیتیک شیعه. ترجمه علیرضا قاسم آقا. نشر

آمن. تهران.

۳۴- مقاله کانونهای قدرت در افغانستان پس از طالبان- روزنامه ایران ۸۱/۱۱/۲۸.

۳۵- جواهر کلام. (۱۳۷۵). فرق اسلامی. تهران

- 1-Abbasi, Ali Abdolnabi. "Founding Fundamentalism: the political Economy of an Islamist state" The national Islamic Front and the politics of Education.
- 2-Adameit, Hannes ; Russian and Their Dream, Journal of International Affairs; 1997. Art of war, Vol. 1, USA; Westpoint, 1957.
- 3- Atkeson, Edward B; Hemispheric Denial Geopolitical Imperative and soviet strategy. strategic Review; Vol. 4, No 2, spring 1976.
- 4-Cline, S; World power Trends and U.S. Foreign policy for the 1980; Boulder; Westview. 1980.
- 5-Cohen, S; Geography and politics in a world Divided; 2nd ed, New York; Oxford university press. 1973.
- 6- Collins, Gray; The Geopolitics of Nuclear Era; national strategy information center Inc. 1977.
- 7- Collins, Gray and Geoffrey Sloan; Geopolitics, Geography and strategy; 1999.
- 8- Dela geopolitic ala Geoeconomic; La Revue Francaise de Geoeconomic, Economica; paris; printemps. 1997.
- 9- Doyle, Timothy and Doug Mc Eachern; Environment and politics ; 1988.
- 10- Fuller, Graham and John Lesser; The Geopolitics of islam and west; january 1995.

- 11-George,susan;"one-Third in , Two-third out"New perspective Quarterly; spring 1993.
- 12- Gottmann,J,"thè political partitioning of our World ; An Attempt at Analysis;" Worls politics:IV,4,1952.
- 13-Hanreider,W;The international system;Bi-polar or Multibloc;journal of conflict Resolution.
- 14- Hunwick, john;An African Case Study of political Islam;Annals of the American Academy of political and social sciences.
- 15- Hupe, Strausz;Geopolitics; the struggle for space and power;New York;putman ;1942.
- 16- jones,Anthony H; indonesia ,islam and cultural pluralism;N.Y;Oxford university.1987.
- 17- Muslim chinesniew, Ethnic nationalism in the peoples Republic Dru; Harward; Gladney Harward University press,1991.
- 18- sid Ahmad,mohamad;"Cyebernetic Colonialism and Moral Search",New perspective Quarterly:Spring 1991.
- 19- Globalism and local democracy; challenge and change in Europe and North America/edited by Robin Hambleton ,H.V.Savitch and Murray stewart-New York, N.Y:palgrave,2002.
- 20- Globalism and localism in the telecommunications/edited by E.M.noam .A.J.Wofson-Amsterdam,New York:Elsevier,C1997.
- 21- Gobalism and the new regionalism/dited by Birn Hettne,Andrs Inotai-New york:St.Martin,s press,1999.

- 22-Globalism.localism, and identity;fresh perspectives on the transition to sustainability/edited by tim O,rian-
london,Uk,sterling.VA,USA: Earthscan pub 2001.
- 23-The global village:Transformation in world life and media in the 21 st century/McLuhan, M-oxford:oxford university press,1989.
- 24- politics Among Nations: Struggle for power and peace/Alfred A.knopf.New York:NY,USA.1985.
- 25- the National Scurity of developing states/Alagappa Muthia-Malaysia-ISIS,1987.
- 26-Lins L.Claude, jr/The management of power in the canging U.N. International organization XV.Spring 1967.P,279-235.
- 27-Robert O.keanane and joeseph S.Nye/Transnational Relation and World politics Massachoser: Harvard University press,1972.p.98-371.
- 28-Amos Jordan and other/American National Sec urity-london:John Hopkins press.p.19.
- 29-Gaddis:1987/The long peace New York.oxford university press .p.138.
- 30-sherry.m.(1991)in the shadow of war Haven yale university press.
- 31-Frants D and collins(1989),selling out chicago contemporary Books.
- 32-JobmThe security Ditemma,17.18.
- 32-Nye,Understanding International conflict,191-192.
- 33-Barry Buyan (1989).people,States and fear pp.4-10.
- 34-Geopolitics of energy 27st Century April 1966.

35-Graham Fuller(1987),the Geopolitics of islam and west
pp.64-76.

36-charles Elyot.(1973)Turkey in Europe London.

37-Oliver patzika,(1993)islamic factor in Europe international
Report.Belyard dene.

38- Middle East Mirror,21 september 1993.

39-Ezzati,E.1999.The geopolitics of islam.

40-Anthoney.H.jones(1989),Indonesia,islam and cultural
pluralism .oxford uneversity.N.Y.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ژئوپلتیک شیعه و امنیت مرزهای



01BF0000000176011